प्रकाशिका - 17

Prakashika - 17

RAG DARSHAN

by

Khushhal Khan bin Karim Khan

And

Risala-i-Mosiqi-e-Mast Mohammadshahi

by

Mohammad Shah ibne Maulavi Mohammad Yousuf Lahori

Introduced and edited by

Chander Shekhar

राष्ट्रीय पाण्डुलिपि मिशन
॥ विज्ञानमुपास्व ॥
National Mission for Manuscripts

Khushhal Khan with Raja Ranbha Rao.

راک درشن

راگ درشن

از

خوشحال خان بن کریم خان

و

رسالۂ موسیقی مست محمّدشاهی

از

محمّد شاه ابن مولوی محمّد یوسف لاهوری

از اخلاف سیّد مخدوم جهانیان جهانگشت

مقدّمه و تصحیح و تنقیح

چندر شیکهر

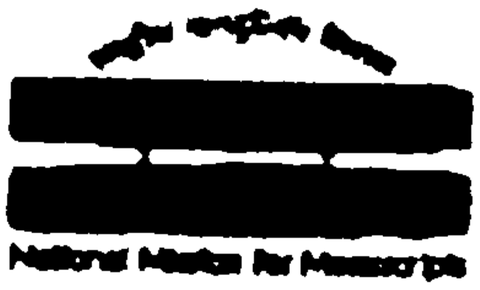

نیشنل مشن فار مینُسکرپٹس

دِلّی کتاب گھر

پرکاشکا سیریز

نمبر ۔ ۱۷

جنرل ایڈیٹر

وی. سرینواس

فهرستِ مندرجات

۱. راگ درشن	خوشحال خان بن کریم خان	۷
الف: نسخهٔ شخصی استاد مهتا		
۲. ب: نسخهٔ کتابخانهٔ دولتی نسخ خطّی شرقی چینَئی		۱۵۱
۳. رسالهٔ موسیقی مست محمّدشاهی	محمّد شاه ابن مولوی محمّد یوسف لاهوری	۲۱۵
تصاویر از نسخهٔ راگ درشن		

نیشنل مشن فار مینسکرپٹس

۱۱، مان سنگھ روڈ، نئی دہلی – ۱۱۰۰۰۱

فون: +91 11 23073387

ای میل: director.namami@nic.in

ویب سائٹ: www.namami.org

بہ اشتراک

دلّی کتاب گھر

۳۹۶۱، گلی خان خانان، جامع مسجد، دہلی-۱۱۰۰۰۶

فون: +91 11 23252696

ای میل: dillikitabghar@gmail.com

قیمت: ₹ 600

Series ISBN 978-93-80829-02-9
ISBN 978-93-80829-27-2

اشاعتِ اوّل: ۲۰۱۴ء

© نیشنل مشن فار مینسکرپٹس 2014

ربّ یسّر **بسم الله الرّحمٰن الرّحیم** و تمّم بالخیر

[۱ب] طلسم‌کشایان سرودکده قال به‌نوازش حمد لایزلال طرفه خجلت‌کش صدای بی‌صدای نغمه‌سنجان حسرت‌سرای مقال ترانه‌سنجی تار طنبور ستایش ذوالجلال سُرمه ده جلاجل دَف و نی‌سازی درایئ نوازنده که به‌مقتضای قدرت کامله خویش دوشیزگان تتق‌الحان را در پرده‌ساز و نوا به‌زیور نزاکت آراست افروزنده که به‌انتشار انوار مهر الوهیت تیره‌دلان وادی ظلمات حیرت را به‌شاهراه هدایت راهنما است خالقی که سفینه امر خیری انسان را که در بحر ملتزم چهار موجه مختلف طوفانی گردیده به‌بادبانی فکر دقّت پسندی حکمای حذاقت دثار به‌ساحل **صحبت** رساند. صانعی که گنبد افلاک نیلگون را از ساز سه‌تار موالید ثلاثه به‌نظر ارباب حق بین جلوه نشید بخشید. سبحان الله زهی بالغ عیاری که چون مردمک دیده ذی‌نور پرده ظهور مستور و طرفه طراحی که به‌ایجاد دیدگان را اینگار به‌کمال منزهی معمور. [بیت]:

تعالی چه شان جلال است این تقدّس چه قدر کمال است این

[۲] و سلم‌پرور ساخته به‌جواهر آبدار صلواة اهلیت به‌اظهار در خلوات صحاب اخیار زیور گوش و گردن شاهد سخن نموده جلوه فرمای مسند بیان می‌نماید. **عذر انگیختن به‌نارسایی فهم قاصر در مدح ممدوح** بر ضمیر منیر خورشید تنویر صبح نفسان صداقت تخمیر و روشن‌طبعان قمر نظیر و فرمانروان قلمرو تحریر و مقام آشنایان آهنگ تقریر مخفی و مستتر مباد که

روزگار سرِدفتر خلقت آفریدگار خورشید فلک خوبی مشتری چرخ محبوبی گل گلشن رعنای ناهید بسریر نغمه‌سرای چندا بی بی المخاطب به‌ماه لقا بائی که نقابش ازل در لطف و نزاکت و آرایش و ترتیب رنگ پرواز مسرت.

رباعی:

پری پیکر نگار سرو قدی
که حسن از حسن او سرمایه بردی
ز عکس عارضش رضوان بجنّت
ز بهر حوریان پیرایه بردی

تو گویی دست مشاطه صنع یزدانی برای تفرج صاحب‌نظران پاک‌بین مرات رخسار دلفریب او را به‌گلگونه ناز پیراسته و صیقلی ازل جهت نظّارهٔ صاحبدلان صاف بین سجنجل عارض گلزارش را به‌مصقله عنایت بی‌غایت خویش، [بیت]:

لبی لعلش نگین خاتم جم
دهان از حلقهٔ انگشتری کم
ز رنگ عارضش روی هوا لعل
خم زلفش در آتش کرده صد نعل

ورود نموده رونق‌بخش محفل نشاط گردید. بعد حصول حظوظ سامع دامنگیر و اصرار پیرا گردیده بران داشت که قوانین مقامات این شریف اعنی کتبهای تألیف و طبع‌زاد اساتذه سلف و غوامضات و مغلفات استادان خلف به‌آیین تسهیل به‌معرض ترقیم و احاطه تحریر متضمن بنام نامی فایض‌العصر والزمان خاتم دوزن خورشید انور فلک مذاق... درخشنده [۳] چشم خوبان و شکن زلف محبوبان فتنه‌انگیز. بیت:

نخلبند این گلشن همیشه بهار و مؤلّف این کارنامه سراپانگار احقر کمتر المخاطب به«خوشحال خان بن کریم خان» که از آغاز بدو شعور در خدمت والد ماجد از مساعدت ایّام به‌اکتساب مقدّمات تحصیل علم موسیقی پرداخت و اوقات خود را در این فن شریف که محسوب منجمله علم ریاضی است صرف ساخت و آنچه معلومات این فن که طبقا عن طبق به‌این خوشه‌چین بی‌بضاعت در برو منازل بی‌استطاعت رسیده، می‌خواهد که نکات مقامات این علم را به‌قدر و فهم و دانست به‌قید قلم آرد. از آنجا که جام مدار این روزگار ناپایدار به‌یک وطیره و استقرار و رنگ بی‌رنگی این نقش بوقلمون آثار که انا فانا به‌ایوان مختلفه لبریز شکسته رنگی است به‌طریق یادگار بر صفحهٔ روزگار گذارد:

غرض نقشی است کز یاد ماند که هستی را نمی‌بینم بقای

آغاز دیباچه این لعبت ارژنگ نگار در سنهٔ یکهزار و دو صد [و] سی [۱۲۳۰] هجری آغاز سال دوازدهم جلوس فرمانده دکن سایه ذوالمنن انتخاب دیوان قضا و قدر مقدّمه جنود فتح و ظفر جمشید سریر سکندر نفیر سلیمان اقتدار خاقان وقار عظمت و اجلال پناه میر اکبر علی خان بهادر فتح جنگ سپهسالار یار وفادار رستم... زمان نواب سکندرجاه خلف‌الصدق میر نظام علی خان فردوس‌مکان بن آصفجاه نظام‌الملک صفدرجنگ.

[۲ب] **این اوراق مذاق میمنت فرجام که اجرام علوی با سفلی موافق و گردش کواکب این چرخ مقرنس بر اجرامی مقدّمه بشری مطابق بود**

روزی مؤلّف این کتاب کمال طیب نفس و سرور خاطر به‌شغل اشغال سرودسرای شغلی داشت که ناگهان چون ابر بهار و نسیم صحری در چمن‌زار گلشن همیشه بهار نغمه‌سرای وه زچه پری پیکرجاه منظر نادرهٔ

... ... و مهر اوج بینش گرامی در پنجه آفرینش
ضمیرش مهیط انوار توفیق کلامش کاشف و *ڈاگر* و نوهار

[۳ب] و به‌اصطلاح اینها گوت[ر] که اقوام را می‌گویند یعنی شاخ و شعبهٔ اینها بسیاراند و هریک از اینها موجد طرز تازه و محدّث روش بی‌اندازه گریدیدند. اوّل اینان میان تان سین که در مبادی احوال از قوم برهمن بود از فیض هدایت حضرت محمّد غوث گوالیری طاب‌ثراه والجنّته مثواه به‌شرف اسلام مشرّف شده مخاطب به‌شیخ حسین گردیده و از عنایت آنحضرت همه آرزوی دارین به‌حصول انجامید و هم در آن بلدهٔ مذکور مقبول نشاتین سیّد فغور حسین عرف بابا کپور از راه عطوفت خلقی مخاطب به‌تان سین فرمودند. چون جوهرشناس مشارٌالیه مستعد استعداد این فن بود در اندک زمانی سرآمد عصر خود گردید و مولد و منشاء این برگزیده درگاه صمد همان بلدهٔ مسطور است می‌گویند راجه آن بلده راجه رام نام ایشان را به‌خواهش تمام در صحبت خویش جا داده از فیض صحبت آن رهرو طریق غنا خاطر خود را محظوظ و متلذّذ می‌داشت. **نقل است** که پادشاه اکبر ظلّ سبحانی فردوس آشیانی تعریف کمالات ایشان را از زبانی راجه بیربل که هم‌صحبت حضور بود مستمع شده مشتاق غایبانه گردیده فرمان واجب‌الاذعان طلب بنام راجه معزّ صدور یافت. چون راجه موصوف مجال ابا و انکار در خود ندید عجالتاً روانه بارگاه عرش اشتباه گردانید و جناب پادشاه استعداد و کمالات ایشان را درین فن زیاده از قیاس مشاهده فرموده بعد عطای فراوان زر و جواهر در سلک نورتن منسلک گردانید و از میان تان سین پسرشان ننّھے خان که در این فن استاد کامل بود و در این مستثنای روزگارِ خود بود یازده پسر داشت [۴] و این تصرّفات خان مذکور بر همه

دکن از ارم رونما خواسته است
که از عدل مهاراجه آراسته است
ز عدلش چنین گشت آهوی دلیر
که چون مردمک رفت در چشم شیر
درخشیده خورشید عدلش چنان
که شد آب زنجیر نوشیروان
پناه جهان گشت این نیکبخت
ز روی زمین فتنه بربست رخت

*

فله جلال لیس فوق جلاله الاجلال الله جلّ جلاله
وله نوال لیس فوق نواله الانوال الله عمّ نواله

همواره مجلس بهشت آیینش اطبای حکمت آثار و شعرای شعری شعار سامع و ناظره مطربان خوش‌الحان دستان‌سرا و بذله‌گویان شیرین زبان تمکین ادا واقف و حاضر از سموم قهر و صرصر سیاستش مقهوران سرکش پای در دامن انزوا پیچیده چون برگ بید از نهیب تندباد مضطرب و لرزان و از وهم نایره قهارش گردنشان نمرود وش بسان موم از آتش محترق و گذاران در عهد فرخنده عدالتش آهو در کنار پلنگ فارغ‌البال و ماهی در جوارِ نهنگ مرفهٔ الحال و کبوتر با باز همراز و گنجشک با عقاب هم خطاب، لمعان شمشیر برق نظیرش ضیابخش مردمک ماه و مهر و غبار سم سمند تیز رفتارش طوطیان آن سپهر نعل سمند هلال‌وش برق رفتارش حلقه در گوش کیخسرو و جمشید و شمشه قصر همّت بلندش پیکر زهره و خورشید خاطر دریا متواطرش مهیط انوار الهامات سبحانی و طینت پاکیزه سرشتش مورد آثار فیوضات ربّانی. بیت:

پستی و بلندی است آن بر دو نوع است. اوّل «آروہی» می‌گویند یعنی راست رفتن به‌سرگم تابه‌بندی نوعِ دوم را «آوروہی» نام نموده‌اند یعنی آمدن به‌پائین از بلندیِ سرگم.

دوها:

ادت پن سُر اور مور چھن سرن سہت ہیں نام
تین گرام او کہت ہون ترستھان ابھرام

ادت پن سُر یعنی پیدایش سُر **سُر** در زبان هندی صدا را می‌گویند و **مورچھن** یعنی قدری نفس به‌خود گرفتن در میان سُر **و سُرت** به‌معنی لغزش سُر معه نام تمام **تین گرام** یعنی سه حالت سُر **ترستھان** یعنی سه مکان گرام یعنی حالتِ سُر:

اوڈب گھاڈب جانیئے سمپورن او کہنت
سدہ و سالنگ سنکیرن و دو بدہ کہت سنت

اوڈب و **گھاڈب** و **سمپورن** این هر سه بر سه قسم واقع شده است. «سدہ» و «سالنگ» و «سنکیرن» این هر سه بر دو قسم می‌شوند از ابتدای **اوڈب** تا آن سنکیرن جمله نه قسم‌اند. این هم الفاظ ذات را می‌گویند ان‌شاءالله تعالی مفصّل. [۵]

تپه دوها:

سنو سپت ادھیای اب برنت ہوں تب رائے
سر ادھیان ایک ہوت ہے دوجو راگ ادھیائے

تپه دوها:

تال نرت ارتھ بہاو ہیں اور ہست پن جان
ایسن سپت ادھیای کو نام کہو سکھیان

ظاهر و باهر است به‌حسبِ اتّفاق آب و خور از وطن مالوف برآمده وارد دکن گردیدند امراء و راجه‌های دکن ورود ایشان را مغتنم انگاشته فراوان قدردانی‌ها نمودند. چون واردِ بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد از باعث غریب‌نوازی منسلک ملازمان مهاراجه دریانوال مهاراجه نیسان خصال چندو لعل شیدا مدّظلّه شده مدّت‌العمر به‌عنایت فراوان نقد و جواهر ممتاز بوده آخر کار در سنهٔ *یکهزار* و دو صد و شش هجری از این سپنجی سرای سست بنیاد رخت هستی به‌عالم بقا کشید و بعد انتقال دو فرزند گذاشت یکی رضا خان، دویم مصنّف این کتاب مخاطب به«خوشحال خان» که تا حال هزاران عنایت مهاراجه صاحب سرافزار و سربلند است حق تعالی سایهٔ آنجناب را از سُرما ملازمان ابدالدهر و دیرگاه داراد به‌حرمت النّبی و آله الامجاد. الغرض این شاهد ساده عذار هندی در محلّ نکته‌فهمان این فن ملبس به‌لباس به‌زبان فارسی نموده بر منبصهٔ بیان جلوه داده رونق‌بخش انجمن نشاط می‌گرداند.

[۴ب]

دوها:

سن سنگیت سو چتر مت اور سپت ادهای

سپتک آروہی آوروہی سمجھو نام سوبھای

مخفی و محتجب نماند که کتب‌هائی که در این عالم نادره و در این فن کامله از قدیم‌الایّام در زبان هندی و فارسی که نام‌های آنها: «سنگیت رتناکر و سنگیت درپن و **تحفة‌الهند** فارسی و کتب‌های معتبر دیگر است» دست آویز نموده بیان می‌کند **به‌این طریق** اوّل در این علم چهار «مت» است «مت» یعنی «مذهب» را گویند به‌معنی «چهار مذهب» است و «سپت ادهیای» به‌معنی هفت باب و «سپتک» یعنی هفت سُر یعنی «سرگم» این اتّفاق هفت اجماع

باب اوّل سرادهیا

یعنی باب سُر مشتمل است بر دوها از ره طریق، **طریقِ اوّل** بر سپتک، **طریقِ دو آروهی** و آوروهی، **طریقِ سوم** گرام *استهان*، **طریقِ چهارم** برید آید سر، **طریقِ پنجم** بر سُرت... آسامی، **طریقِ ششم** مادّی بیادی دهان مادّی و ششم مادّی [۵ب] برابری به‌سر نو احداث ساخته لاکن در باب رقص از دستش هیچ نه شد چرا که پای او مانند پای فیل بود پس درین صورت این ضعیف بنیاد را چه یارا که در میدان علم موسیقی دم زند مگر از عنایات الهی و تصدیق ائمّهٔ معصومین صلواةالله علیهم اجمعین و شفقت استادان کامل و توجّهٔ عاملان عامل آنچه در ذهن ناقص رسیده و آموخته بود بیان نمود. اگر سهوی و خطای ظهور باید پرورش فرموده به‌ذیل عفو پیوستند چرا که الانسان مرکب مع الخطای والنسیان زر و یوسع در اصلاح کوشند و اگر اصلاح نتواند جمود هستند.

اتھ چارمت نام برنن دوها

تپه دوها:

پرتھم ہنوت مت جانئ پھر کلناتھ سو ہوت

شیو بَھرَت مت اور ہین کرت انوپ اودت

شروع کتاب در ایّام ما سلف در زمان گذشته **چهار مت**[1] یعنی چهار

---

۱. در حالی‌که در نسخهٔ پین (دانشگاه پینی سل وینیه) آغاز چهار مت این طور است:
پرتهم شیومت جانیئ اور بهرت مت هوت
هنونت مت کلناتهمت سرت انوپ ادب
یه چاروں مت لیکهی اتی گز نتهن بده.
سبها نبود را کانور و سلجی او سده.

سپت ادهیان یعنی سات باب این کتاب را هفت باب است. **بابِ اوّل سُرادهیا** یعنی باب سُر، بابِ دوم «راگ ادهیا» یعنی باب راگ، بابِ سیوم «تالِ ادهیا» یعنی باب تال، در زبان هندی ضَرب را می‌گویند، بابِ چهارم «نرت ادهیا» یعنی باب رقص، بابِ پنجم «*ارتھ* ادهیا» یعنی باب معنی، بابِ ششم «بهاو ادهیا» یعنی باب عشوه و ناز و غمزه، بابِ هفتم «هست ادهیا» یعنی علمِ صرف و نحو. احوال تفصیل بابها آنچه که ضرور بود مندرج کرده شد. آنچه که از با عث درازی عبارت بود موقوف کردم و معاوضه داخل نمودم. بنابر ضروریات ان‌شاءالله تعالی در خاتمه بیان اینها مفصّل کرده خواهد شد.

اتھ سُر ادهیای برنن دوها

تپه دوها:

پہلی سرادھیای ہین برنت سو کب انوپ

سپت پر کار تین ہوت ہین اجھی بمل سروپ

تپه دوها:

سپتک آروہی آوروہی گرام ادت پن سرادت

مورچھن بادی آودی تیبر کومل ترت

تپه دوها:

ارچک بکرت اور ہین کھنڈ میر نردھار ایسن دو ادس انک کو کہیو انوپ بچار

تپه دوها:

دوادس سانگ ہت ہین کہیو کہنی لوک

باکی کہت ہین ناک ہیو ترہی کرنت ہین جوک

تپه دوها:

گیتی تال ہین بہار سی کتنی ہندی ہوت جدی جدی سمجھای کی کہی ہی تنکی جوت

بیان مقام[1] فارسی و شعبه و سُر و گوشه و بیان تال علیحده علیحده.

تپه دوها:

لکھ بیت سو درت ہین لکھ برام پن آن

سن اندرت برام ہین درت برام سو جان

تپه دوها:

تال گرم کاکو کہت مان کرہ کنہہ ریت سم او بسم اتیت ہین اورا ناکت نیت

تپه دوها:

او کہت پرن اور چار پن کا کہو کہت انوپ

اینہہ بدہ تال ہندی جانو سب کب بھوپ

بیان تال هندی لگُھ و گرو بیت و درت و لگُھ برام و اندرت برام و درت برام و تال گرم و مان و گرو کوه و سم و بسم و اتیت و ناکت و او کھٹ و اچار این تمام الفاظ هندی را مفصّل ارقام شد.

تپه دوها:

اب جونکسو نرت ہین برن سناؤن روپ

نیاری نیاری ڈھنگ سون آجہی بمل سروپ

بیان اقسام رقص هر طور و هر قسمی که پیدا شده است به‌هر قسم علیحده علیحده بیان کرده می‌شود.

تپه دوها:

.....س بن جین سنگ تہور ریت نرت ایک کہو اپ ہین پہلی ارمُ نیت

---

۱. بعضی جا در متن، مقام بصورت مکام، به‌تلفّظ هندی نیز ثبت است.

مذهب شده‌اند. در قوم هندوان **چهار دیوتا** بود. **اوّل** هنوت، **دوم** کلناتھ، **سیوم** شیو، چهارم **بَھرَت**. این چهار دیوتا از مذهب خود رواج راگ و راگنی جاری کرده‌اند ازین سبب بر نام آنها مذهب رواج یافته بدین روش **اوّل** هنوت‌مت، **دوم** کلناتھ مت، **سیوم** شیو مت، **چهارم** **بَھرَت** مت. این چهار مت از عقل آنها قرار یافته است:

اتھ گرنتھ نام برنن دوها

تپه دوها:

ہیہ چارو مت لیگئی آتی گرنتھن بدہ سبہا بنود راگا نورد سن لیجئے او سدہ

تپه دوها:

راگ درپن ہین کہون مان کتوہل ہیں راگ درپن پن ورہین تحفۃالہند بکھان

...چهار مت از کتب‌های معتبر هندی که نامهای آن این است که سبها بنود راگا ونود سنگیت راگ درپن شده و از کتابهای هندی کتابی درین علم که تحفةالهند نام دارد و در زبان فارسی است به‌اثبات رسانیده‌ام. [۶] تپه دوها:

کرین سیکھ گمد دم جو یہہ راگنی جان نایک بخشو ایک ہین بہر راگنی مان

بیان راگنی‌های شیخ مخدوم و بیان راگنی‌های نایک بخشو.

تپه دوها:

تان سین یو ہین کرین کتنی راگنی آی ایسن ہین استاد سب کینو اپنو بہای

بیان راگنی‌های میان تان سین و همین‌طور استادان سلف بیان کرده‌اند.

تپه دوها:

سن مکام اب بہار کی سو یون سہت انوپ

پن سُر اور کوی کہیو نیاری نیاری روپ

اتهه سپتک برنن دوها

دوها:

سپتک ساتون کی سرگم پدهنی جان آدانک سُر لیجئے کیجئے آپ بکھان

دوها سورتها:

کهرج رکهب گندهار مدّهم پنچم نام سب کهیو انوپ نردهار دهیوت اور نکهاد هین

طریق اوّل بر سپتک یعنی سرگم به‌معنی دم است بر هفت قسم می‌شود که اوّل بر دیگری بلندی دارد نامهای او بر این نمط است. **قسمِ اوّل** کهرج، **قسمِ دوم** رکهب، **قسمِ سوم** گندهار، **قسمِ چهارم** مدهم، **قسمِ پنجم** پنچم، **قسمِ ششم** دهیوت، **قسمِ هفتم** نکهاد. این قسم‌ها را سپتک نام نهاده‌اند. سپتک ایشان **سرگم** است یعنی بر دو نوع، نوعِ اوّل سرگم پدهنی علیحده علیحده دم را حرکت است. بدینصورت سا، را، گا، ما، پا، دها، نی حرف «سا» تعلّق به«کهرج» دارد. «ری» به‌تعلّق به«رکهب» دارد و «گا» تعلّق به«گندهار» و «ما» تعلّق به«مدهم» و «پا» تعلّق به«پنچم» و «دها» تعلّق به«دهیوت» و «نی» تعلّق به«نکهاد». اگر کسی خواهد که سرگم تازه بنا کند به‌طور مذکور است. نوع دوم از حرفهای مذکوره از هر حرف یا اوّل یا اوسط یا آخر از یکحرف ابتدا کند بازگردش کرده تا آخر از یکحرف ابتدا کند بازگردش کرده تا آخر یک حرف ابتدا کند بازگردش کرده تا آخر صرف مذکور رسانید سرگم انواع پیدا می‌شود.

اتهه آروهی آوروهی برنن دوها

... مقصد کم لیت **هین**... آوروهی- الٹی سوبده جانو دوبده روپ؛ آروهی و آوروهی این بر دو نوع ظاهر آید نوع اوّل را آروهی نام نهاده‌اند یعنی

تپه دوها:

..... ہین سدہ اینہ بہوت

لاگ ڈاٹ سود ہلانک پن کہو سوانکی جوت

[1] ... ...

نھب منجری پر ملوا کھٹ سنگیت بکھان

[۶ب] ڈاٹ و ھلانک انک بھم جھنکا استت پٹ منجری پر ملوک ہٹ سنگیت

این همه را مفصّل ارقام یافت:

سن تت بتت اوگھن سکھر پھپہ چو باجی روپ

نا من کی پرمان تین برن سنایو انوپ

سگری بدہ سنگیت کی برن سنایو روپ

اب یاکو اوداہرن پر کھٹ کہت انوپ

و بیان سازهای سراییدن و نواختن مشتمل است پر چهار قسم: **قسم اوّل** تت، **قسمِ دوم** بتت، **قسمِ سیوم** گھن، **قسمِ چهارم** سکھر. این تمام را **مفصّل** نگاشته خواهد شد آنچه که **مجمل** الفاظ بود بعون الله به‌اتمام رسید... بهر سپت ادهیای **ہین** سنی سب... یان فضیلت علم موسیقی چنان است... و شاخ و فروغ این... کسی خواهد... نزاکت و باریکش... از جلو دهان بیرون آورده. چنانچه بوعلی سینا با وجود بلاغت تمام...

[۷] سُر به‌کرت **طریقِ دوازدهم** *کهنڈمیر* که اجتماع مان است منجمله این دوازده طریق شش طریق از ثاعت طوالت کلام که ملالت انجام خواص و عام است فروگذاشته شد.

.

---

۱. نسخه کرم خوردگی دارد.

اتھہ سرنام ادت پن برنن دوھا

دوھا:

کھرج رکھب گندھار مدہم پنچم نام سب ادت پن سگل بچار کہیو انوپ سن لیجئے

تپہ دوھا:

کھرج مور سُر جان رکھب ببہاتی لیو
اج گندہار سومان مدہم گونج بکھان ہین

تپہ دوھا:

سر پنجم کویل کہت [دھیوت] جان [رنگ]
[کج بجہا پہچانئ] ریت [انوپ سو ڈھنگ]

طریقِ چھارم بر پیدایش سُر ھفت سُر از ھفت... در پیدا شدہاند اوّل کھرج کہ... رکھب از آواز سہا کہ نام جانور پرند است کہ... [۸] دھیوت از آواز اسپ گرفتہاند **ھفتم** نکھاد کہ آواز فیل گرفتہاند. واللہ اعلم بالصّواب.

اتھہ سُرت لچھن نام برنن دوھا

دوھا:

شکل سُرت بائیس ہین سہت پرمان سو نام
نیاری نیاری لچھنن کہت گنی ابھرام

تپہ دوھا:

کہرج چار سُرت جانئ تیبر کمودنی روپ
مندرکا اور چھنددونی یہہ چو نام انوپ

تپہ دوھا:

رکھب تین سُرت او کھٹ ایک دیاوتی جان
رنجینی پن للکلتا یہہ ترنام سو مان

راست... می‌گویند یعنی آمد... نمط تا آیین سرگم... [۷ب]

دوها:

اب گرام سن لیجئے سادھو گنی سو بدہ

تین پرکار تین ہوت ہین کہت انوپ سو سدہ

تپہ دوها:

نیچی سُرات ہوی جو کھرج گرام سو نام

اونچو سب سُرتی جوہوی وہی گندھار گرام

تپہ دوها:

ان دو کی جو مدہ ہین مدہم ہوت گرام اب انکی استھان ہین سنو کئی ابھرام

تپہ دوها:

مندر مدہ نارک کہون یہہ ترستھان انوپ

ماہی کنٹھ سو موندتی ابہشت لینن اب روپ

طریق سوم گرام گرام بر دو نوع است **نوعِ اوّل** را گرام نام کرده‌اند. **نوع دوم** را استهان گرام موسوم ساخته. **نوعِ اوّل گرام** یعنی حالت **نوعِ اوّل** می‌شود **طورِ اوّل** آن سُر که نهایت نشیب است. آن را کهرج گرام می‌گویند. **طورِ دوم** آن سُر که بسیار بلند است آن را گندهار گرام نام است. **طورِ سیوم** آن سُر که در میان هردو گرام مزبور است آن را مدهم گرام نام نموده‌اند. **نوع دوم استهان گرام** یعنی مکان گرام آن سُر وجه می‌شود. **وجهٔ اوّل** مندر استهان یعنی از تهِ ناف و آن گرام از آنجا شروع می‌شود. **وجهٔ دوم** مده استهان یعنی از گلو آن گرام از آنجا شروع می‌کرد و **وجهٔ سیوم** تارک استهان یعنی گرام از سُر شروع می‌شود.

می‌دارد... سیوم رمیا، **هفتم نکهادسر** دو سُرت می‌دارد؛ نامهای دو سُرت بر این روش **اوّل** اگراهین، **دوم** چهوئیکا.

اتهه سُرت اکار برنن مده طنبورا دوها

بیان طنبورا این تصویر طنبورا که نگاشتم[1] از دیدن این احوال سُرت‌ها مفصّل معلوم خواهد شد.

اتهه مورچهنا لچهن برنن دوها

دوها:

مورچھنا اکیس ہین برنت کہی انوپ

سپت سرن مین ہوت ہین یا کو سپتی سروپ[2]

دوها:

تین تین ہر سرن کی گن لیجئے ابھرام آکی یاکی کہت ہون سندر انکی نام

طریق ششم: مورچهنا بیست و یک. مورچهنا دم را نام نهاده‌اند که در میان سپتک بر هر سه بر دیگری... یعنی بیست و یک دم ظاهر می‌شوند این سبب مورچهنا نام نهاده‌اند... مذکور است کهرج سُر سه مورچهنا دارد: **اوّل** سمدنی، **دوم** برمنها، **سیوم** اودکا. چهارم رکب سُر سه...[۹]

اتهه گاین نام هنر برنن دوها

مرشت مدہر چھیال ہین ترستھان پہچان

پن سکھان کومل کہیو اور شراوک جان

---

۱. در این نسخه تصویری نیست. فقط جایش خالی است.

۲. بین: سوگرام مین هوت ہی یا کوسی روپ دارد.

تپه دوها:

سُرت گندہار ہین جانئ دو دہوت انوپ سوی کردوہی کہت ہین یہہ دو نام سروپ

تپه دوها:

چار سُرت مدہم کہت سنو سُرت دی جان

بجر [پرچر] اور پرسارنی تربینی مرکجی آن

تپه دوها:

چار سُرت پنچم بہر جہتی رکلتا روپ سندرنی سوالا پنی یہہ نام انوپ

تپه دوها:

دھیوت سُرت سو تین ہین مندتی رو ہی جان

کہیو انوپ سُرت سُرت دی رمیان ہون پن آن

تپه دوها:

دو سُرت ہوت نکساد کی اک اگراہین لیکھ

دوجی جہونکا کہت کرن ہتن مت سون دیکھ

طریقِ پنجم سُرت یعنی لغزش سُر هریک از اینها بعضی بر دو **دو حالت** و بعضی بر **سه حالت** و بعضی بر **چهار حالت** واقع شده. **اوّل کهرج سُر** چهار سُرت می‌دارد. نامهای بر چهار سُرت بر این نمط است **اوّل** تیبر، **دوم** کمودنی، **سیوم** مندرکا، **چهارم** جیجهونتی. **دوم رکهب سُر** سه سُرت می‌دارد نامهای دو سُرت برین روش است: **اوّل** دیاوتی، **دوم** رنجینی. **سوم** کلکتا، **چهارم**... اوّل روی، دوم کردوهی باهم مدهم سر... می‌دارد نامهای چهار سُرت بر این نمط است. **اوّل** بچتر، **دوم** پرساری، **سیوم** برهنی، **چهارم** مرکجی، **پنجم** پنجم سُر چهار سُرت می‌دارد نامهای چهار سُرت بر این روش است: **اوّل** جیهتی، **دوم** دللکلتا، **سیوم** سندری، **چهارم** الامنی... [۸ب] سُرت

اتهه بچن دوکهن نام برنن دوها

[۹ب] **بیست و پنج عیب** در میان سرائیدن راگ و راگنی است: **اوّل** بهیت، **دوم** *سنکشٹ*، **سیوم** کپل، **چهارم** کاکی، **پنجم** ادهر، **ششم** *ادهشٹ*، **هفتم** کنپت، **هشتم** پرساری، **نهم** برس، **دهم** بکری، **یازدهم** سند *هشٹ*، **دوازدهم** چهنگ، **سیزدهم** اپسر، **چهاردهم** تنبکی، **پانزدهم** کریه [کریا]، **شانزدهم** *انودهان*، **هفدهم** ستیاکاری، **هجدهم** مشترک، **نوزدهم** بهرشت استهان، **بیستم** سانوناسک، **بیست و یکم** کربھ، **بیست و دوم** بنمیلک، **بیست و سیوم** ابهکت، **بیست و چهارم** بتال **بیست و پنجم** کرالی.

تپه دوها[1]:

مایک گندرپ جائی اور کہت گنکار کلاونت قوال پن ڈهاڈی پند دهار

اتهه تربد لچهن برنن

نربد برن سوجائی تربد کبتان آن تربد کاب پہچانئے کہی انوپ سجان

و حروف بر سه قسم است **و شاعر** بر سه قسم است **و شعر** بر سه قسم است.

بیان نایک و گندرپ و کلاونت و گنکار و قوّال، ڈهاڈی و پندت کدام را نام نهاده‌اند این را تحقیقات کرده نوشته خواهد شد:

راگ راگنی پترین او بهارجا مان سمی بسن او چتر سُرمت سو کره بکهان

و بیان راگ راگنی پترین اوبهارجا و بیان وقت سرائیدن راگ و راگنی و لباس و تصویر و سُر و مست و کَره آن:

---

۱. پنه دوها و هردو مصرع در حاشیه آمده‌اند.

کہن سگندہ کرن کاڈہ ہین اور سولچھن روپ
رکت جکت پر جر کہیو چودہ ہنر انوپ

سوای ارتها چهارده قسم گویّه که دیگراند که المشهور به‌اسم علم موسیقی که اسامی‌های ایشان بیست. **اوّل** مرشت، **دوم** مدهر، **سیوم چهیال**، **چهارم** ترستهان، **پنجم** سکهبان، **ششم** کومل، **هفتم** شراوک، **هشتم** گهن، **نهم** سگنده، **دهم** کرن، **یازدهم کاڈه**، **دوازدهم** سولچهن، **سیزدهم** رکت جکت، **چهاردهم** پرچر.

اتهه هنر برنن

دوها:

کاین هنر سونام پن چت دی سنئی کان
بن کل روبن سور تهین سوره هنر سو آن

از این چهارده گویّه‌ها شانزده هنر پیدا شده و این شانزده هنر ترقیم نموده خواهد شد. در علم خود و هنر خود کامل افضل‌اند بسیار موزون و مرغوب‌الطبع مشهور آفاق‌اند.

اتهه گاین دوکهن نام برنن دوها

روجهت استهت گیت پن کاکولی اوکهات
کرش بهگن اونسار هین گاین دوکهی سات

سوای این هفت گویّه عیب دارند؛ **اوّل** روجهته، **دوم** اسپهٹت، **سیوم** کیت، **چهارم** کاکولی، **پنجم** کرش، **ششم** بهگن، **هفتم** نسارو[1].

---

۱. راگ درپن هشت آورده: و آن کین است.

اوست. فصل دوم در بیان مت-- و شش راگ و سی و شش راگنی و چهل و هشت پتراو. فصل سیوم در میان شیومت و راگ و راگنی... موافق کلناتھ مت. فصل چهارم در بیان بَهرت‌مت و راگ و راگنی‌های سلطان شرقی فایدۂ [دوازدهم] در بیان سده و سالنگ و سنکیرن. فایدۂ سیزدهم در بیان... سلطان... در بیان راگنی‌های شیخ بهاءالدّین. فایدۂ چهاردهم در بیان... های نایک بخشو... [۱۰ب] شانزدهم در بیان راگنی‌های میان تان سین، فایدۂ هفدهم در بیان مقام‌های فارسی که مقرّراند.

اتھه راگ جات لچھن برنن دوها

دوها:

جات سنو اب راگ کی تین بھانت پر سدہ

اوڈب گھاڈب سمپورن کہت گنی سوبدہ

تپہ دوها:

سدہ سالنگ سنکیرن دو دو بدہ سون جان ایسین ہین نو بہانت کو کرو انوپ بکھان

تپہ دوها:

اوڈب جانو پنج سُر نکساد و کہت سُر جان

سمپورن ہی سپت سُر جات راگ یون ہین

سدہ دوها:

بکرت راگ اور راگنی ملی نہ جائین آے

سدّہ کہاوت جات یون حسین توڈی بہاے

مہاسدہ دوها:

جامین سُر او [ر] سُرت ہین ہوی سکل سو سدہ

مہاسدہ یون ہوت ہی جیون کا نہرا سو بدہ

تپه دوها:

سرو سالنگ سنکیرن یهه تینو پرمان راگ راگنی پتر کواینه بده کرون بکهان

و بیان سده و سالنگ و سنکیرن یعنی شده و سالنگ و سنکیرن این بر سه ذات راگ و راگنی‌اند و... ان‌شاءالله مرتبه مذکور خواهی گرفت. [۱۰]

بهیرون، **دوم** امنی، **سیوم** ناد پریشکا، **چهارم** مدهم سُر سه مورچهنا دارد؛ اوّل سرای، دوم *منداکتے*، سیوم سربینی، **پنجم** پنچم سُر سه مورچهنا دارد؛ اوّل دهانی، دوم راسا، سیوم سرمائینی. **ششم** دهیوت سُر سه مورچهنا دارد؛ اوّل سمجی بسیار، دوم ادوربینی، سیوم کهیرنی. **هفتم** نکهاد. **سُر سه مورچهنا** دارد؛ اوّل دلبنگ گیت، دوم ناد موشتیکا، سیوم *سوکرنجے*.

الحمدلله ربّ العالمین از عنایت افضال یزدانی و توجّهٔ ایمّهٔ معصومین صلواةالله علیهم اجمعین. باب اوّل به‌اتمام رسید والله توفیق.

باب دوم راگ ادهیا یعنی باب راگ مشتمل است بر هفده فایده؛ فایدهٔ اوّل بر ذات راگ و راگنی. فایدهٔ دوم بر احوال گویّه‌ها یعنی مطربان که پنج قسم می‌شوند. فایدهٔ سیوم بر چهارده گویّه خوش آواز، فایدهٔ چهارم بر شانزده «گُن» یعنی هنر، فایدهٔ پنجم بر هفت گویّه عیب دارد که در بطن شانزده گن مذکوراند. فایدهٔ ششم بر بیست و پنج دوکهن یعنی عیب، فایدهٔ هفتم یعنی احوال کتبا یعنی شاعر، فایدهٔ هشتم تفصیل مات و دهات، فایدهٔ نهم سررشته و چلن یعنی طریق متقدّمین بر هفت روش است. فایدهٔ دهم بر کیفیّت از امیر تیمور تا الی الآن بیان کرده می‌شود. فایدهٔ یازدهم بر احوال چهارمت مشتمل است بر چهار فصل؛ اوّل در بیان هنوت‌مت و شش راگ و سی راگنی و چهل و هشت پتر و موسم یعنی *کهٹ‌رت* که معمول سرائیدن

سُرت و دیگر راگ و راگنی می‌دارد. قسم هشتم سنکیرن آن باشد که در میان آن راگ یا راگنی سده ملحق باشد. قسم نهم مهاسنکیرن آن باشد که در میان آن یا راگ سده یا سالنگ یا یک سده یا یک سالنگ یا دو سده یا دو سالنگ هرکه از اینها ملحق شود آن را مهاسنکیرن نام نهاده‌اند.

اتی سری هیتوی گرنتهه راگ درس سنگیت بده کواود اهرن نام پنجم و پربها و اتهه گاین نام لچهن برنن دوها

دوها:

گاین پانچ پرکار کی ایک سو بجھاکار انکاری بن رسک ہین رنچک بھاوک سار

تپه دوها:

تین تین ہین بہانت سون اک اک جان ندہان

سوکت ہین... ... ... بہر برند بکھان

[۱۱ب] سجھاکاری:

راگ راگنی نیت سون جانی سکھوی نیت

کاب کری سو ڈھنگ سون بجھاکار اینہہ ریت

انگاری:

جنہہ بدہ سیکھی اپ ہین سکھوی تہین انومان

کاب کری نہین آپ کچھو انکاری پہچان

رسک:

کای آپ ہوی آپ مہو کری مہو پن اور

رسک ڈھنگ ایسن کہو جانو گنی سو کور

رنچک:

رنچک ایسن جانیئی کری اور نمجوج کرتب تین اپنی کچھو ونچک کہی نہ سوج

سالنگ دوها:

جہان پرت بمہہ او راگ کی وہی سالنگ انوپ
سریراگ جیون ہوت ہین لی یک گوری روپ

سنکیرن:

سدہ گلت جوہوی سو وہی سنکیرن جان بھیرون توڈی کانہرا آن دی آد بکھان

مہا سنکیرن:

سدہ تی یا سالنگ تی یا ایک یا پن دوی
ملی جو ایسی بہانت سون مہا سنکیرن ہوی

تپہ دوها:

سدہ سالنگ سنکیرن ہوت سرن تی آی
پلٹ جات بہر سرن تین کھٹ انوپ بنای

فایدۀ اوّل ذات راگ و راگنی که نه قسم می‌شود: اوّل *اوڈب*، قسم دوم *گھاڈب*، قسم سیوم سمپورن، قسم چهارم سده، قسم پنجم مهاسده، قسم ششم سالنگ، قسم هفتم مهاسالنگ، قسم هشتم سنکیرن، قسم نهم مهاسنکیرن. قسم اوّل *اوڈب* که آن راگ یا راگنی که پنج سُر باشد. آن را *اوڈب* می‌گویند. قسم دوم *گھاڈب* که آن شش سُر باشد. آن را *گھاڈب* می‌گویند. قسم سوم سمپورن که آن... سُر...[۱۱] باشد. به‌هیچ دیگر راگ یا راگنی ملحق نشود که طور او مانند طور *توڈی* است که یا هیچ دیگر ملحق نیست و سُرت و سُر اگر ملحق شود مضایقه ندارد. قسم پنجم مهاسده که در میان آن راگ و راگنی سُر و سُرت ثابت باشد. قسم ششم سالنگ آن باشد که در میان آن راگ یا راگنی که سایۀ دیگر راگ و راگنی می‌دارد بطور سریراگ که رنگ راگنی گوری گرفته. قسم هفتم مهاسالنگ آن باشد که در میان آن سایه سُر و

تپه دوها:

کہن سکندہ کرن کاڈہ ہین اور سمچھن روپ

رکت جکت پرحبر کہیو چودہ بہانت انوپ

مرشت:

کل رواد ترستھان ہین سدہ بلاوی جوی

سکھہ اونچی جاکی سنی مرشت وہی پن ہوی

مدھر:

ہو آواج ات مدھر ہین من کرش پن جان

مدھر ہوت سو انوپ یون جانی تار استھان

چھیال:

کاوی سانس ہین کانس بل کنٹہ نہ بکری آی

مرشت مدہر کی مدہ جودہی چھیال کہای

ترستھان:

ترستھان ترستھان کو برتی ایسی روپ

اک اک نیاری لچھنن من کرش ہو انوپ

سکھان:

سو سکھان سکھان کو ایسو ہوت بکھان منکو جاکی سنی تی ہوت آرام سجان

کومل:

کومل کومل رد کہت سرون ات ہین بہای

رس اونچی جاکی سنی کومل وہی کہای

شرواک:

کہت شراوک جانئ سگل گنی اینہہ ریت گای بڑی ات سرن سون ہو اواج سہہ نیت

بهاوِک:

بهاوک ایسن گات ہین جو کر ریت انوپ مانی واکو چوسنی گاین بھئی سروپ

فایدهٔ دوم احوال گویّه‌ها یعنی مطربان که پنج قسم می‌شوند. قسم اوّل سجهاکاری، قسم دوم *انگارے*، قسم سیوم رسک، قسم چهارم رنچک، قسم پنجم بهاوک ـ نیز در این پنج قسم گویّه هریک بر سه قسم می‌شود. اوّل ایکل، دوم جمل، سیوم برند. قسم اوّل سجهاکاری آن باشد که راگ و راگنی را از ذات خود دانست تمام دارد و خود خوب بسراید و دیگران را همون طور بیاموزاند و شاعر باشد و شعر پرمعنی بگوید خوب و بهتر باشد قسم دوم رنکاری آن باشد آنچه که به‌ذاتِ خود آموخته همون طور دیگران را بیاموزاند الّا شاعری نکند. قسم سیوم رسک آن باشد که خوب بسراید و به‌ذات خود محو شود و دیگران را محو گرداند. قسم چهارم رنچک آن باشد که دیگران را خوش و محظوظ بگرداند و از کسب عالم خود خبر ندارد. قسم پنجم بهاوک آن باشد که هرچه چلن یعنی طور راگ بود آن را یاد می‌دارد و نیز این پنج قسم گویّه هریک از این بر سه قسم که می‌شوند بدین‌طور است: اوّل ایکل آن باشد که تنها راگ و راگنی بسراید و آن را اوتم نیز بگویند. دوم جمل آن باشد که دو شخص باهم به‌سرایند آن را مدّهم نیز بگویند. سیوم برند آن باشد که دو شخص یا چهار شخص باهم بسرایند آن را ادهم نیز بگویند. [۱۲]

دوها:

کہین اواج او سندر ہین چودہ گاین روپ برنت ہی سن لیجئے اچھی بمل سروپ

گاین نام دوها:

مرشت مدھر چھیال ہین ترستھان پہچان پن سکھان کومل کہین اور شراوک جان

گرام. سیوم چھیال آن باشد که از قابوی دم بسراید و گلو خراب شدن ندهد در میان مرشت و مدهر باشد. چهارم ترستهان آن باشد که خبر سه مکان گرام را خوب می‌داند و علیحده علیحده حرف‌ها را کرده بسراید که هریک را به‌طرف خود راجع می‌کند. پنجم سکهبان آن باشد که از شنیدن آن دل آرام یابد. ششم کومل آن باشد که نرم بسراید و از شنیدن آن گوش را خوش می‌آید. هفتم شراوک آن باشد که از بسیار بلندی آواز بسراید لاکن آوازِ او ناخوش معلوم نشود. هشتم کرن آن باشد که در میان آواز آن تأثیر غم جدای یار باشد از شنیدن راگ آن‌طور مهاجرتِ معشوق معلوم شود. نهم کهن آن باشد که آواز زور آورد و خوش‌آیند باشد و در میان مجلس بسراید از مردانگی تمام. دهم سکنده آن باشد که آواز شیرین و خوب و فصیح و چرب باشد. یازدهم کاڑہ آن باشد که آواز زورآور دارد و سرانجام راگ خوب ادا کند. دوازدهم سلچهن آن باشد که از سلسلهٔ بندے بسراید تا سلسله گسیخته نشود و خوی نیک دارد. سیزدهم رکت جکت آن باشد که آواز آن بسیار دلچسپ باشد. چهاردهم پرچر آن باشد که آواز او مانند کویل باشد.

اتهه سوره گن برنن دوها

دوها:

اتہہ سورہ گن کہت ہون چت دی سنئی کان
نیاری نیاری ڈھنگ سین کرت انوپ بکھان

تپہ دوھا:

جن بن کر اجسرن جو کور کای انوپ
سمجھ برمی مست ارتھ جہان پر تھم گن اینمہ روپ

کرن:

جاکی ہوی آواج مین‌ات کرتارس ای کرن جانئیے تاس کوہرہ روپ درسای

کھن:

کھن بلی کل رو ہوی جہان وہ کھن جان انوپ

سبھا بدہ ساہنس لئین گای سگل بدہ روپ

سکندہ:

مدھر جنکی ہوی رو جاکی سگل انوپ سکندہ کہت ہین تاش کواچھو بمل سروپ

کاڈہ:

سکھت رکھت‌ات جورکی ایسی ہوی آواج

کاڈہ کھت ہین تاس کو گاوی سگل سماج

سلجھن:

جان سلجھن بچھنن کھت انوپ سوریت

جاکی کرتب ہین بکھین لری نٹوٹ نیت

رکت جکت پر چر:

رس ہوی جاکی کنٹھ مین رکت جکت پہچان

پرچر رو کویل کہت گاین پہیو بکھان [۱۲ب]

... چھاردہ گویَہ خوش آواز خوبصورت، اوّل مرشت، دوم مدھر، سیوم چھیال، چھارم ترستھان، پنجم سکبھان، ششم کومل، ہفتم شراوک، ہشتم کرن، نہم گھن، دھم سکندہ، یازدھم کاڈہ، دوازدھم سلچھن، سیزدھم رکت جکت، چھاردھم پرچر. اوّل مرشت آن باشد کہ سُرمکان گرام کہ ترستھان می‌گویند آن را ثابت ادا بکند و خوش آواز باشد. دوم مدھر آن باشد کہ شیرین آواز باشد و دلخوش کند و خبر تارستھان دارد یعنی مکان

تپه دوها:

راگ جی ہین لک مات کے ملین نہ دوجی راگ
ایسن ہین سُر جانیئی گیارھون گن کی لاگ

تپه دوها:

رچکتاہئے جاس مین ہوی پر پورن آئی دوادس گن یون جانئیے کہیو انوپ بنای

تپه دوها:

بھاکھا سبد جوار تہہ ہین مجھی شکل سونیت
گگن گن لیو ہو تیر ہودن شکل گنی کر پریت

تپه دوها:

پنگل مت پہچانکی پانی ہین دوہات کاب کری موہی سبھاگن چودہون وکہات

تپه دوها:

نورس رس کی بہاوجی نیاری نیاری ڈھنگ
جانی جوگن پندرہون و چترائی کی سنگ

تپه دوها:

کاین دوکہی ہین جتی تن تی الپ جو ہون
سولہودن گن ایسن کہیو سمجھ لیو سب کوی

تپه دوها:

سانس نٹوٹی ریت سون ملی ہویت نیت
ست[رھ]ودن گن جانو شکل پرکٹ کہیو سو میت

سُر مده چهارم شانزده گن..... شانزده هنر بدین‌طور است هنر اوّل آن است که این‌قدر بسراید که حرف‌ها علیحده شده معنی آن صاف مثل آیینه شفاف بماند. هنر دوم آنست که ذات راگ... [۱۳ب] و نام

[١٣] دوھا:

جات راگ اور راگنی سہت نام سو ڈھنگ
جانو دوجو گن یہی پرکٹ ہوی چھہ انگ

تپہ دوھا:

تین گرہ جو جان ہین سم اتیت انا کہات تیجو گن ایسی کہیو سمجھہ انوپ سو بات

تپہ دوھا:

جو گاوی ہو دہیان دہراوپد لئین انوپ
چوتھو گن یون ہوت ہی سمجھو گنی سروپ

تپہ دوھا:

کری الاپ سو ڈھنگ جو راگ راگنی نیت
پانچوون کچھ ایسن کہیو جانو بدہ جن ریت

تپہ دوھا:

جو گاوی سانس لین رکھی نا بھی کچھو چت
چھٹوون گن یون جانیئے کہیو انوپ سو مست

تپہ دوھا:

ستھوون ہوی گن کہ برن جو سب مین اوستاد
اٹھوون گن گن لیجئے گنی کہیو اوستاد

تپہ دوھا:

ایسو سادہی سادہنا پاوی پد سنمان
نووون سو گن کنی یون کہیو چت دی سنئی کان

تپہ دوھا:

آد جو کرتب کر گئی دہری یاد سب نیت
دسوون گن گن یون کہیو گنی انوپ سو ریت

روجهت:

جاکو سوکھو کنٹھ ہو سرون نیک نہ بہای گاین سبلھین ملچھین روجهت وہی کہای

استهت:

بکھری بکھری سرن سون چو کوو گاوی راگ

استهت ایسو ہوت ہی نگنی اور کو بہاگ

کنپت:

راگ نکیی ترستھان سنگیت را کھت رنج

کنٹھ بہاکر و کنپت[۱۴] ایسو کیونکر برنج

کاکولی:

رو جاکی کاگ سم کاکولی نبہ جان گاین لاگت یون بروروت مانون سوان

کرش:

جہہ آواج سوچھم اڈھنگ اور الپ پن ہوی

گاین کرش بکھان یون جان لیو سب کوی

بھکن:

کھریا اونت سمان ہین جاکی ہوی آواج رونو گانو ایک سو ہوت بھکن اینہہ ساج

نسار:

یہیی ہوی سب سرن تین اور مند پن تان

جاکو ہوی آواج یون وہی نسار بکھان

فایدهٔ پنجم هفت گویَه عیب‌داراند اوّل روجهت، دوم استهت، سیوم کیت، چهارم کاکولی، پنجم کرش، ششم بهکن، هفتم نسار. اوّل روجهت آن باشد که گلو خشک باشد و گوش را آواز خوش نمی‌آید. در همهٔ گویَه گلچهن است یعنی بدطور. دوم استهت آن باشد که بکهری بکهری سُر یعنی

به‌تحقیق تمام واقف باشد. هنر سیوم آن است تین گهریعنی سه مکان اسم این است انا کهات این هر مکان را خوب بداند. احوال این سه مکان را بیشتر مذکور کرده خواهد شد. هنر چهارم که مرتبه داشته بسراید از منصوبه خوب و بهتر. هنر پنجم که الاپ چاری نشید از راه بزرگان قدیم راگ و راگنی را صورت... هنر ششم از مردانگی و تهور بسراید و در دل خود به‌هیچ خوف و خطر ندارد. هنر هفتم سررشته دم شکسته نشود، باهم ملحق باشد از سررشته. هنر هشتم از اوستاد کامل راگ و راگنی و سررشته آموخته باشد. هنر نهم کثرت بسیار کرده باشد و مرتبه در مجلس بزرگان یابد. هنر دهم از راهِ علم قدیم یاد بدارد. هنر یازدهم راگ و راگنی را یا راگ و راگنی دیگر آمیختن ندهد و همین طریق سُر با سُر دیگر ملحق نشود. هنر دوازدهم بیانِ علم موسیقی خوب بداند. هنر سیزدهم حروف بهاکها را معنی بکند یعنی زبان برج که آن را بهاکها می‌گویند. هنر چهاردهم پنگل یعنی علمِ عروض و تُک یعنی علمِ قافیه و بیاکرن یعنی علمِ صرف و نحو و کاب یعنی شاعر باشد از این علم‌ها آگاهی تمام بدارد. هنر پانزدهم نورس را خوب بداند یعنی نایکا بهید را علیحده علیحده می‌دانسته باشد. هنر شانزدهم آن است که از هفت گویّه عیب که حالا مذکور می‌شود از سایهٔ آنها خالی و دور باشد.

اتهه دوکهن گاین برنن دوها

دوها:

سپت بهانت تین هوت هین دوکهی گاین جان

نیاری نیاری لچهن سمجهه لیو پرمان

نام برنن:

روجهت استهت کیت پن کاکولی پهچان کرش بهگن اونسار هین ساتون گاین جان

تپہ دوھا:

چو کاین کایو بلھین ہر برای ہوی دہرت
کھٹ سنکٹت دوکھن سنئی گیانن سُرت

تپہ دوھا:

کہت پڑھ سُرت کری جو سرگای نہ سوچ بچار
مچلنا دوکھن ہوت یون سمجھ لیہو نردھار

تپہ دوھا:

کاوی شور مچای یون جیوں بولت ہی کاگ
کاکی دوکھن جانئی بنی نہ تا سو راگ

تپہ دوھا:

کنپت مکھ کو سرن ہین اور سبہت جوہوی
ادہر سو دوکھن یون کہیو سنو گنی سب کوی

تپہ دوھا:

ادہ مدہ نیکو تنک ہین سکت نہ ٹیپ لکھای
تا سون من رچ ناکچھو وہی ادہشت کہای

تپہ دوھا:

کانپی جاکو سکل تن او آواج سُر جان کنپت کنپت دیکھ کی لیہو کنی پہچان

تپہ دوھا:

کھنڈ دہوی سب تن بدن کرن اوٹھای اوٹھای
کاوی ایسن جو کوٗ و پرساری سوکھای

تپہ دوھا:

رچکتای کی سکت رکھی نہ من مین آن
دوکھن برس سو کہت ہون ہوت برس پہچان

شکسته شکسته سُر بسراید و از راگ و راگنی بی‌نصیب و بی‌علم باشد. سیوم گیت آن باشد که در میان راگ و راگنی اندک هم طاقت ندارد و ترستهان یعنی سرمکان گرام نیز طاقت ندارد و گلو بهاکرا باشد یعنی بدطور. چهارم کاکولی که آواز و مانند آواز زاغ باشد و گوش سامع این‌طور معلوم می‌شود که گویا سگ گریه می‌کند. پنجم کرش آن باشد که آواز آن بسیار باریک و خالی باشد. ششم بهکن آن باشد که آواز و مانند آواز خیریا شر باشد. هفتم نسار آن باشد که آواز آن پژمرده و سُست باشد والله اعلم بالصّواب.

اتهه بچیس دو کهن برنن دوها

دوها:

بچیس دوکھن جات کی بن گن اوین گیان
سب گاین ہین ہوت ہین تنکو نام بگھان

نام برنن:

بہیت سنکٹت کپل ہین گاکی ادہراہشت
کیت پرساری برس ہین بکری اور سند ہشت

تپه دوها:

چنبک اپسر تنمکی گریہ پن انودھان ستیاکاری مشترک اور ابہرشت استھان

تپه دوها:

سانو ناسک کرکس ہین او نبھیلک جان
پن انکہت بتال ہین بُہر کرالی مان

[۱۴ب] تپه دوها:

ساہنس نیک نہوی کادی سبھا سبھت
دوکھن بھیت سو ہوت یون لیو کہنی سوچیت

[۱۵]تپه دوها:

سدہ سالنگ سنیکرن کاوی سی بلائی

وہی مشرک [مشرت] جانئ ایسین ڈھنگ کہای

تپه دوها:

[ترستہا]ن سو بکھٹ جہان دھوی سگل بچار

کھٹ استھان بہرشٹ یون جانو پن نردہار

تپه دوها:

تاسا تین چو سرن مین بکسی پرکت آی

سانو ناسک کہت ہین تا ہیکون کپت جای

تپه دوها:

بر دیپک کتہو کلجنن کومل نیک نہوی

کہ کس دوکھن ریت یہہ جانت ہین سب کوی

تپه دوها:

نین موندلی سرن کون اندہن کی جیون ریت

وہی بنیلک کہت ہین چت ندیجی مست

تپه دوها:

اچھر نیک نہ سمہوی ارتہہ نہ نکٹ آی کاوی جیبن روت ہین سو بکھٹ کہای

تپه دوها:

جو کاوی مکھ کھولی یون درسین بکری دنت

کہت کرالی تاس کون دوکھن ایسو انت

فایدۂ ششم بیست و پنج دوکھن یعنی عیب است: اوّل بھیت، دوم **شنکٹ**، سیوم کپل، چھارم کاکی، پنجم ادھر، ششم ادھشت [ادگھشت]، **ھفتم** کنپت،

تپہ دوھا:

کہو سون نار لگای جو کری راگ پر کاس
بکری دوکھن یون کہیو جان لیہو کب تاس

تپہ دوھا:

دس دس سی جو رکی گاوی نگنی جوی
ہوت سو سند ہشت دوکھن برن سناؤن سوی

تپہ دوھا:

ناری بہال اونہن سگل راگ بلھین درسای
چنپک وہی بکھان ہین سنو گنی اینہہ بہای

تپہ دوھا:

کہتی بڑی سپتک جہان نیک سُر نہ ٹہرای
اپسر جانو تا سکون ایسن ڈھنگ کہای

تپہ دوھا:

پھولی کنٹھہ کپول ہین اور بدن سب ساج
تنکی یہہ لچھن کہی گات نہ آوت لاج

تپہ دوھا:

گاوی نار اونچای چو جنبش گردن اونٹ
کریہ دوکھن یون کہیو ہی کچھو دوکھن کھونٹ

تپہ دوھا:

ریت راگ اور راگنی تا سون ہوتی ریت
انوڈھان کی ریت یہہ سکری چلن انیت

تپہ دوھا:

دس دس سون جو رکی مار ہار سانس ستیاکای سانس کو ادھک بجاوت کانس

باشد که در میان سرائیدن گردن آن‌قدر بلند بکند که گویا گردنِ شتر است، شانزدهم *انودهان* آن باشد که راگ و راگنی بی‌سرشته باشد، هفدهم ستیاکاری آن باشد که دندان به‌دندان چسپانیده لحظه به‌لحظه سانس یعنی دم بستاند، هجدهم مشترک آن باشد که سده و سالنگ و سنکیرن این هر سه ذات راگ را ملحق بکند، نوزدهم بهرشت استهان آن باشد که سه مکان گرام را هیچ یکی نمایان نکند. بیستم سانوناسک آن باشد که در میان سرائیدن سُر را یعنی آواز را پنی برآورد، بیست و یکم کرکس آن باشد که سخت بسراید هیچ‌جا نرم نباشد، بیست و دویم بینملک آن باشد که چشم باهم پوشانیده مانند کوران بسراید، بیست و سیوم *رکت* آن باشد که سرائیدن او مانند گریه باشد و معنی حرف هیچ بفهمم نرسد، بیست و چهارم بتال آن باشد که لَی یعنی اندازِ تال را کم و زیاد بکند و حقیقتش را خوب نفهمید، بیست و پنجم کرالی آن باشد که آن‌قدر دهن را وا بکند که دندان نمودار کردند. به‌فضل ایزد متعالی احوال بیست و پنج دو کهن تمام شد. [۱۶]

دوها:

سنو برند سو لچھن کہت انوپ بنای اوّتم مدہم ادہم سو نیاری نیاری بہای

اوّتم برند:

اوتم گاین چار جہان مدّہم سو ہوین آن
دوادس تیہ چو بانسری چتر مردنگ بکھان

مدهم برند:

جیون برند اوّتم کہیو تاکو آدہو ہوی مدّہم جان برند ہین سنو گنی سب کوی

اودهم برند:

مدہم کو آدہو جہان ہوی سماج پردپ اوّہم برند سو کہت ہین تاکو گنی انوپ

هشتم پرساری، نهم برس، دهم بکری، یازدهم سند هشت، دوازدهم[1] چنبک [جهونبک]، سیزدهم اپسر، چهاردهم تبنکی، پانزدهم گربهه، شانزدهم انودهان، هفدهم ستیاکاری، هجدهم مشترک [مشرت]، نوزدهم بهرشت استهان، بیستم سائوناسک، بیست و یکم کرکس، بیست و دوم بینملک، بیست و سیوم ابیکهت، بیست و چهارم بتال، بیست و پنجم کرالی. اوّل بهیت ان باشد که مردانگی در دل نباشد. در میان مجلس از خوب بسراید، دوم *شنکٹ* آن باشد که در میان سرائیدن بسیار جلدی و حراسان گردد، سیوم کیل آن باشد سُرت را کم و زیاده کند در دل اندیشه ندارد، چهارم کاکی آن باشد در میان سرائیدن این‌قدر شور بکند که گویا زاغ شور می‌کند. پنجم ادهر آن باشد که در میان سرائیدن رووست و سُر رعشه بکند از خوف بسراید، ششم ادهشت آن باشد که در میان سُر کم اوّل و وسط قدری خوب سراید در بلندی یعنی قدری عمده [۱۵ب] تیپ ندارد و از شنیدنِ دل را خوش نمی‌آید. هفتم کنپت آن باشد که در میان سرائیدنِ آواز و تمام جسم او لغزش بکند. هشتم پرساری آن باشد که دست را برداشته برداشته بسراید و جسم طاقت ندارد، نهم برس آن باشد که در میان سرائیدن به‌هیچ لذّت و مزه ندارد. دهم بکری آن باشد از شانه گردن چسپانده بسراید. یازدهم سندهشت آن باشد که دندان بر دندان چسپانید بسراید، دوازدهم چنبک آن باشد که در میان سرائیدن تمام رگهای پیشانی نمودار گردد، سیزدهم ابسر آن باشد که سپتک یعنی هفت سُر از قرینه سرگم کم و زیاد بکند، چهاردهم تنبکی آن باشد که در میان سرائیدنِ تمام جسم و گلو و رخسار فربه شود، پانزدهم گریه آن

---

۱. در اعدا (۱۲) نوشته است.

است که مات و دهات بداند مات و دهات ان‌شاءالله بیشتر... دوم [مات لچهن] آن باشد که دهات بداند و مات را نداند، سیوم ادهم کبتا آن باشد که مات بذات [دهات لچهن] شنوند.

دوها:

مات دہات کی لچھنن سنی اب کب رای
سبکھو چتر سو دھیان دی دوبدہ کبت انوپ

مات دوها:

بیاکرن بھوگن سبد پنگل کلا سو بید یہہ گن برنی مات کی سمجھو کیی ابھید

دهات دوها:

تان راگ سو الاپ پن کبتا بمل سروپ
ساج تال نرت پنن‌ات ابہہ گن دہات انوپ

فایدهٔ هشتم که به‌تفصیل مات و دهات بر دو قسم است: **قسم اوّل مات** آن باشد که علم بیان کردن آنست. صرف و نحو و علم بهوگن مانند علم صنایع و بدایع و سبد یعنی صرف و پنکل عروض و قافیه و بیدها علم تفسیرِ کلام الله بلاتشبیه حرم الله تعالی تعظیماً این همه علم‌ها که بیان کرده شد این همه را مات نام نهاده‌اند. **قسم دوم دهات** آن باشد که علمِ موسیقی و علمِ شاعری و سازهای نواختن و علم رقص و دانست تمام که به‌دریافت آرد. این همه را دهات می‌گویند.

اتهه ادگاین ریت لچهن برنن دوها

دوها:

گاین بہئی جو آد ہین تن باندہی جو ریت
سو اب تا کی لچھنن برن سناؤن میت

نین برند:

اوّتم مدّہم ادہم ہین جبین کہیو برند ایسن ہین سب تین کو جان لیہو سکھ کند

در بیان برند برند بر سه قسم می‌شود؛ اوّل اوّتم، دوم مدّهم، سیوم ادهم؛ اوّل اوّتم برند آن باشد که چهار مطرب اوّتم و هشت مطرب مدهم و دوازده عورت و چهار بانسری و چهار مردنک آن را اوّتم برند می‌گویند. دوم مدّهم برند آن باشد که از اوّتم بزند نصف حصّه باشد. سیوم ادهم برند آن باشد از مدّهم برند نصف حصّه باشد؛ این سه قسم برند باشد همچنانکه احوال اوّتم برند و مدّهم برند و ادهم برند بیان کرده شد. همین قسم احوال زنان هم باید نوشت.

اتهه تربد کبتا برنن دوها سورتها

دوها:

کبتا تین پرکار اوّتم مدّہم ادہم ہین کہت انوپ بچار نیاری نیاری بچھنن

اوّتم کبتا: [۱۶ب]

مات دہات جو سمبہو کی اکارک نام اوّتم کبتا کہت ہین تاکو سب کب دہام

مدّهم کبتا:

مات نجانی رنج کچھو دہات بیچ ہوی سدہ

مدّہم کبتا کہت ہین تاکو سگل سو بدہ

ادهم کبتا:

راکہت تنگ بچار ہین من مین جو کب دھات

سوجہہ ہوی‌ات مات کی سو کب ادہم کہات

فایدهٔ هفتم احوال کبتا یعنی شاعر را بیان کرده می‌شود. شاعر بر سه قسم است: اوّل اوّتم، دوم مدّهم، سیوم ادهم. اوّل اوترکبتا آن باشد یعنی شاعر آن

جگل‌بند دوها:

سُر اک، راگ اک، تال اک، دو دھر پد اینہہ ریت
دو جن مل کائین جہان ہوت جگل‌بندینت

بشن پد دوها:

کوپی کان سو برن جہان وہی بشن پدمان
سورداس پرتھم کہیو یا کو لچھن جان

کھیال[1] دوها:

کھیال ہوت ہی دو رتکو جانو چتر سجان پادساہ سرکی کبویا کی پرتھم بکھان

تپہ دوها:

پنجابی بھاکھا بلھین جو کچھو بنی انوپ سوٹپہ پن جانئ برنو سکل سروپ

پروی دوها:

پورب کی بھاکھا جہان ہندی سکل بدہ سدہ
بروی تا سون کہت ہین جانو سبی سو بدہ

قول ترانہ دوها:

اوت پن یاکو کیت تی کھسرو کیوندان مدّہ پہار سی عاربی کول ترانہ مان

جکری دوها:

پرمار تھہ پیری کتی گجراتی مدہ مان کاجی محمود ہین کری جکری ایسی جان

کرکھا دوها:

استت شاہ و جیز کی برن سرس ہوی راجپوت بھاکھا بلھین کرکھا جانو سوی

سادھرا دوها:

جو برج کی بھاکھا بکھی ایسو ہوی پرمان برنت تاکو سادہرا کہیو انوپ سجان

---

۱. اصل: خیال؛ پین نیز «کمیال» دارد.

ریت نام دوها:

پرتھم گیت دوجو سومن چھند دہرودہوی جان

پراکرت بانی بکھین ماتھا پربند مان

فایدۂ نہم سرشتہ و چلن یعنی طریقِ متقدّمین بر ہفت روش است. اوّل کیت، دوم سومن، سیوم جُھند، چھارم دھرو، پنجم دھوا، ششم ماتھا، ہفتم پربند. این ہفت قسم را در زمان پراکرت بیان می‌کنند که آن زمان را پاتال مانی می‌گویند.

اتھہ مدہ کاین ریت برنن دوھا

دوھا:

اب یون تیمور آدہی بہئی جو سب سلطان

گاین ہتی جو تن سمی اونکی ریت سجان

ریت لچھن:

پہیلین دھرپد جانئیی کرت سو راجا مان

برنت تاکو چو تکو بانی بھاکھا جان

سر...:

1پہلی] تک استھل کہت انترا دوجی جان

بیڈھا[نرھی تیسری چترا بھوک بکھان]

تروٹ دوھا: [۱۷]

ٹھنکا دہمکت کٹ تک ہین اوپن بول مردنک

درسین جو دہر پد بکھین تروٹ وہی سو ڈھنگ

بھول بند دوھا:

سمن ماتھی اودی دھرپد مد درسای پھول بند تاکو کہت سگل گنی کب رای

فایدهٔ دهم کیفیّت از امیر تیمور تا الی آلان بیان کرده می‌شود. اوّل دهرپد مشتمل است بر پنج طور. طورِ اوّل دهرپد که راجه مان بنا ساخته در زبان بهاکها یعنی در زبان برج و دهرپد را چهار تک یعنی چهار مصرعه کرده‌اند. تکِ اوّل یعنی مصرعهٔ اوّل را استهل گویند. تکِ دوم را انترا نام نهاده‌اند. تکِ سیوم را *پڑابند*. تک چهارم را آبهوگ رواج داده‌اند. طور دوم *تروٹ* آن باشد که در میان دهرپد الفاظ مردنک باشد. طورِ سیوم بهول‌بند آن باشد که در میان دهرپد الفاظ کلها باشد الّا ذومعنی. طورِ چهارم جگل‌بند آن باشد که دو شخص دو دهرپد باهم بسرایند و الفاظش علیحده علیحده باشد و سُر و تال و راگ یک باشد. طورِ پنجم بشن‌پد آن باشد که در میان آن بیان گوپی و کشن در میان دهرپد کرده باشند و ابتداکننده این‌طور دهرپد سور داس است. دوم خیال آن باشد که اوّل خیال را سلطان شرقی بنا ساخته دو تک کرده‌اند در زبان خیرآبادی اصل خیال اینست. سیوم ٹپہ[1] آن باشد که در زبان پنجابی بسرایند. چهارم بروی آن باشد که در زبان پوربی بسرایند. پنجم قول و ترانه آن باشد که امیر خسرو قدّس‌سرّہ از خود به‌مقابله گیت بنا ساخته‌اند. در زبان عربی و فارسی بسرایند. ششم جکری که قاضی محمود بنا ساخته در زبان گجراتی قاعدهٔ او نیست چند کثری یعنی تک نموده‌اند در یادِ الهی و علم توحید. هفتم کرکها آن باشد که تعریف پادشاه و وزرا و امرا بسرایند. در زبان راجپوتی در احوالاتِ جنگ می‌شود. هشتم سادهرا که در تعریف پادشاه در زبان بهاکها یعنی زبان برج نموده‌اند. نهم بکدباد آن باشد که مثلِ جکری و سادهرا بشود بکد دربان رجپوت [انی] و باد در زبان چارن نمی‌شود. دهم

---

۱. در اصل تپه ثبت شده است.

بکدباد دوها:

جیون جکری پن سادہرا بکد باد یون جان
راجپوت اک جانئیے چارن بھاکھا آن

کھنڈگڈّی پیری:

کھنڈگڈّی پیری کہی یہہ جو نام انوپ
تنکو تک ہین کہت ہین جان لہیو کب بھوپ

گن و برن:

کبتائی کی آو جو گُن او برن بکھان
کہت اسبہہ سو جانئیے دھری نہ آپ سجان

استہ برن:

ہجہ کہن مدھر گھہ بسو برن اگن نار بن آن
کبتائی کی آدیہہ برپن نہ کہو سجان

... دوها:

جگن رکن اور سگن پن نگن استہہ گن جان
مگن نگن پہن بہگن او ریگن برسد اسبہہ مان

... ...[1]:

... ... کنوری
سگن انت کروانت لکھو نگن کہی سب کوی

تپہ دوها: [۱۷ب]

مگن تین لکھو نگن کرو یون بھان
بھگن کرو آد کرو یگن سنو کب جان

---

۱. در نسخهٔ پین هم نیست.

نایک دوھا:

مات دہات سنگیت بدہ گیت جھند من جان

ہو انوپ اینہہ بہانت جو سونایک پہچان

گندرپ دوھا:

مارگ دیسی راگ جو سمجھی سکل پرمان

گندرپ تا سون کہت ہین جی گنی گندرپ جان

گنکاری دوھا:

دیسی راگ او راگنی جانی سب بدہ سدہ مارگ جانی نیک نہ یہہ گنکاری بدہ

کلاونت دوھا:

گنکاری یا گندرپ ہین دھرپد تیون گای

وہی کلاونت جانئ کہیو انوپ بتای

کوال دوھا:

کول ترانہ کھیال ہین پن بہارسی مکام

سوکوال یون جانئ برنت گنی سو نام

ڈھاڈی دوھا:

کڑکھا گاوی جوکو وہی ڈھاڈی کی ریت

گیان سنگیت ہوسکت نہ پنڈت و ہی منیت

پنڈت دوھا:

جو جانی گن بات کی اور دہات پہچان

تاکو پنڈت کہت ہین سگری کینی ندان

نایک نام دوھا: [۱۸ب]

پرگٹ نایک جی بہئی تنکی نام انوپ برنت ہی سن لیجئے آجہی بمل سروپ

کندکدمر و پنری این هر سه را تک نام نهاده‌اند یعنی قافیه... و [۱۸] اسبهه باشد یعنی بد باشد نباید آورد و اسبهه این است پنجه گن در کهنب یعنی هرج کهه درن هر کهنه و چهار گن اسبهه این است. اوّل جگن، دوم رگن، سیوم سگن، چهارم تگن؛ یعنی بداند و چهار گن اسبهه این است. اوّل مکن، دوم نگن، سیوم بهکن، چهارم بکن و اعراب اینست که در میان جگن کر باید دانست و در رگن لگُه باید دانست و سگن در آخر کر می‌شود و تگن در آخر لگُه می‌باشد. این چهار گن اسبهه بیان کرده شد شاعر را می‌باید که اینها را در اوّل شاعری نیارد و چهار رگن اسبهه که بیان کرده شد، اینها را اگر بیارد مضایقه نیست کنیف از امیر تیمور با حال به‌اتمام رسید.

اتهه آدگاین برنن دوها

دوها:

آوجو گاین دیوتا جن سی مت کی ریت سو انوپ سُن لیجئے اونکی نام پنیت

تپه دوها:

هنوت شیو بَهرَت پت مت کینی کهات[1]

اور نه پت مت هین یهی جان لیهو سب بات

تپه دوها:

نار و تنبر سهس هین کشپ کوهل اوپر[2] هاها هوهو راون هین سار دول اسوتر

تپه دوها:

پاربتی پن سرستی بهه دو دارا روپ

گاین بکهین سکهر چتر کهت انوپ انوپ

---

۱. پین: شیو بهرت هنونت... دارد.

۲. پین: در مصرعهٔ اوّل در آخر «جان» و دوم «پچان» دارد.

در اصل کلاونت آن را می‌گویند گنکاری یا گندرپ و دهرپد یا *تروٹ* بسراید. بعد این قوال آن باشد که قول و قلباز خیالی یا مقام فارسی بسراید. بعد از این *ڈھاڑی* آن باشد که *کڑکھا* بسراید بعد این *پنڈت* آن باشد که... [معلوم] مات مات و دهات که از این بیشتر مرقوم شد می‌دانسته باشد. نام نایک بیان میکو، گوپال، خسرو، بیجو، بهنّو ماندهی... لوهنگ، جرجو، بهگوان، *ڈھوندھی ڈالو*. [۱۹] نامهای گندرپ بر این نمط که در وقت اکبر پادشاه بودند. تان سین، حاجی سبحان خان، سرگیان خان، چاند خان، سورج خان این همه گندرپ شده‌اند. معهٰذا بسیاراند تا کجا مفصّل نگاشته‌اند.

اتی سری هنوت گرنتهه راگ درشن کاین نام گن دوکهن لچهن برنن نام کهشتم و پربهاد اتهه هنوت‌مت برنن دوها

دوها:

هنوت‌مت پهچانئے راگ راگنی ریت

پتر بهارجا سهت پن ادت پن نام پنیت

اتهه بهیرون لچهن دوها

گاوت بهیرون بهور هین ادپ پن مکه جو مهیس

جات اوڈب دهنی سکم سر دهیوت کره... سو مبیس

اتهه بهیرون چتر لچهن برنن چهنداول

دوها:

زنڈمال سس بهال سوکر ترسول براجی

نتراگن نچ بهونهبه بهم مکه ٹیکو ساجی

تپه دوها:

گوپال او[ر] کھسرو پھر بیجو ننھو[1] جان کہت پانڈی پانچون نایک یکسو آن

تپه دوها:

پن لوہنک چر جو بُھرا و بھگوان سو نام ڈھونڈ ہی ڈالو جانئ اینہہ نایک ابھرام

گندرپ نام دوها:

بادشاہ اکبر تہی ہتی جو گندرپ جان برنت سنو انوپ اب تنکو نام سبحان

تپه دوها:

تان سین پرنھم کہت او سبحان کھان نام

کہیو سُر گیان سون چاند کھان سورج کھان ابھرام

تپه دوها:

تھور و گندرپ مین کہیو اور ادھک ہین مست

لچھن کی پر مان تین جانو سبھی سوریت

فایدهٔ یازدهم بر احوال چهار مت مشتمل بر چهار فصل احوال مطربان قدیم بر این نمط است که در میان مطرب اوّل دیوتااند. اوّل هنوت، دوم کلناتھ، سیوم شیو، چهارم *بَھرَت*. این دیوها از مت گوتر یعنی مذهب خود راگ و راگنی را رواج دادهاند. بعد این چهار دیو نارو، تنبر، سهنس، کشپ، کوپل، هاها، هوهو، ساردول، اسوتر. بعد اینها دو عورت شدهاند. اوّل پاربتی، دوم سرستی و بعد این هردو نایکها شدهاند و نایک آن باشد که مات و دهات که مذکور شد آگاهی داشته باشد و بعد این گندرپ آن باشد که دیسی و مارگ بداند ان‌شاءالله تعالی بیان این هردو یعنی مارگ و دیسی بیشتر مذکور خواهد شد. بعد این گنکاری آن باشد که دیسی بداند و مارگ نداند.

---

۱. پین: بھنو.

می‌دارد و تصویر راگ بهیرون که صورتش تمام مفصّل بیان کرده شد این است.

اتهه مالکوس لچهن برنن دوها

مالکوس سمپورنن سرگم پدھنی سنت
کھرج کہہ بھیو کنٹھ ہری گاوت رین سو انت

اتهه مالکوس چتر برنن چھند

کنٹھ مال مکتان باسن نیلوات سوہی سندر گورو رنگ ترن ترنی من موہی

*

کرت ہانس اون سنگ مت بہوٹہا دو باک ہین
مالکوس یون چتر لکھو کر جھری سبھاگ ہین

دوم راگ مالکوس که به‌وقت آخرِ شب می‌سرایند و پیدایشِ آواز گلوبشن که نام دیوی است در... یعنی هفت سُر سالم و سرگم پدمنی یعنی [۲۰ب] سا، ر، گا، ما، پا، دها، نی و گره او کهرج است و تصویر او بر این نمط است که مرد لباس سبز در بدن پوشیده و حمایل گوهر در گردن انداخته حسن تمام دارد و نهایت خوبصورت جمیل و رنگ سرخ و سفید و جوان امرد که سبزه نورسیده و عورتهای حسین همراه خود ذارد و در تماشای باغ و به‌سیر گلزار به‌عالم بدمستی از عورتهای همراه خنده و بازوی افعال خوش‌طبعی می‌نمایند و چوب گل در دست دارد تصویر راگ مالکوس است.

اتهه ہنڈول لچهن برنن دوها

اوڈب راگ ہنڈول کہی سگم بنی سُر کہہ
تن بدھ ات پن جانیئے گات پربھات سہہ

... دوها:

سوہی کاند ہین کھال سو کج لپٹو... ... ... [سرب جانو]

پہن ہان کہ ہان جی بدہ حٹا کنک ڈہار بر کہت بھیرون یون بکھانو

[۱۹ب] **فصل اوّل در میان هنوت مت:** هنومان نام دیویست در قوم هندوان که راگ و راگنی را از خود رواج داده بر این نمط است. راگ، راگنی، پتر و بهارجا پیدایش، سر، کره، وقت، تصویر، این همه بنا ساخته. در اصل شش راگ و هر راگ را پنچ راگنی و هشت پتر هنومان دیوتا و از مت خود رواج نموده است. اوّل راگ بهیرون که به‌وقت صبح می‌سرایند و پیدایش آواز دهن مهادیو و ذات اوڈب یعنی پنج سُر و سرگم او به‌این‌طور مروّج یافته. دهنی سگم یعنی دها، نی، سا، گا، ما، سُر اوّل یعنی دها دهیوت و سُر دوم یعنی نی نکهاد و سُر سیوم یعنی سا کهرج و سُر چهارم گندهار یعنی گا و سُر پنجم مدهم، ما از این پنج سُر راگ بهیرون می‌شود. هم بر این آئینِ تمام راگ و راگنی را بیان خواهم نمود و گره یعنی مکان راگ بهیرون دهیوت است یعنی مکان که از اینجا شروع می‌شود از هرجائی که راگ و راگنی برمی‌خیزد آن جای را کره می‌گویند تصویر بهیرون بر این نمط است که حمایل سُر آدمیان را در کردن انداخته و ماه نو بالای هردو ابرو میان پیشانی نمودار و در دست ترشول آن را می‌گویند که جوگیان یعنی فقرای هند در دست می‌دارند که عصای آهنی را نوک او سه شاخ آهن میازند بر این صورت آن را ترشول نام کرده‌اند و یک چشم زاید از دو چشم معمولی در میان ابرو می‌دارند و بهبوت یعنی خاکستر بر رو مالیده و قشقه بر پیشانی داده و چرم فیل بر شانه انداخته و... تمام جسم را پیچیده‌اند [۲۰] و از جٹا یعنی از موی سُر دریای گنگ جاری است و یک رأس گاونر همراه

اتهه هنڈول چتر برنن رولا چهند

کور رنگ سبو سیس کات جیون درپن کیسو

هیرن جروهنڈ در بست سو تا مده بیسو

سندر نارین سهت ساج کا تام جهلاوین

راگ هنڈول بکهان چتر یون گای سناوین

[۲۱] **سیوم هنڈول** که به‌وقت صبح می‌سرایند و پیدایش آواز تن بر اینها که نام دیوتا است در قوم هندوان و ذات او **اوڈب** یعنی پنج سُر و سرگم اوسگم بینی یعنی سا، گا، ما، نی، و کره او کهرج و تصویر او بر این نمط است مرد سرخ و سفید رنگ و کودک سن سراپا بسیار حسین و خوبصورت و تمام بدن مثل آئینهٔ مصفّا است و در میان مهد یعنی گهواره که در زبان هندی هنڈوله می‌گویند نشسته و گهواره از الماس تیّار کرده و عورتهای با طنبوره مردنگ سراینده گهواره جنبش می‌دیدند تصویر راگ هنڈول است.

اتهه دیپک لچهن برنن دوها

سرگم پدهنی سمپورن کات دوپهر سوریت

ادت پن دیپک رب درگ هین کهرج گره نیست

اتهه دیپک چتر برنن اڈل چهند

ارن باس پن ارن سورنگ کنٹھ مال مکتا سو ڈهنگ

کچ سوار لی بنار سموه دیپک چتر یون برن کبوه

چهارم، چهارم راگ دیپک به‌وقت دو پاس روز برآمده می‌سراید و پیدایش آواز چشم آفتاب در قوم هندوان نیز آفتاب را دیو می‌گویند و ذات

او سمپورن و سرگم او سرگم پدمنی یعنی سا، را، گا، ما، پا، دها، نی و گره آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است مرد با لباس سرخ و رنگ سرخ و سفید و در گلو حمایل مروارید انداخته و بر فیل سوار شده و بسیار عورات همراه گرفته می‌رود تصویر راگ دیپک این است[1].

اتهه سریراگ لچهن برنن دوها

سرگم پدهنی سمپورن کهرج کریهه کهات

سریراگ بهیو بابهه مهی انت دیوس هین کات

اتهه سریراگ چتر برنن [چهند چمهک]

سپت هین باس انک ات موهی مال بلورا گوت کنٹھ سوهی

پٹھو نکهت سُنی گنی راگ هین سریراگ چتر یون نربهاگ هین

[۲۱ب] پنجم راگ سریراگ که به‌وقت شام می‌سرایند و پیدایش آواز ناف زمین است و ذاتِ او سمپورن یعنی هفت سُر سالم و سرگم پدهنی یعنی سا، ر، گا، ما، پا، دها، نی و گره کهرج و تصویر او بر این نمط است مردِ لباس سفید و حمایل بلور در گلو و بر تخت سوار است روبه‌رو مغنیان خوش‌نوا نشسته می‌سرایند تصویر راگ این است:

اتهه میگهه لچهن برنن دوها

انترین پن میگهه کهی اوڈب دهنی سرک جات

مونڈ برنبهاتین کهڑ هو دهیوت گره کهات

---

۱. به‌نظر می‌رسد شاید جای خالی برای تصویر بوده که کشیده نشد، امکان دارد که در نسخهٔ دیگر که به‌دست مصحّح نیست، باشد.

اتھه میگھ چتر برنن دوھا چھند چو بولا

سیام روپ سُر باک بارگی سوہت ہی من ہوک موہت ہے

آس ات تیج ہا تھ رلی ٹھاڈو میگھ چتر یون ہووت ہے

ششم راگ میگھ که به‌وقتِ آخرِ شب می‌سرایند و پیدایش آواز سُر بری نهاده است که بیشتر [۲۲] مذکور شده است و ذات او ***اوڈب*** یعنی پنج سُر و سرگم ***اوڈھنی*** سرگ یعنی دھا، نی، سا، ر، گا و گره او دھیوت و تصویر او مردِ سیاه رنگ یعنی کشن روپ و دستار از موی پیچیده است او یک شمشیر برهنه در دست می‌دارد و در صحن‌خانه به‌وقت سجاب استاده است تصویر راگ میگھ که مفصّل بیان کرده می‌شد این است.

اتھه بھیروی راگنی برنن دوھا

اب اونکی سن راگنی کہت انوپ بنای

ایک ایک کی پانچ بدہ ناری نام سو بہای

اتھه بھیروی راگنی نام برنن دوھا

بھیروی بیراری کہون پن مدہ مادہ بچار

سند ہوی اور بنگال پن یہہ بچ بھیرون نار

اتھه بھیروی لچھن برنن دوھا

تپه دوھا:

ابھیروی سمپورن کہت مت دہنی سرگ بکھان

گاوت بہور انوپ پن مدہم کہہ سوجان

---

۱. [۲۲ب].

اتهه بهیروی چتر برنن سویّا چهند

کو رنگ سکمار دپي انگیا کسم رنگی ات لال

ساڑی سیت انوپ سو سوہی کنٹھ لست چنپی کی مال

پوجت لنگ مہیس بیٹھ کر سمکہہ گاین گاوین راگ

پہولی کنج کنجرت بہورن چتر بھیروی لگھہ انراگ

این همه شش راگ از هنوت‌مت مذکور شد الحال بیان این شش راگ که هریک از آن پنج زن یعنی پنج راگنی می‌دارد و مفصّل نگاشته می‌شود اوّل راگ بهیرون پنج راگنی می‌دارد اوّل *بهیروی*، دوم براری، سیوم مده ما ده، چهارم سندهوی، پنجم بنگال. اوّل راگنی *بهیرون* از راگ بهیرون در هنوت‌مت که به‌وقتِ صبح می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم اومپ دهنی سرگ یعنی ما، پا، دها، نی، سا، ر، گا و گره او مدهم و تصویر او بر این نمط است عورت جمیله خوبصورت و رنگ چنپائی بسیار نازک بدن و سینه‌بند سرخ پوشیده و *ساڑی* سفید بسته *ساڑی* معجّر را می‌گویند الّا دراز می‌شود از سر تا پا زنهای هندی می‌پوشند آن را *ساڑی* می‌گویند و حمایل چنپا در گلو انداخته بالای کوه نشسته پرستش لنگ مهادیو می‌کند لنگ آن را می‌گویند که از سنگ مثل دسته هاون می‌تراشند و پرستش می‌کنند و روبه‌رو زنهای دیگر راگ می‌سرایند و گلهای کنول یعنی نیلوفر شکفته و صدای خوش [۲۳] بهونره‌ها در گوش می‌آید بهونره نام کرم پرند است که در هندوستان خوش آواز می‌شود تصویر راگنی بهیروی این است.

اتهه براری لچهن برنن دوها

بیراری سمپورنن سرگم پدہنی جات کهرج کیہہ یا کو کہیو با سرانت سوکات

اتهه براری چتر برنن چهند منورما

این سندر تن چتر بسی رست کرهن کنگن پر سون سرون است
کیل کری مل نایک سون نت سنئی کب چتر براری دی چت

دوم راگنی براری از راگ بهیرون در هنوت‌مت که به‌وقت شام می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او سرگم پدهنی یعنی سا، را، گا، ما، پا، دها، نی و گره او کهرج و تصویر او [۲۳ب] بر این نمط است. به‌صورت زن بسیار حسین و لباس سفید در برو کنگن جواهر یعنی دست برنجن در درست و گل بر گوش نهاده تمسخر و خنده بازی با مرد خود می‌کند در محل عمده باهم نشسته‌اند تصویر راگنی بر رانی راگ بهیرون هست.

اتهه مده ماده لچهن برنن دوها

کهی مده ماده سمپورنن مت دهنی سرگ سو دهار
مدهم گره بکهان هین گاوت بهور بچار

اتهه مده ماده چتر برنن... چهند

کنک برن پیت باس بهال کهور من باس
چنن کر میل کر چتر مده ماده بر

سیوم راگنی مده ماده از راگ بهیرون در هنوت‌مت که به‌وقتِ صبح می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم اومپ دهنی سرگ یعنی ما، پا، دها، نی، سا، ر، گا و گره او مدّهم و تصویر بر این نمط است به‌صورت زن و رنگِ او مانند گل چنپا و لباس زعفرانی در بر است و بالای ابرو تمام پیشانی را کهور کرده در زبانِ هندی آن را می‌گویند از صندل و یا از زعفران و یا گوناگون بر پیشانی می‌کنند و از انگشت دستخط‌ها می‌کشند آن را کهور

خوانده‌اند و مرا و نزدیکِ او نشسته باهم بوس و کنار می‌کنند، تصویر راگنی مده ماده از راگ بهیرون در هنوت‌مت این است.

اتهه سندهوی لچهن برنن دوها

سمپورن کهی سندهوی سرگم پدهنی روپ
کهرج کیهه پن کائی باسرانت انوپ

اتهه سندهوی چتر برنن ککوبها چهند

ارن باس ترسول سو کر بر چنپا کسم سندر سرون دهر
[۲۴] مال سوکر لی پوجت هر سندهوی چتر هئین رس بر

چهارم راگنی سندهوی از راگ بهیرون در هنوت‌مت به‌وقتِ شام می‌سرایند و ذات او سمپورن و سرگم پدهنی یعنی سا، ر، گا، ما، پا، دها، نی و گره او کهرج و تصویر او بر این نمط است. به‌صورت زن لباس سرخ پوشیده و در دست ترشول که بیشتر مذکور شد می‌دارد و گلِ دوپهریا که در هند نامِ گل است و گوش نهاده و تسبیح در دست گرفته پرستش مهادیو می‌کند تصویر راگنی سندهوی از راگ بهیرون این است.

اتهه بنگال لچهن برنن دوها

سمپورن بنگال کهی سرگم پدهنی جان گاوت باسرانت هین کهرج گره بکهان

اتهه بنگال لچهن برنن دوها

گیرو رنگ ساری کر کنج دهاری کر ترسول سهایو
مرگ مده سو ٹیکو کهور سو سنکوات انوپ من بهایو
سوچته بنگال لکهو یهه بسیکهو جانو کب سم دایو

یا:

[۲۴ب] گیر رنگ ساری کر کنج دھاری کر ترشول سہایو
رک مدہ سو ٹیکو کہور سوینکوات انوپ من بہایو
سوچتہ بنگال لکھو یہہ بسیکھو جانو کب سم دایو

پنجم راگنی بنگال از راگ بهیرون در هنوت‌مت که به‌وقتِ شام می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او سرگم پدهنی یعنی سا، را، گا، ما، پا، دها، نی و گره از کهرج و تصویر او بر این نمط است. به‌صورت عورت مانند جوگیان یعنی فقرای هندو بهبوت یعنی خاکستر بر رو مالیده و از موهای سُر مانند دستار بالی سُر پیچیده و ساری که پیشتر مذکور آمده است به‌رنگ زعفرانی پوشیده و در دست راست گلِ نیلوفر و در دستِ چپ ترشول که پیشتر مذکور شد گرفته بر پیشانی کهور زعفرانی کشیده بالای هردو نوک ابر میان پیشانی قشقه مشک داده در دیوستان نشسته است تصویر راگنی بنگال از راگ بهیرون این است.

[۲۵] **اتهه مالکوس راگنی نام برنن دوها**

مالکوس کی راگنی سنئی سکل سوکب توڑی گوری کنکری کھماوتی ککب

اتهه توڑی لچهن برنن دوها

توڑی سہ سمپورنن سرگم پدھنی ایس کھرج کیہہ پہچانئے گاوت تاہ کہریس

اتهه توڑی چتر برنن چهند جهولنا

نارسکھا رات سیت ہین چیر سب کنچکی پیت بن بیچ تہادی
کہور کاپور او کیسر ہین گات کی تنتری بجت سوراگ دھاری

مست ہوئی مرگ سب سنت‌ات چٹ دی ڈرت نہ نیک ہون کہاوکاری
ٹوڑی ہین چتر سو لکھو یون سکھر ہم ندکھئے پرکھئے روپ واری

تمام احوال راگنی‌های راگ بھیرون و وقت و ذات و سرگم و گره و تصویر از هنوت‌مت مفصّل نگاشته شد. **راگنی‌های راگ مالکوس** که راگ دوم هنوت‌مت است که تعلّق به‌پنج راگنی دارد. اوّل *توڑی*، دوم کوری، سیوم کنکری، چهارم کهماوتی[1]، پنجم ککب. اوّل راگنی *توڑی* از راگ مالکوس در هنوت‌مت به‌وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او سرگم پدهنی یعنی سا، را، گا، ما، پا، دها، نی و گره او کهرج و تصویر او بر این نمط است شکل زن بسیار نازک و خوبصورت و لباس سفید پوشیده و انگیا یعنی سینه‌بند زرد در برکرده و در میدان صحرا ایستاده و کهور از کافور بر پیشانی کرده و زعفران بر تمام جسم مالیده و بین که نام ساز هندی است دست گرفته نوازد و آهو از صدای [۲۵ب] بین مست شده روبه‌رو در عالمِ محوّیت ایستاده است تصویر راگنی *ٹوڑی* از راگ مالکوس این است.

اتھه کوری لچھن برنن دوھا

کوری اوڈب کہت ہین سگم دہنی سرجات
کھرج کیہہ یا کو بہرانت دیوس ہین کات

اتھہ کوری چتر برنن دوجو چھند جھولنا

مکھ روپات سکمارُجت اواج کل پہچان
کہی سیت پلاس اس ہین کہری مست پرکب بکھان

---

۱. پین: کنبھاوتی.

سُرت موردہر سُرت ناہ کر سُرت گات کئی سوزیپ

سنو گوری چتر انوپ یون کہی جان سو کب پنیت

دوم راگنی گوری از راگ مالکوس در هنوت مت بہ‌وقتِ مغرب می‌سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سرگم اوسکم دھنی یعنی سا، گا، ما، دھا، نی آواز کھرج تصویر بر این نمط بہ‌صورت زن کمال خوبصورت و نازک از مستی تمام خوش ایستادہ در یادِ نایک یعنی [۲۶] مرد خود از آوازِ خوش چیزی از قسم خیال و گیت بیت ہرچہ مرغوب طبیعت اوست می‌سرایند و لباس پوشیدہ است او گلِ انبہ کہ در ہندی مور آم می‌گویند بر گوش نہادہ است تصویر *راگنی گوری از* راگ مالکوس این است.

اتھہ گنکلی لچھن برنن دوھا

اوڈب جان سو گنکلی نسکامپ سُرجات

کرہ نکھاد سو کہت ہین گاوت پر تا پریہات

اتھہ گنکلی چتر برنن چھندھری پربا

چتاچت نایک وہر رودت درک سانسین — بہر تور بار اپنی کر سپر ادھک باڑی

.ہ کی ہیوگی دیہہ چھین بہماہین یہہ — چھورو سب کاج کبہہ دو پہر نہین کاڑی

[بیٹھی] تر چہہ کدم جودت ہی بیڈو — جمناہین ہوت سوج کم کہود سا ایسی

[۲۶ب] گنکلی سو چتر برن لکھو ہی انوپ — سگن جانو سب کبتا گن بہئی بال جیسی

سیوم راگنی گنکلی کہ از راگ مالکوس در هنوت‌مت بہ‌وقتِ صبح می‌سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سرگم نسکامپ یعنی نی، سا، گا، ما، پا، و گرہ آواز نکھاد و تصویرِ او بر این روش می‌نویسند بہ‌صورت زنِ غمگین در فکر شوہرِ خود گریہ می‌کند و بار بار سُر و از تہِ دل می‌کشد و

ماتم مهاجرت موی سر خود را شکسته بسیار دردمند و زیر درخت قدم که در هند می‌شود نشسته از باعثِ جدائی نهایت لاغر شده و همه کاروبارِ خانه گذاشته حرص بسیار بسیار دردمند می‌نگارند تصویر گنکلی، از راگ مالکوس.

اتهه کهماوتی لچهن برنن دوها

کهماوتی گهاڈب وکهین دهنی سرگم دهنی ہی

گاوت ادهک رات ہین دہیوت کہہ انوپ

اتهه کهماوتی چتر برنن چهند برتها

سندر مکھ سوہی کل رو ہوئی ساری بہر سو لال

انگیا نیلی کچ راجت ہی سج ابہرن ات سو بسال

ہوئی راگ سوی نرت دیکھت ادن پرت بنکونست سو بہان

یون کہیو انوپ ہین سن کب بہوبہیں چترکهماوتی جان

چهارم راگنی کهماوتی که از راگ مالکوس در هنوت‌مت به‌وقتِ نیمِ شب می‌سرایند و ذاتِ او **گهاڈب** یعنی شش سُر و سرگم او دهنی سگم پا یعنی دها، نی، سا، گا، ما، پا، و گره دهیوت و شکل او بر این نمط است به‌صورتِ زن بسیار حسین و ساری سرخ پوشیده و انگیا سبز در برکرده و زیور عمده بر قامت است نموده نشسته است روبه‌رو رقص طوایف می‌شود تصویر راگنی کهماوتی از راگ مالکوس این است.

اتهه لگهه لچهن برنن دوها

سمپورن برنت بکھ دہنی سگم سُر پی جان

گاوت انت سورین کون دہیوت کبہہ ندہان

اتهه ککهه چتر برنن چهندهری مت

سنک جاک برکی باس ترکی　　نیند نین بهری کهری
کهون هار ٹوٹ پری سو کهون　　کهون بار لست سو مکه پری
درک ارن بهیو موہت من ہین　　کچهه جات نان اُپا سو کهی
چتر کوکب[1] لکهیو سو انوپ یون　　تهی تیهه ہئی ہر کهه کهی

پنجم راگنی ککب از راگ مالکوس در هنوت‌مت به‌وقت به‌وقت یکپاس شب مانده می‌سرایند و ذات او سمپورن و سرگم *اوڑهنی* سگم پر یعنی د، ها، نی، سا، گا، ما، پا، ر، و، گره آواز دهیوت است و تصویر او بر این نمط است. به‌صورت زن همراه شوهر خود بر بستر هم بستر شده از بیداریِ شب خواب نمی‌کند و از گرمی صحبت نهایت دلخوش می‌دارد و از باعث جوش و بشاشت باهم بوس و کنار لباس در بدن دریده شده و چشم او در خمار خواب است و حمایل کل از صحبت مباشرت گسیخته و موی سُر از بی‌اختیاری همدیگر بر روآمده و چشمها از اثر محبّت سیر است غرض تمام علامت مباشرت و خوشدلی و جوش درو هویداست نهایت خوشدل می‌نویسند تصویر راگنی ککب از راگ مالکوس در هنوت‌مت این است که نوشته می‌شود:

[۲۷] **اتهه ہنڈول راگنی برنن دوها**

سُن ہنڈول کی راگنی پانچون سکل انوپ　　رامکلی پهیلن کهی سب بده اوتم روپ
دیوساکهه پن للت کهی بہر بر اور جان　　پچوین ہی پٹ منجری تار ہنڈول بکهان

---

۱. پین: کلر.

اتهه ہنڈول رامکلی لچهن برنن دوها

اوڈب رامکلی کہت سگم بنی سرجات

کھرج کیہہ یاکو سنو گاؤ اوٹھہ پربہات

اتهه رامکلی چتر برنن چهند تربهنگی

گھ بست سوڈھنگی کنک جوانکی ہئی آنکے ردس بہری

پن باس سورنکی جوت اومنکی نین کرنکی مدہر کہری

بہرن جہب جنگی نیکو سنگی بہوین بہرنگی جودتیک

[1]نایک تر بہنلی چت نرنگی پن بامنکی لوٹٹ یک

این تمام راگنی‌هائی که بیان کرده شد از راگ مالکوس بود. الحال راگنی‌های راگ ہنڈول که تعلّق به‌پنج راگنی است. اوّل رامکلی، دوم دیوساکهه، سیوم للت، چهارم براور، پنجم پٹ منجری. اوّل رامکلی از راگ ہنڈول در هنوت‌مت به‌وقت صبح می‌سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سرگم اوسکم یعنی سا، گا، ما، پا، نی و کره از کهرج و تصویر او بر این نمط است به‌صورت زن حسین با حسن و رنگ با مثل گل چنپا و نوجوان و لباس سرخ و برکرده و بر چشمِ او مانند و سو هر چشم آهو و زیور الماس معه ٹیکا بر پیشانی تمام قامت را راست کرده و ابران کج‌دار و شوهرِ او برپای اوفتاده تقصیرات خود را معاف می‌کناند تصویر راگنی رامکلی از راگ ہنڈول در هنوت‌مت این است.

[۲۸] اتهه دیوساکهه لچهن برنن دوها

کھاڈب سُر دیوساکھ ہیں کم بدہ سر نردہار آو دیوس ہین کات ہین گرہ گندھار بچار

---

۱. [۲۷ب].

اتھہ دیوساکھہ چتر برنن چھند

لکھت چتر سم پہلوان یا کو سب گیانی
ڈنڈ بھجا لپٹای سورج سندر ابھمانی
ٹھاڈ و کشتی کرت اور سورن ات کر جور ہین
مگدر لیجم نال دہر و سامہین سُن سور نین
نیہہ چین جانو راگنی پر چتر لک ہویون جانتر
یو ساکھک ایسن بر نئ کہیو انوپ چت ہین سودھر

دوم راگنی دیوساکھہ از راگ ہنڈول در ھنوت‌مت به‌وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذات او **گھاڈب** یعنی شش سُر و سرگم اوکم پدھنی‌سا یعنی گا، ما، پا، دھا، نی، سا و گره آواز گندھار است و تصویر او بر این نمط است به‌صورت پھلوان نوخاسته بی‌ریش و بروت در *اکھاڑہ* یعنی تعلیم زور و کشتی و ورزش می‌کند خاک برای کسرت زور بر بازو می‌مالید بعضی باھم کشتی می‌نمایند و بعضی مکدّر می‌نمایند و بعضی لیزم و تال روبه‌رو نھاده‌اند تصویر راگنی دیوساکھہ از راگ ہنڈول این است.

[۲۸ب] **اتھہ للت راگنی لچھن برنن دوھا**

اوڈب للت انوپ کہ دھی سگم سُر جات
کہیو دہام دہیوب سو لکھہ گاوکنی پر بھات

اتھہ للت چتر برنن جُھند باد کلک

سندر مکھ کِشت جمین بکھانو بہو کن باس ارن پن مانو
ہار بر سون کنٹھ ات راجی للت چتر یون سنئ ساجی

سیوم راگنی للت از راگ ہنڈول در هنوت مت که به‌وقت صبح می‌سرایند و ذات او اوڈب و سرگم اوڈھنی سگم یعنی ده، نی، سا، گا، ما و گره از دهیوت او تصویر او بر این نمط است عورت بسیار خوبصورت و باریک کمر و لباس سرخ پوشیده و زیورهای عمده بر قامت راست کرده و حمایل گل در گردن انداخته در تماشای باغ و به‌سیر گل‌ها مشغول و مصروف است تصویر راگنی للت از راگ ہنڈول در هنوت‌مت این است.

[۲۹] **اتهه براور لچهن برنن دوها**

سمپورن سو براور ہین د ہنی سرگم پی جان

آو دیوس ہین گات ہین دہیوت کہیہ بکھان

اتهه براور چتر برنن چهند جلد هر مالا

سو ہی باس ہین نین سو گلابی [ساڑی] بیٹھی جو ہی مگ سو بہاری ناری

جانو ایسی کب تن ہین گو ساجا بولو ہی یون سب گن ہین کو کاجا

چهارم راگنی براور از راگ ہنڈول در هنوت‌مت که به‌وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذات او سمپورن یعنی هفت سُر سالم و سرگم اوڈھنی سرگم پا یعنی دها، نی، سا، ر، گا، ما، پا و گره آواز دهیوت و تصویر او بر این نمط است که عورت در نهایت خوشگل و ساڑی گلابی پوشیده راه شوهر خود می‌بیند و کمال انتظاری چشم او مانند نرگس داشت تصویر راگنی براور از راگ ہنڈول در هنوت‌مت این است.

[۲۹ب] **اتهه پٹ منجری لچهن برنن دوها**

سمپورن پٹ منجری پد ہنی سرگم روپ گات سو آدہی رات ہین پنجم دہام انوپ

اتھه پٹ منجری چتر برنن چھند بھجنگ پرتاپ

تجو ہانس بیٹھی تیہ بیوگ مین ہو نہ کہاوی نہ پیوی بیوگی بنی ہو
گلی ہار سوکھی پتی دیہہ ساری لکھو چتر ایسو ہئی نیہہ بہاری

پنجم راگ پٹ منجری از راگ ہنڈول در هنوت‌مت به‌وقت نصف شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او پدهنی سرگم یعنی پا، دها، نی، سا، ر، گا، ما و گره از پنجم و تصویر او بر این نمط است عورت نهایت خوبصورت لاکن در مهاجرت یارجانی دریای فراق پرجوش می‌دارد و از باعث جدائی تمام بدن لاغر شده و لباس استعمالی یعنی کلکجا پوشیده و هارگل مالیده شب مانده در گلو دارد و از جدائی یار گریان نشسته است تصویر راگنی پٹ منجری از راگ ہنڈول است

اتھه دیپک راگنی برنن دوها

دوها:

[1]دیپک نار سو پانچ بدہ پر تھم دیسی جان اوکامود بکھان ہین پن سونٹ پہچان
پھر کدارا کہت ہون اور کانہرا روپ دیپک کی یہہ راگنی سندر بمل سروپ

اتھه دیسی لچھن برن دوها

دیسی کہاڈ و کہت کم دہی سُر پہچان
جیہٹہ دوپہری گات ہین رکھب کیہہ بن جان

اتھه دیسی چتر برنن چھند سریکھا

نیلو باسو ہین سوہی بیٹھی ماری ہین موہی
آیو وآکو نیلو گیانی چاہو لی انکو سو جانی

---

۱. [۳۰].

این تمام راگنی‌ها که مذکور شد از راگ *ہنڈول* بود الحال بیان راگنی‌های راگ دیپک؛ اوّل دیسی، دوم کامود، سیوم *نٹ*، چهارم کدارا، پنجم کانهرا. اوّل راگنی دیسی از راگ دیپک در هنوت‌مت که به‌وقت دو پاس روز می‌سرایند و ذاتِ او *گهاڈب* یعنی شش سُر و سرگم اوکم دهنی سُر یعنی گا، ما، دها، نی، سا، ر و گره آواز رکهب و تصویر او بر این نمط است عورت لباس سبز در برکرده در باغ استاده و باز او آمده او را اراده در آغوش کشیدن می‌دارد تصویر راگنی دیسی از راگ دیپک...

اتهه کامود لچهن برنن دوها

سمپورن کامود کهی دهنی سرگم پا جات

گات دیوس دوجی پهر دهیوت گره کهات

[۳۰ب] **اتهه کامود چتر برنن چهند مانو کریژ**

سوهت کوڈ و برنی بهوگن ساری ارنی

سیت سو راجی انگیا جووت [کیلی] گهریا

دوم راگنی کامود از راگ دیپک در هنوت‌مت به‌وقت دوپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم *اوڈهنی* یعنی سرگم پا یعنی دها، نی، سا، ر، گا، ما، پا و گره از دهیوت و تصویر او بر این نمط است زن صاحبِ حسن رنگ مانند گل چنپا و *ساڑی* سرخ پوشیده و سینه‌بند سفید در برکرده و زیور نادر بر قامت راست نموده منتظر راه یارِ خود نشسته انتظار کمال می‌کشید تصویر راگنی کامود از راگ دیپک در هنوت‌مت بدین صورت نقش کرده‌اند.

اتهه نٹ لچهن برنن دوها

نٹ سمپورن سر کهین سنی دهیب مکر روپ

اردہ رین ہین گات ہین کهرج انوپ

[۳۱] اتهه نٹ چتر برنن چهند سوپریا

باہ سوارسی ترنی رنگ سو ہت ہی باس نروسم سو پهیری من مو ہت ہی

اوتر دارسو ہاتهہ بکهی جهمکی لنگی جان انوپ یون چتر لکهو سگری تنگی

سیوم راگنی از راگ دیپک در هنوت‌مت به‌وقت نیم شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او ستی دیپک مگر یعنی سا، نی، دها، پا، ما، گا، ر، و گره آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است زنی لباس مردانه آراسته بر اسپ سوار و در دستی قبضه شمشیر از دست آویخته شمشیر عریان گذاشته است تصویر راگنی از راگ دیپک در هنوت‌مت بدین روش است.

اتهه کدارا لچهن برنن دوها

جان کدارا پنچ سُرتس کم پی نروہار

باسرانت ہین گات ہین کیہہ نکماد بچار

اتهه گدارا برنن چهند چنچل

سیس کنک دہار انک پاس جوگ نار

اوڈہ چند بہال نیچ بهیم مکھ سُر ہارا

ایس دهیان موندنین ٹپہہ کرت جات گیان

چتر جانئ کدار روپ و نت بهاگ دان

---

۱. [۳۱ب].

چهارم راگنی کدارا از راگ دیپک در هنوت‌مت به‌وقت بسیار شام می‌سرایند و ذاتِ او *اوڈب* و سرگم اونسکم پا یعنی نی سا، گا، ما، پا و گره آواز نکهاد و تصویر او مانند مهادیو می‌نویسند چنانچه در تصویر راگ بهیرون بیشتر مذکور شده لاکن فرق این هردو چنان است که راگ بهیرون و راگنی کدارا آن است او نیز گاو هر کار ندارد مذکور نظر نموده‌اند.

اتهه کانهرا چهند برنن دوها

سمپورن کهی کانهرا نی سرگم پده جان
اوبهرنس گات هین کیهه نکهاد پرمان

اتهه کانهرا چتر برنن چهند

کپور گهور انگ هین سو چتر سیت سیل بهاو
نروسمان روپ کی بنائی آپ لیل هاو
کرپان ایک هاتهه مین سه سو هاتهه پیل دنت
گهرو سو بهاٹ سامنهین سنائی کاپ ادانت

[۳۲] **پنجم راگنی کانهرا از راگ دیپک در هنوت‌مت** که به‌وقت یکپاس گذشته می‌سراید و ذاتِ او سمپورن و سرگم او نی سرگم پدها یعنی نی، سا، ر، گا، ما، پا، دها و گره آواز نکهاد و تصویر او بر این نمط است به‌صورت زن جسم را از کافور گهور کشیده و لباس مردانه پوشیده به‌دستِ راست شمشیر عریان گرفته و بر خرطوم فیل زخم‌زده از دست چپ دندان فیل گرفته و روبه‌روی او یک نفر *بهاٹ* یعنی بادفروش استاده شده کتب یعنی اشعار اشعار تعریف می‌خواند تصویر راگنی کانهرا از راگ دیپک در... بدینصورت است.

[٣٢ب] اتهه سريراگ راگنی نام برنن دوها

سريراگ کی راگنی کہت پانچ پرکار مالسری پن ماروا جان ليہو نرد ہار
تيجبی کہت دہناسری چوتہی جان بست پنچوين نار اساوری سريراگ کی انت

اتهه سريراگ مالسری راگنی لچهن برنن دوها

مالسری سمپونن سرگم پدہنی جات گات ديوس دوپہر ہين کہرج کريہہ کہات

اتهه مالسری چتر برنن چهند چرچری

بيت باس سُر پر بيچ جو بام لال سو رنگ ہين
آم برچھہ تری گہيری لی سکہين آپن سنگ مين
سور دہوم بہٹون ساتہہ مچای کيل سدا ہنسی
جان چتر لکھو انوپ ہين سو سروپ سندريون بسی

احوال راگنی‌های راگ دیپک اختتام یافت الحال بیان راگنی‌ها

سریراگ که پنج راگنی یعنی پنچ زن می‌دارد؛ اوّل مالسری، دوم ماروا، سیوم دهناسری، چهارم بسنت، پنجم اساوری. اوّل راگنی مالسری به‌وقت دو پاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او سرگم پدهنی یعنی سا، ر، گا، ما، پ، دها، نی و گره آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است به‌شکل زن رنگ سرخ و سفید و لباس زعفرانی پوشیده و زیر درخت بلند ایستاده از سکهیان یعنی دوستان هم‌صحبت و هم‌عمر درخنده و خوش‌طبعی مشغول و مصروف و باهم شور و غل می‌کند تصویر راگنی مالسری از سریراگ در هنوت‌مت بدین‌صورت است.

[٣٣] اتهه ماروا لچهن برنن دوها

گہاڈ و سر کہی مارو اسپ کم دہنی سو دہار گات بھيرون کی رہی کہرج گرہ بچار

اتھه ماروا چتر برنن چھند چکر

چری پوس سوہی　　کلی ہار موہی　　سو سنگیت بیسی
تکی باٹ مادہو　　تیہ جوگ سادہو　　رہی سوج ایسی
کہو چونک دیکھی　　کہو ہوجگی سی　　بئ چین ناہین
لکھو چتر جانو　　سیی یون بکھانو　　لکھو بہید ماہین

دوم راگنی ماروا که به‌وقت یکپاس روز باقیمانده است، می‌سرایند و ذاتِ او **گھاڈب** یعنی شش سُر و سرگم اوسپ کم دھنی یعنی سا، پا، گا، ما، دھا، نی و گره آواز کھرج و تصویر او بر این نمط است به‌صورت زن خوبصورت لباس طاش طلائی پوشیده و زیور مکلل آراستی و حمایل در گردن انداخته بر جای ملاقات یار نشسته و راه انتظار یار خود می‌بیند و گاه به‌حیرت تمام بهر چار طرف نگاه می‌کند از بیقراری دل را قرار نیست **تصویر** راگنی ماروا از سریراگ در هنوت‌مت بر این نمط است.

[۳۳ب] اتھه دھناسری لچھن برنن دوھا

کہاڈو جان دہناسری بہ سب دہن راگ پہچان
گاوت باہ دوپہر ہین کہرج گرہ سوجان

اتھه دھناسری چتر برنن چھند

جھن دیہہ اور ارن باس تن پھر وناری
بیٹھی نیچی مولسری تروہئ دکھ بہاری
رووت ہی کر یاد تاہ ادہک گاو ہین
پہن ہان کہ ہانجی چتر دہناسری جان برتی ماہ نیاد ہین

سیوم راگنی دھناسری که به‌وقت دو پاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او **گھاڈب** یعنی شش سُر و سرگم اوسپ دھنی رک یعنی سا، پا، دھا، نی، ر، گا و گره از کهرج و تصویر او بر این نمط است به‌صورت زن حسین از مهاجرت یار خود بسیار لاغر شده و لباس سرخ پوشیده و در زیرِ درخت مولسری نشسته از دردِ فراق در دل می‌دارد و از جدای نهایت غمگین است غرض از همه وجهه در یادِ یار خود بس می‌گرید تصویر راگنی دهناسری از سریراگ در هنوت‌مت بدین‌طور است.

[اته بسنت لچهن برنن دوها]

اسمپورن سو بسنت کہی سرگم پدہنی روپ آدہی دیوس گات ہین کہرج کریہہ انوپ

اتهه بسنت چتر برنن چهند سندری

سر مور پنکھ بسی سروپ سو جان سندر کام کو

کر مورآم[۲] سو ایک ہین بیہ ہاتہہ پان سو بام کو

گلی ہار باس سورنک ہین راگ بیچ کہری مہو

نرچتر کان انوپ یون سو بسنت کو ہم ہین کہو

چهارم راگنی بسنت به‌وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او سرگم پدهنی یعنی سا، ر، گا، ما، پا، دها، نی و گره آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است که زن جمیل بر سُر *مورمکٹ* نهاده *مورمکٹ* آن را می‌گویند که از پرهای طاوس کلاه تیار می‌نمایند اکثر تصویر کشن دیوتا بر سُر می‌نگارند و نیز از برگ خرما و گل نسترین بیارایند به‌وقت

---

۱. [۳۴].

۲. پین: عام.

کتخدائ هندوان بر سر می‌نهند و به‌دست راست گل انبه گرفته به‌دست چپ به‌برگ تنبول است و حمایل گل در گردن انداخته و لباس سرخ پوشیده و سرود را استماع می‌کند و تصویر مانند تصویر کشن دیوتا بی‌ریش و بروت نویسند صورت راگنی نسبت از سریراگ در هنوت‌مت بر این نهج تسلّط نموده‌اند.

اتهه اساوری لچهن برنن دوها

اوڈب ہوت اساوری دہن سم پی کر گیان[1]

دن دوپہر سو گات ہین دہیوت مندر جان

اتهه اساوری چتر برنن چهند برتا

سیام رنگ بام دہنگ انگ کہوریست چیرجوڑ بار

بیٹھ سیل نیر تیر ڈار کنٹھ ماتہہ پنچ سانپ ہار

دھیان ایس گیان بیچ لال نین جان[2] مین آن مان

باندہ پات دیہہ ماتہہ ہوت چتر راگ مال سو یہہ جان

پنجم راگنی اساوری که به‌وقت دوپهر روز برآمده، می‌سرایند او *اوڈب* یعنی پنج سُر و سرگم دهنی سم پا یعنی دها، نی، سا، ما، پا و گره او دهیوت و تصویر او بر این نمط است به‌صورت زن سیاه فام و کهور زعفران به‌تمام بدن کشیده و لباس سفید در برکرده و *جوڑه* یعنی زنگوله از موی سربسته و حمایل مار مانند حمایل گل در گردن انداخته و سرخی در چشم‌ها می‌دارد و از برگ *تاڑ* سر عورت کرده به‌کنار آب دریا مهادیو نشسته است تصویر راگنی اساوری از سُر به‌راگ و هنوت‌مت بدین می‌نویسد.

---

۱. [۳۴ب].

۲. پین: حال.

اتھہ میگھ راگنی برنن دوھا

میگھ راگ کی راگنی نیاری نیاری بہای

تمنگ ملار [ملہار] سو گوجری کہیو انوپ بنای

[۳۵]چوتھی بھوپالی سنو دیسکار پن آن

نار بھئی پانچون کہین میگھ راگ کی جان

اتھہ تنک لچھن برنن دوھا

تنگ سو سمپورن کہت سرگم پدہنی ہوت گات سوآدہی رات مین کہرج گرہ اودت

اتھہ تنک چتر برنن چھند سندر پدا

پاوت ناہین کہیر بہاری بیاکل تانی رہت پیاری

تاپ جلاوی برہ ستاوی سیج پری کچ نہ سہاوی

احوال راگنی‌های سریراگ در هنوت‌مت مفصّل بیان نموده شد الحال راگنی‌های راگ میگھ این هم پنج راگنی دارد یعنی پنج زن؛ اوّل **تنگ**، دوم ملار، سیوم که جری، چهارم بهوپالی، پنجم دیسکار. اوّل راگنی تنک به‌وقت نیم شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سرگم او سرگم پدهنی یعنی سا، ر، گا، ما، پا، دها، نی و گره او کهرج و تصویر او بر این نمط است که عورت حسین از جدائی یا خود بی‌اختیار بر پلنگ بیقرار می‌غلطد و عورت‌های هم‌سن گرداگرد او نشسته بسیار بسیار معالجه بیماری بیقراری او را می‌کنند کسی برای مفارقت او به‌رنگ نیلوفر می‌گذارد و کسی کافور سائیده کهت رفع حرارت مهاجرت می‌آرد غرض تدبیرهای انواع و اقسام می‌کنند لاکن حالتی که هست افاقه می‌کند، تصویر راگنی تنگ از راگ میگھ در هنوت‌مت به‌این‌طور نوشته‌اند.

[۳۵ب] اتهه ملار لچهن برنن دوها

اوڈب جات ملار کہی دہنی رگم سُر لیکھ
آدہ تس کات انوپ اودہیوت گرہ بسیکھ

اتهه ملار چتر برنن چهند برمت اجهری

چست چاہ ناہ دن رات بہری درک چور لکی انسون جہری
سن مین پرمین ملار کہری مک بَھرَت باک ہین ہوی پیری

دوم راگنی ملار که به‌وقت نیم شب و نیز به‌وقت سحاب که بر آسمان نمودار شود می‌سرایند و ذات او **اوڈب** یعنی پنج سُر و سرگم اودهنی رکم یعنی دها، نی ر، گا، ما و گره آواز دهیوت و تصویر او بر این نمط است به‌صورت زن بسیار خوبصورت در محبّتِ یارِ خود گرفتار شده در یادِ او گریه می‌کند و روبه‌رو او عورتی دیگر صاحبِ جمال نشسته بین می‌سرایند نام ساری است در شوق کمال به‌یادِ یارِ جانی سماعت می‌کند باغ استاده منتظر آمدن یار است تصویر راگنی ملار از راگ میگهه بر این‌طور است.

اتهه گوجری لچهن برنن دوها

گھاڈب سُر کہی گوجری رگم پدہن کی روپ
پر تھم پہرون گات ہین مند رکھت انوپ

اتهه گوجری برنن چهند ملادهنی

[۳۶]سرنگ چیری سو پیت انگیا جڑاو کہت سو گات سیجا
پسی ادھ کیون سروپ تریا سہاگ نرکہو انوپ برپا

سیوم راگنی گوجری که به‌وقت اوّل پاس روز می‌سرایند و ذاتِ او اوگھاڈب یعنی شش سُر و سرگم اور کم پدهنی یعنی ر، گا، ما، پا، دها، نی و

گره او رکهب و تصویر او بر این نمط است عورت خوبصورت لباس بانده نوئی سرخ سفید پوشیده و سینه‌بند زر در برکرده و جواهرهای رنگارنگ بر قامت راست نموده در خانهٔ خود نشسته است تصویر راگنی گوجری از راگ میگهه در هنوت‌مت بر این قسم نوشته‌اند.

اتهه بهوپالی لچهن برنن دوها

اوڈه بهوپالی سنو سگم دهینی سُر جات مندر ہی یاکو کهرج پهر تهم بهر تس گات

اتهه بهوپالی چتر برنن چهند سارنگا

بیٹهی براجی بهاری ملی نار ساری سهاوی نهاری گلی هار
کهورو کیو انگ بهی دبی ڈهنگ گوروسوہی رنگ سوہی سکهی سنگ

چهارم بهوپالی وقت اوّل پاس شب می‌سرایند و ذات او اوڈب یعنی سُر و سرگم اوسگم دهنی سا، گا، ما، دها، نی و گره آواز کهرج و تصویر او بر این نمط است به‌صورت زن سرخ و سفید از یارِ خود باهم نشسته و ساڑی پوشیده و حمایل گل در گردن انداخته و کهور صندول بر جسم تمام کشیده و از یارِ خود خنده و بازی می‌کند و نیز سهیلی یعنی رفیق متّصل نشسته تصویر راگنی بهوپالی از راگ.

اتهه دیسکار لچهن برنن دوها

دیسکار سمپورنن سرگم پدهنی سوده انت سونس هین کات کهرج گره پر بوده

اتهه دیسکار چتر برنن چهند پرکا

کهور لائی تن سندر سُر بهی مکٹ مال کل نایک اربهی
انگ انگ سب بهو کهن اکری بهوم بیچ بہ راکهٹ پکری

پنجم راگنی دیسکار که به‌وقت شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن سرگم پدهنی یعنی سا، ر، گا، [۳۶ب] ما، پا، دها، نی و گره آواز کهرج و تصویرِ او بر این نمط است به‌صورت زن صاحبِ جمال و بهور از صندل بر تمام جسم کشیده و حمایل مروارید در گردن انداخته و زیورهای نوادر خاطرخواه بر سُر و قامت سراپا قبا آراسته با یار خود سینه به‌سینه چسپیده از نهایت خوشدلی در سیرِ باغ مشغول و مصروف است. تصویر راگنی دیسکار از راگ میگھ در هنوت‌مت بر این نمط قایم نموده‌اند.

[۳۷] اتی راگنی سمپورن اتهه هنوت‌مت پتر نام برنن دوها

چھون راگ کے راگئ کہین انوپ بچار تنکی اب پتر سنو آتہہ آتہہ پرکار

احوال شش راگ که هریک تعلّق به‌پنج راگنی می‌دارد بیان کرده شد این تمام راگ‌های و راگنی از هنوت‌مت اجرا شده‌اند الحال احوال پُتر یعنی فرزند راگ‌های مذکور که هریک هشت پُتر یعنی فرزند می‌دارد مفصّل نامهای آنها نگاشته می‌شود.

اتهه بهیرون پتر نام برنن دوها

بھیرون پتر کہت اب ہر کہ تہلک مدہ جان

مادھو پنچم پوریا سوہو یلنہہ آن

اوّل راگ بهیرون هشت پُتر می‌دارد، اوّل هرکهه، دوم تلک، سیوم مده، چهارم مادهو، پنجم پنچم، ششم پوریا، هفتم سوها، هشتم ملنبهه.

اتهه مالکوس پتر نام برنن دوها

چندرک مارو نند ہین [نندھن] بدہ ہنس اور ہوروہ

پربل کہو کر بہنور پن مالکوس میر باڈہ [میواڑ]

[۳۷ب] **دوم راگ مالکوس** نیز هشت پُتر یعنی هشت فرزند می‌دارد. اوّل چندرکهه، دوم مارو، سیوم نند، چهارم برهنس، پنجم *میواڑ*، ششم پربل، هفتم کهوکر، هشتم بهور.

اتهه ہنڈول پتر نام برنن دوها

چندر بنب منگل[1] بردھن [وردھن] آنند سوبہا بول
پن بہاس گورا کہون پتر بنود ہنڈول

سیوم راگ ہنڈول این هم هشت پُتر می‌دارد. اوّل چندرنیت، دوم منگل، سیوم پردهن، چهارم آنند، پنجم سوبها، ششم بهباس، هفتم کورا، هشتم بنود.

اتهه دیپک پُتر نام برنن دوها

دیپک پُتر کہت اب کمل کُسنبہہ کلنگ
کنتل چنپک رام پن بہل ہمال سو ڈھنگ

چهارم راگ دیپک این نیز هشت پُتر می‌دارد اوّل کمل، دوم کسنبهه، سوم کلنگ، چهارم کنتل، پنجم چنپک، ششم رام، هفتم بهل، هشتم مال (همال مال).

اتهه سریراگ پُتر نام برنن دوها

سریراگ پُتر لکھون کناکر کنبھیر سند بہو گونڈ بھاکرا سنکرا مالوا و بھیر

---

۱. به‌قول فقیرالله در پوتیهای سانسنکریت هم منگل پسر ہنڈول است ولی باید دانست که اینجا منگل گوجری مقصود باشد که منسوب بوده به‌رانی مرگ ننی که تا هنوز گوجری محل به‌او یادگار باشد. (راگ درپن، ص ۲٤)؛ گوجری محل کاخی بوده در حصار فیروزه که به‌امر فیروز شاه تغلق ساخته شد و رانی مرگ نینی که خطاب زن وی بود. این خانم از قبیلهٔ راجپوت بوده در اطراف ابوهر و سرسه که فیروز شاه درشنِ شکار با پدرِ آن ملاقات و بعداً به‌آن خانم مزدوج گرید. (چهار بهار نوشتهٔ بالکرشن برهمن، نسخهٔ موزهٔ ملّی، دهلی‌نو؛ تاریخ فیروزشاهی تغلق، آغا مهدی)

پنجم سریراگ این هم هشت پُتر می‌دارد؛ اوّل کهناگر، دوم کنبهیر، سیوم سندهو، چهارم *گونڈ*، پنجم بهاکرا، ششم سنکرا، هفتم مالو، هشتم بهیر.

ارتهه میگهه پُتر نام برنن دوها

گجدرنت نارایَن ہین سنکرابھرن کلیان
جالندھ گندھار سن بہر شہانا جان
سارنگ کہیت اتھوون و جانو سکل بچار
کھیو انوپ جہون راگ کی پتر راگ اک نردہار

ششم راگ میگهه این هم هشت پُتر می‌دارد؛ اوّل گجدر، دوم **نٹ** نارایَن، سیوم سنکرابهرن، چهارم کلیان، پنجم *جالندھ*، ششم گندهار، هفتم نتهانا، هشتم سارنگ. این تمام احوال پُتر یعنی فرزند شش راگ که هریک هشت پُتر متولّد گشته از هنوت‌مت جاری شده‌اند مفصّل ارقام نموده شد.

اتی پتر راگ سمپورن اتهه کهٹ رت سهت نام برنن چهند

چیت اور بیساکھ مانس مدہ رت پہچانو
گریکھم جیٹھ اساڑہ سنو یا کون مانو
ساونون بہادون مانس کہت برکہا رت کہانی
کوار کاتک ہین جان بہروت سُر دیکھانی
اگن پوس ہیمنت رت ہین ماہ پہاگ سریر
سوکہو انوپ سن لیجیئی پنڈت گیانی چتر دہر

---

۱. [۳۸].

اتی کهت رت اتهه سمی راگ اور راگنی او چتر برنن چهند

سهت راگنی پُتر سون بهیرون سر دسناو مالکوس رت سر کهیو یاکو سب گاو

*

سریراگ همینت رت هین میگهه سوبر کها جانئ

سن چهون راگ کی ریت یهی هنوت مت پهچانی

الحال احوال *کهٹ‌رت* یعنی شش موسم معه نام و ماه و تصویر از هنوت‌مت جاری است ارقام نموده می‌شود *کهٹ‌رت* آن را می‌گویند یعنی در سال تمام شش رت به‌معنی شش موسم موافق جهت دنیا که مشرق و مغرب و جنوب و شمال و تحت و فوق ازین هریک جهت را دو ماه قرار داده موافق گردش آفتاب یعنی موسم نام نهاده‌اند. موسم اوّل را مده‌رِت می‌گویند که تعلّق به‌دو ماه دارد و چیت و بیساکهه چرا که آفتاب در برج حوت و حمل می‌باشد. موسم دوم را کریکهم رِت نام کرده‌اند که نسبت به‌دو ماه دارد و *جیٹھ* و *اساڑہ* چرا که آفتاب در برج ثور و جوزا می‌باشد. موسم سیوم را *برکها* رت موسوم ساخته تعلّق به‌دو ماه دارد *سانون* و *بهادون* چرا که آفتاب در برج سرطان وارد می‌باشد. موسم چهارم را سرد رِت نام نهاده‌اند متعلّق به‌دو ماه است کوار و کاتک چرا که آفتاب در برج سنبله و میزان بطی اسیر است. موسم پنجم را هیمنت رِت اشتهار داده‌اند تعلّق به‌دو ماه دارد دکن و پوس چرا که آفتاب در برج عقرب و قوس سیار است. موسم ششم را ششر رِت نام نهاده‌اند نسبت به‌دو ماه دارد ماه پهاگن چرا که آفتاب در برج جدَی و دلو می‌باشد در میان شش رِت یعنی *کهٹ‌رِت*. شش راگ‌های مذکور و راگنی و پُتر و بهارجا می‌سرایند که در هریک یک راگ را که مذکور کرده شد همه متعلّقات او سرائیدن معمول است.

اتھہ مدہرِت چتر برنن دوھا

اُمدہرِت سہنت پرسون اتی برنت سریہہ سمیر
کوکل کل رو جائُ لکھت انوپ سو دہسیر

[نرمل ہوت اکاس سسی کرت سون پرمان
سرد سورت پہچانئ کرو انوپ بکھان]

بیان مدہرِت آن باشد که گلهای رنگارنگ شگفته می‌شود و *بهونره‌های* که سابق از این مذکور شد صدای خوش می‌کنند و نسیم بهاری باهتراز می‌آید و کویل آواز خوش‌آیند سُر می‌کند تصویر مدہرِت این‌طور می‌نویسند:

اتھہ کریکھم رِت چتر برنن دوھا

ندی تال سوکہی سکل بکل سو جل تہل جیو رت گریکھم پرکاس یون بہت پون تایتو

بیان گریکهم: آن باشد که رودها و تالاب‌ها که از آب مملو بودند خشک گردید و تمام جانداران دریائی و خشکی بی‌آرام و بیقرارانند و بادهای گرم در این روزها می‌وزد و تمام باغها و صحراها وحشت‌خیز می‌شوند. تصویر گریکهم رِت بدین‌طور است.

اتھہ برکھات چتر برنن دوھا

[۲]جل گہن گہور سو دامنی برست بینہہ اب جور
بھولی کدم سو کج سُر برکھا مورت سور

بیان برکها رت: آن باشد که طغیانی باران شدّت تمام شد و بر لحظه برق می‌تابد و درختان قدم گلهای می‌آورند و گل کنول شکفته می‌شود و گلهای

---

۱. [۳۸ب].
۲. [۳۹].

گوناگون شکفته می‌شود و طاؤس‌ها با آواز بلند صدا می‌کنند تصویر برکهارت بر این نمط است.

اتهه سرد رت چتر برنن دوها

مدمل هوت اکاس کرت سو نرت بیان

سرد سورت پهچانئ کرو انوپ بکهان

جان سرد رت: آن باشد که آفتاب و ماهتاب در این موسم صاف و شفاف می‌شوند و پادشاهان تاجدار و راجه‌های ذوی‌الاقتدار در این موسم کوچ‌ها می‌کنند و گلگشت و ممالک خود می‌نمایند تصویر سرد رت بدین صورت است.

اتهه هیمنت رت چتر برنن دوها

[1]جان هیمنت سورت بهر تیل قول ترپا تاپ

تنک دوتس تس هین بر هی کرت هین ست سو جاپ

بیان هیمنت رت: آن باشد که زنها تزئینِ بدن خود می‌کنند و مردمان عطرهای نفیس استعمال می‌نمایند و لباس‌های مکلل پینه‌دار می‌پوشند و عیش و عشرت با زنهای حسین می‌کنند و روزهای این موسم کوتاه و شبها طول و مردم عبّاد عبادت می‌نمایند. تصویر هیمنت رت این است.

اتهه سسر رت چتر برنن دوها

اوڈت ابیر گلال‌ات مچی سو بهاگ انوپ

کهیلت نر ناری سو مل سسریون هوی سروپ

---

۱. [۳۹ب].

بیان سسر رت: آن باشد که مرد و زن با همدیگر بعبیر و گلال بازی‌های خوش می‌کنند و رنگهای رنگارنگ بر یکدیگر می‌باشند و تمام خلق در این موسم مست و مدهوش در عیش و بازی با زنان خوبصورت نرد معاشقه بازند تصویر سسر رت این است.

[۴۰] اتهه سری من نوّاب بهادر هتوی گرنتهه راگ درشن هنوت مست برنن نام ستمو پربها اتهه...

دوها:

برنت مت کلناتھ اب سنئی سکل پرمان
راگ لو کہت انہون کہیو سمجھ لہلیو سکھان

اتهه مت راگ نام برنن دوها

دوها:

سریراگ نٹ جانئ تیجو راگ بسنت
پنجم بھیرون میگھ پن یہہ کھٹ راگ کہت

تپه دوها:

ہنوت مت تین ملت ہین تین راگ تنھ ماتہہ
دو پتر اک راگنی او کچھو انتر ناتھ

تپه دوها:

پنچم نٹ پتر کہت نار بسنت سو آن دو پتر اک راگنی پوب دوہا جان

تپه دوها:

جانو تنک بچار بہان نامن کی پرمان
ہنوت مت کلناتھ ایتو بھید سجان

احوال تمام هنوت‌مت: و از آنچه به‌این ضعیف احقر العباد از اوستادان کامل و از کتبهای معتبر رسیده بود معروض داشت. والله اعلم بالصّواب. فصل دوم در بیان **مت** و شش راگ و سی و شش راگنی و پتر و بهارجا و طریق آن دیوتا ایست که او شش راگ را موافق هنوت‌مت از مت خود قرار داده الّا در میان هر دو مت [۴۰ب] فرق است آنچه که تفریق هردو مت است مفصّل نگاشته می‌شود بر این نمط است. شش راگ مت اوّل سریراگ، دوم **نٹ** راگ، سیوم بسنت راگ، چهارم پنچم راگ، پنجم بهیرون راگ، ششم میگھ راگ. تفصیل راگ‌های مذکور این است که سه راگ منجمله راگ‌های هنوت مذکور یکی راگ بهیرون و دویم سریراگ و سیوم میگھ راگ گرفته به‌حالت اصلی داشت و یک راگنی نسبت را منجمله راگنی‌های هنوت‌مت کلناتھ مذکور راگ مقرّر کرده و دو پتر یکی پنجم و دوم **نٹ** از هنوت‌مت گرفته مزبور آن را نیز راگ نام نهاده به‌این نهج از مت خود شش راگ اختراع نموده است غرض اینکه تکرار فیمابین هردو مت در راگ‌های به‌این روش نوشته‌اند.

اتھه کلناتھ مت راگنی نام برنن دوها

دوها:

چھون راگ کی راگنی اک اک کھت بده جان
پرتھم سریراگ راگنی نام سکل پہچان

تپه دوها:

کوری کولاہل کہون مالکوس گندھار
رد رانی پن دھول کہی سریراگ جہہ نار

الحال تفصیل راگنی‌های بر این ترتیب است اگرچه در راگ‌های هنوت‌مت هریک راگ را پنج راگنی متعلّق است در میان مت هریک راگ را شش راگنی مقرّر کرده بر این تفصیل. **اوّل سریراگ که شش راگنی** تعلّق دارد بر این نمط است. اوّل راگنی گوری، دوم کولاهل، سیوم مالکوس، چهارم گندهار، پنجم ردرانی، ششم دهول؛ این شش راگنی‌ها متعلّق به‌سریراگ در مت است.

اتهه نٹ راگنی نام برنن دوها

سلنگ کی تروٹی کہت ہین راماپن نردہار سند ملاری پوربی انوپی اور بچار

دوم نٹ راگ به‌شش راگنی تعلّق دارد: راگنی اوّل تلنگی، راگنی دوم تردبی، راگنی سوم راما، راگنی چهارم سند ملاری، راگنی پنجم پوربی، راگنی ششم انوپی. این تمام راگنی‌های از کلناتهٔ مت مقرّر شده. [۴۱]

اندوتی پٹ منجری کملی دھامکی جان گونڈ کری ویساکھ پن نار بسنت بکھان

سیوم راگ بسنت شش راگنی تقرّر دارد: راگنی اوّل اندوتی، دوم راگنی پٹ منجری، سیوم راگنی کمبلی، چهارم راگنی دهامکی، پنجم راگنی گونڈکری، ششم راگنی ویساکھ. این شش راگنی‌ها تعلّق به‌راگ بسنت و مت است.

اتهه پنجم راگ راگنی نام برنن دوها

اسبنھہ پتر تہہ ککب پن اور براری نار ابھیری ساویری کہی نار سو پنجم دہار

چهارم از راگ پنچم شش راگنی قرار یافته: راگنی اوّل اسبنهه، راگنی دوم تیرتهه، راگنی سیوم ککب، راگنی چهارم بهراری، راگنی پنجم ابهیری راگنی ششم ساویری. این شش راگنی تعلّق به‌راگ پنچم می‌دارد.

اتهه بهیرون راگ راگنی نام برنن دوها

بهیروی بهاکها گوجری کرناٹی پن ہوی رکت ہنس سو بلاولی بهیرون نار سو جوی

پنجم راگ بهیرون شش راگ بسنتی است: راگنی اوّل بهیروی، راگنی دوم بهاکها، راگنی سیوم گوجری، راگنی چهارم کرناٹی، راگنی پنجم رکت هنس، راگنی ششم بلاولی. این تمام شش راگنی تعلّق به‌راگ بهیرون و میگه مت است.

اتهه میگه راگ راگنی نام برنن دوها

بنگالی دیو تیرتہا پن سو مدہر کامود دیوالی اوڈہنا سری میگه راگنی سودہ

ششم راگنی میگه شش راگنی متعلّق است: اوّل راگنی بنگالی، دویم راگنی دیوتیرتها، سیوم راگنی سومدهر، چهارم راگنی کامود، راگنی پنجم دیوالی [دیووالی]، راگنی ششم دهناسری. **احوالِ** احوالِ تمام راگ‌ها و راگنی‌های مت که اختراع نموده است، ارقام یافت.

اتهه هنوت‌مت مت پتر بهید برنن دوها

دوها:

[1]هنوت مت [کلناتھ] مت پتر راگ سو ایک

رچک بهید سو جانئ تتکو سو بیک

تپه دوها:

سریراگ بهیرون پهر میگه راگ پن آن

دود مت مکه ایک ہین یہہ تر راگ سو جان

---

۱. [۴۱ب].

اتھہ [کلناتھ] مت پترک پرمان برنن دوھا

مت ہین جانئ پتر کو پرمان
نیاری نیاری ڈھنگ سون کرت انوپ بکھان
سُن بھاکرا گونڈ پن اور سنکرا بٹھور
سریراگ تین کاڈہ کین رکھین تین پن اور
واکدہ مگدہ سوجانئ تیجو پن کلیان
سریراگ پتر مہیس کینو اینہہ پرمان

اتھہ [کلناتھ] مت بھیرون پترن پرمان برنن دوھا

پنجم سو ہو پوریا اور تلنگ کی ٹھور بھیرون کی پتر بکھین دہری چاریہہ اور
للت بلاول ہی سنو دیوساکھ پن آن مالکوس چو ٹھوکہون سمجھ لیہو سکھان

اتھہ [کلناتھ] مت میگھ راگ پترن پرمان برنن دوھا

سنکرابھرن کلیانن نٹ نارائن ٹھانو رکھی میگھ کی پتر مہی تنکی سنئ نانو
مارو اور سوجل بھرت پھر کدارا ہوت ست یہہ تینون راگ کی کہیو انوپ اودت

اتھہ [کلناتھ] مت تین راگ باکی تاکی پترن پرمان برنن دوھا

تین راگ پن اور سُن مت کلنان بکھان
انہون مین کچھو بہید ہی ہنوت مت پرمان
راگ ہنڈول جو پتر ہین دھرے سو راگ بسنت
دیپک کی پونہین پلٹ پنچم مدہ لکھو سنت
مالکوس کی سُت دھری نٹ نارائن ٹہور
ہنوت مت [کلناتھ] مت ایتو بہید کر کور

الحال کیفیّت پتر یعنی فرزند که کلناتھ تقریر کرده است هریک راگ را هشت پتر موافق [روشن] راگ‌های هنوت‌مت [۴۲] قرار داده است تفصیل‌وار بیان کرده می‌شود. اوّل سریراگ هشت پتر می‌دارد. اوّل بهاکرا، دوم *گونڈ* سیوم سنکرا از هنوت‌مت منها کرده و سه پتر: اوّل واکده، دوم یکده، سیوم کلیان. از طرف خود داخل کرده باقی را به‌حالت اصلی داشت و از راگ بهیرون که در هنوت‌مت است چهار پتر. راگِ مذکور یکی پنچم، دوم سوهو، سیوم پوریا، چهارم تلک منها کرده از طرف خود چهار پتر. اوّل للت، دوم بلاول، سیوم دیوساکھه، چهارم مالکوس. در میان راگ مذکور داخل کرده باقی را به‌حالت اصلی داشت. الحال بیان راگ میگھ کرده می‌شود که از هنوت‌مت سه پتر یکی سنکرابھرن، دوم کلیان، سیوم نٹ ناراین منها کرده از طرف خود کلناتھ سه پتر: اوّل مارو، دوم جل *بھَرَت*، سیوم کدارا در راگ میگھ داخل کرده باقی به‌حالت اصلی داشت. این سه راگ را یعنی سریراگ و بهیرون راگ و میگھ راگ به‌این پتر قرار نموده باقی راگ، بسنت راگ، پنچم راگ نٹ راگ به‌اینطور مقرّر کرده است مفصّل نگاشته می‌شود. نیز بسنت راگ را که یا پتر *ہنڈول* راگ در هنوت‌مت قرار داد سالم پتر *ہنڈول* راگ را با پتر بسنت راگ مقرّر نمود. کلناتھ پتر پنچم راگ را از پتر راگ دیپک که در هنوت‌مت قرار یافته‌اند. سالم پتر راگ دیپک را با پتر راگ پنچم مقرّر ساخت و پتر نٹ راگ را از پتر راگ مالکوس که در هنوت‌مت گرفته در پتر نٹ راگ تقرّر کرد غرض تفاوت در پترهای هنوت‌مت و کلناتھ مت این‌قدر است که مذکور شد.

[۴۲ب] اتی سری گرنتھه راگ درشن مت برنن

نام استمویر بهاو اتهه شیومت برینم دوها

دوها:

تین راگ هنوت‌مت شیومت تین راگ

شیومت ایسن هوت هی چهون راگ کی ساتهه

اتهه شیومت راگ نام برنن دوها

هنوت‌مت سریراگ پن بهیرون میگهه بسنت

پنچم اور بسنت نٹ مت کهنت

فصلِ سیوم در بیان شیومت و راگ و راگنی و پتر و بهارجا شیو نام دیوتا ایست او هم از مت خود شش راگ قرار داده منجمله آن سه راگ از هنوت‌مت: اوّل سریراگ، دوم بهیرون راگ، سیوم میگهه راگ گرفته است. او را مت سه راگ: اوّل پنچم راگ، دوم بسنت راگ، سیوم نٹ راگ اخذ نموده جمله شش راگ شیو تقرّر کرد.

اتهه شیومت راگنی پرمان برنن دوها

جانو شیومت راگنی جهو راگ کے نار نیاری نیاری نام سون سنلیجی نردهار

اتهه شیومت سریراگ راگنی نام برنن دوها

دوها:

تردن کوری مالوی بهاوک پن مده ماده پهر کدارا راگنی سریراگ کی ساده

بیان هریک راگ را شش راگنی نسبت کرده بر این نمط است: اوّل سریراگ را شش راگنی در شیومت این است: اوّل تردن، دویم گوری، سیوم

---

۱. [۴۳].

مالوی، چهارم **بهاڈک**، پنجم مده ماده، ششم کدارا. این شش راگنی سریراگ در شیومت است.

اتهه بهیرون راگ راگنی نام برنن دوها

پهلی پوریا گنکلی گوجری اور بنگال
چھٹوین جا نو بھیروی سندر بھیرون مال

دوم راگ بهیرون راگنی در شیومت این است: اوّل بُهلی، دوم پوریا، سیوم گوجری، چهارم بنگال، پنجم گنکلی، ششم بهیروی این شش راگنی راگ بهیرون در شیومت است.

اتهه میگھ راگ راگنی نام برنن دوها

ساویری سورٹھہ سنو اور گندھار ملار
ہر سنگار پن کوسکی میگھ راگ کی نار

سیوم میگھ راگ را شش راگنی در شیومت این است: اوّل ساویری، دویم سورتهه، سیوم کندهار، چهارم ملار، پنجم هرسنگار، ششم کوسکی. این شش راگنی‌های راگ میگھ در شیومت است.

اتهه پنجم راگ راگنی نام برنن دوها

بھوپالی پٹ منجری کرناٹی پدہنس
مالسری اور بھباس کہی پنچم نار سوسنس

چهارم راگنی‌های راگ پنچم از شیومت است. اوّل بهوپالی، دویم **پٹ** منجری، سیوم *کرناٹی*، چهارم **پدہنس**، پنجم مالسری، ششم *بهباس*. این شش راگنی راگ پنچم در شیومت است.

اتهه بسنت راگ راگنی نام برنن دوها

دوها:

ایسی توڈی دیو کری للتا پن ہنڈول اور براری جانئ نار بسنت سولول

[۴۳ب] **پنجم راگنی‌های** راگ بسنت از شیومت این است: اوّل دیسی دوم توڈی، سیوم دیوگری، چهارم للتا، پنجم ہنڈول، ششم براری. این شش راگنی راگ بسنت در شیومت است.

اتهه نٹ راگ راگنی نام برنن دوها

دوها:

ابھیری پُن نایکی نٹ حمیر کلیان

سارنگ کامودہین کہین نٹ ناراین جان

شش راگنی‌های راگ **نٹ** در شیومت این است: اوّل ابهیری، دوم نایکی، سیوم **نٹ** حمیر، چهارم کلیان، پنجم سارنگ، ششم کامود. این شش راگنی راگ **نٹ** در شیومت است آنچه راگنی‌های یا راگ‌های به‌شیومت تعلّق داشت مفصّل بیان کرده شد.

اتهه شیومت پتر پرمان برنن دوها

دوها:

ہنوت مت کلناتھ مت پتر جو ہین نردہار شیومت رچک بھید کچھو سمجھو سبہی بچار

تپه دوها:

سن پدہنس کلیان پن سارنگ اور بہباس

دونو مت بکھ پتر کہی شیومت نار ہلاس

تپه دوها:

نار بہباس ہنومان کہی پتر سو کہی کلناتھ

بَھرَت سومت سن بہارجا کہت انوپ سو کاتھ

الحال احوال پترهای که تعلّق از راگ‌های شیومت است بیان کرده می‌شود و پترهای که هنوت‌مت در راگ‌های خود قرار داده‌اند شیو آن پترها را نیز قرار داده به‌حالت اصلی داشت امّا اندک فرق هست که پدهنس و کلیان و سارنگ و بهباس را در هنوت مت و کلناتھ مت پتر نام نهاده در میان شیومت این چهار پتر مذکور را راگنی کرده الّا بعضی بر آنند که بهباس در میان هنوت‌مت راگنی است و در میان کلناتھ مت پتر.

[۴۴] اتی سری من گرنتھه راگ درشن شیومت برنن نام نومو پربهاو اتھه بَھرَت مت برنن دوها

بَھرَت سو مت پہچانئ راگ راگنی سُت کرت انوپ بکھان ہی سنو بہارجا چت

ہنوت‌مت سم جانئ بہر سومت کی ریت راگ راگنی پتر اوسکل بہارجا نیت

اتھه بَھرَت بھیرون راگ تاکی راگنی نام برنن دوها

پہلی للتا بھیروی اور کہت مدہ مادہ پھر براری نار کہی بھیرون کی یون سادہ

این تمام پترهای راگهای شیومت مفصّل بیان کرده شد والله اعلم بالصّواب فصل چهارم در بیان **بَھرَت** مت راگ و راگنی و پتر و بهارجا مفصّل می‌نگارم **بَھرَت** نام دیوتا ایست که آواز مت خود راگ‌ها را موافق هنوت‌مت دیوتا قرار داده است از این سبب معطّل گذاشتیم چراکه مفصّل بیان کرده شد مکرّر ارقم نمودن حاجت ندارد و الّا فرق در راگنی‌ها است بیان‌وار نگاشته می‌شود تا مفهوم خاص و عام گردد.

اوّل راگ بهیرون مطابق راگنی‌های هنوت‌مت در بَهرَت مت پنج است: اوّل بهلی، دوم للتا، سیوم بهیروی، چهارم مده ماده، پنجم براری.

[۴۴ب] اتهه مالکوس راگ راگنی نام برنن دوها

کھماوتی توڑی کہت ککب دیادتی نار پنچوں کوری جانئ مالکوس نردہار

دوم راگ مالکوس موافق راگنی‌های هنوت مت در بهرت مت پنج است: اوّل کهماوتی، دوم توڑی، سیوم ککب، چهارم دیاوتی، پنجم کوری.

اتهه ہنڈول راگ راگنی نام برنن دوها

دیواری اساوری رامکلی پہچان گنکلی پن مالاوتی نار ہنڈول بکھان

سیوم راگ ہنڈول موافق راگ‌های هنوت مت در بَهرَت مت پنج است: اوّل دیواری، دوم اساوری، سیوم رامکلی، چهارم گنکلی، پنجم مالاوتی.

اتهه دیپک راگ راگنی نام برنن دوها

گونڈ کدارا گوجری کورا او نردہار

رُدرانی پنچوین سنو دیپک کی سب نار

چهارم راگ دیپک این هم در بَهرَت مت پنج راگنی دارد موافق هنوت مت: اوّل گونڈ، دوم کدارا، سیوم گوجری، چهارم کورا، پنجم رُدرانی.

اتهه سُریراگ راگنی نام برنن دوها

کانی ٹھمری سندھوی پن بچترا نام سر ہٹی جانو پانچوین سریراگ کی نام

پنجم سریراگ این نیز در بَهرَت مت پنج راگنی دارد: اوّل کافی، دوم ٹھمری، سیوم سندهوی، چهارم بچترا، پنجم سرهٹی.

اتهه میگهه راگ راگنی نام برنن دوها

رت بلبهه سارنگ پن دیسی اور ملار

کاویری پن میگهه کی بَهرَت سو مت یهه نار

ششم راگ میگهه این هم در **بَهرَت** مت پنج راگنی دارد موافق هنوت مت: اوّل رت بلبهه، دوم سارنگ، سیوم دیسی، چهارم ملار، پنجم کاویری.

اتهه بَهرَت مت پترا و بهارجا برنن دوها

پتر سنو اب راگ کی سهت بهارجا روپ

بَهرَت سومت‌تی جانئ کرت سیک انوپ

[۴۵] **اتهه بهرت مت راگ بیرون ناکی پترا و بهارجا نام برنن دوها**

دوها:

دیو ساکهیه مادهو هرکهه پنجم للت بهباس پن بنگال بلاول هین بهیرون پتر هلاس

بهارجا نام دوها:

سوهو بلاولی سورتی بهل گوجری کنبهار انداهی پٹ منجری بهیروی بهارجا دهار

[۴۵ب] این تمام راگنی‌های **بَهرَت** مت مفصّل بیان کرده شد.

الحال احوال پترها که در **بَهرَت** مت موافق هر سه مت مذکور که هر راگ را هشت پتر قرار داده‌اند **بَهرَت** مت موافق هر سه مت بحال داشته بهارجا ایجاد نمود نیز پتر و بهارجا باهم می‌نویسم تا بدریافت عالمیان رسد.

اوّل راگ بهیرون در **بَهرَت** مت هشت پتر دارد اوّل دلوساکهه، دوم مادهو، سیوم هرکهه، چهارم پنچم، پنجم للت، ششم بهباس، هفتم بنگال، هشتم بلاول. این هشت پتر راگ بهیرون در بهرت مت است **و نیز راگ**

بهیرون در *بَهرَت* مت هشت بهارجا دارد: اوّل سوهو، دوم بلاولی، سیوم سورتی، چهارم بهل گوجری، پنجم کنبهار، ششم انداهی، هفتم **پٹ منجری**، هشتم میروی. این تمام هشت بهارجای راگ بهیرون در بهرت مت است.

تپه دوها بهارجا:

سکهرا کامودی درگا بهیم پلاسی ملهار مالسری اودهناسری چیت سری نرد هار

اتهه مالکوس پتر و بهارجا نام برنن دوها

دوَها:

سُنّده مکر گندهار پن سکت بلیه کموده سن شهانا تریجهین کهون مالی کورا سوده

دوم راگ مالکوس را در *بَهرَت* مت هشت پتر است: اوّل سده، دوم مکر، سیوم کندهار، چهارم سکت بلیه، پنجم کموده، ششم شهانا، هفتم ترنچهن، هشتم مالی کورا. این هشت پترا راگ مالکوس در *بَهرَت* مت بیان کرده شد **و مالکوس نیز** هشت بهارجا دارد: اوّل سکراهی، دوم کامودی، سیوم درگا، چهارم بهیم پلاسی، پنجم ملار، ششم مالسری، هفتم دهناسری، هشتم جیت سری. این هشت بهارجا راگ مالکوس و *بَهرَت* مت است.

اتهه هنڈول پتر و بهارجا نام برنن دوها

دوها:

دهول لنک دهن مالوا مار و کسل بسنت پن بکهار او ناک دهن پتر هنڈول بسنت

تپه دوها بهارجا:

[1]ماراوتی لیلاوتی جیتی سُرستی روپ تردن کیروی پورپی دیو کری سو انوپ

---

۱. [۴۶].

سیوم راگ هنڈول در **بَهرَت** مت هشت پتر می‌دارد: اوّل دهول، دوم لنکدهن، سیوم مالوا، چهارم مارد، پنجم کسل، ششم بسنت، هفتم بکهار، هشتم ناکدهن. این تمام پترهای راگ **هنڈول** در **بَهرَت مت** است. نیز **هنڈول** در **بَهرَت** مت هشت بهارجا می‌دارد: اوّل ماراوتی، دوم لیلاوتی، سوم جیتی، چهارم سرستی، پنجم **تڑون**، ششم کیروی، هفتم پورپی، هشتم دیوگری. این هشت بهارجا راگ **هنڈول** در **بَهرَت** مت است.

اتهه دییک پتر و بهارجا نام برنن دوها

دوها:

کسم تنک رس منگلانت نارایِن جان منگلاشتک او بهاکڑا اڑانا پهر دهوت آن

تپه دوها بهارجا:

جی جیونتی ابهیری او بهوپالی حمیر منگل گوجری مل گوجری ایمن منوہر تهیر

چهارم راگ دیپک در **بَهرَت** مت هشت پتر می‌دارد: اوّل کسم، دوم **ٹنکرس**، سوم منگلا، چهارم **نٹ** نراین، پنجم **منگلاشٹک**، ششم **بهاکرا**، هفتم **اڑانا**، هشتم پهروهوت. این هشت پتر راگ دیپک است. راگ دیپک هشت بهارجا نیز دارد: اوّل جیجونتی، دوم ابهیری، سیوم بهوپالی، چهارم حمیر، پنجم منگل گوجری، ششم ملگوجری، هفتم ایمن، هشتم منوهر. این تمام بهارجا راگ دیپک است.

اتهه سُریراگ پتر و بهارجا نام برنن دوها

دوها:

سری روان راگییر ہین کولاہل ساونت

دیسکار سنکرون ہین پدہنس کهٹ راگ انت

تپه دوها بهارجا:

موہنی بجادھیان جتی کنہہ سرو پن کھیم سریکھا و سرستی بہارجا ایسن نیم

پنجم سریراگ در بَھرَت مت هشت پتر می‌دارد: اوّل سیری اون، دوم راگسیر، سیوم کولاهل، چهارم ساونت، پنجم دیسکار، ششم سنکرون، هفتم پدهنس، هشتم کهٹ راگ. این تمام پترهای[1] سریراگ در بَھرَت مت است و نیز هشت بهارجا می‌دارد: اوّل بهنی، دوم دیسکار، سیوم دهیانجی، چهارم کنبهه، پنجم سرو، ششم کهیم، هفتم سسریکها، هشتم سرستی. این تمام بهارجای سُریراگ در بهرت مت است.

اتهه میگھ راگ پتر و بهرجا نام برنن دوها

پوریا کانہراتلک ہین سنکرابھرن استنہہ

شہانا او باگیسری پن کلار ار ینہہ

تپه دوها بهارجا:

نٹ منجری پہاری پرج سدہ نات پن مانجھ

کدم ناٹ کرنانٹ ہین اور کاودی سانجھ

تپه دوها:

نیاری نیاری چترمت پرکٹ دکھاؤ روپ

سدہ سالنگ سنکیرن اب کرت ببیک انوپ

ششم راگ میگھ در بَھرَت مت هشت پتر می‌دارد: اوّل پوریا، دوم کانهرا، سیوم تلک، چهارم سنکرابهرن، پنجم استنبهه، ششم شهانا، هفتم باگیسری، هشتم کلار. این تمام پترهای راگ میگھ در بَھرَت مت است. میگھ در بَھرَت‌مت

---

۱. اصل: «این تمام پترهای» دو بار دارد.

هشت بهارجا نیز دارد: اوّل **پٹ** منجری، دوم پهاری، سیوم پرج، چهارم سده **ناٹ**، پنجم مانجهه، ششم کدم **ناٹ**، هفتم کرنا**ٹ** هشتم کاددیی.

تمام احوال *بَهرَت* مت شش راگ و سی راگنی و چهل و هشت پتر و چهل و هشت بهارجا یعنی پترها آنچه به‌اوستادان کامل به‌این اضعف‌العباد رسیده بود، مفصّل ارقام نمود. احوال چهار مت دیوتا یعنی چهار مذهب دیوتا مفصّل بیان کردم الغیب عندالله.

گرنتهه راگ درشن بهرت مت برنن نام وسمو پربها اتهه سده سالنگ سنکیرن بربن[1] چهند چرنکا

[۴۶ب] **در بیان راگ اور راگنی**[2] اوپترجی سده اور سالنگ اور سنکیرن ہین تی سکل بده تین جانئی **فایده دوازدهم در بیان سده و سالنگ و سنکیرن آنچه راگ‌ها و راگنی‌ها در میان آن باشد مفصّل ارقام می‌نماید** و سالنگ و سنکیرن این هر سه قسم را علیحده علیحده تفصیل می‌نمایم تا ذهن‌نشین خاص و عام گردد. کوؤ راگن کی تین سده *کهت* ہین اور راگنی اوپتر کی تین سنکیرن جانت ہین. **بعضی** بر آنند که همه شش راگ که در مت‌هاست شدّه می‌گویند و راگنی‌ها و پترها را سنکیرن می‌گویند.

بیان هندی بی‌جوکچهو جو پرکه[3] لوک کئی کئی ہین تی هون اب لکهت [هون] تا کی بده تی جانئی.

---

۱. پین: برنم.
۲. پین: پرگ (به‌معنی دانشمند).
۳. از این به‌بعد در پین فقط متن هندوی است و در نسخهٔ اساس متن هندوی و بیان آن به‌فارسی ثبت است.

بیان فارسی این احقرالعباد را آنچه از اوستادان قدیم دست آویز به‌دست آمده بود دست به‌دست داده.

بیان [فارسی[1]] ذکر و دوچار راگ حالا یکی تا کی صورت دست آویز بی‌کچهو باندهی تاکو سالنگ *کہت ہین*.

بیان فارسی مقوله بعضی کسان چنان است که دو راگ‌ها چهار راگ یا راگنی ملحق کرده چیزی صورت بسته نام یک راگنی مقرّر کرده آن راگنی را [۴۷] سالنگ نام نهاده‌اند.

بیان هندی کوؤ راگن کی تین سنکیرن جانت **ہین** بی‌ایک مالکوس سده اور دیپک **ہین** اور راگ تی ملت ناب **ہین** تاکو او سدّہ *کہت* **ہین** اور کوؤان دو راگن کو بھی سنکیرن جانت **ہین**.

بیان فارسی و قول بعضی اشخاص بر آن است همه راگ را سنکیرن می‌گویند مگر راگ مالکوس و راگ دیپک که با دیگر ملحق نیست سده نام کرده و بعضی این هردو راگ را سنکیرن می‌دانند.

بیانِ هندی اور کوؤ کانهرا اور سارنگ اور گوجری اور **نٹ** اور ملار اور *توڑی* اور گوری آن سبن کو سده *کہت* **ہین**.

بیان فارسی بعضی برآنند که کانهرا و سارنگ و گوجری و **نٹ** و *توڑی* و گوری آن همه سده است.

بیان هندی اور کوؤ دیسکار اور بهباس اور للت اور دیوار اور بلاول اور میگھ اور *سورٹھ* اور دهناسری اور کورا اور سریراگ او دیپک راگ اور کانی

---

۱. اساس: هندی.

اور کدارا آن سبن کو سالنگ *کہت[1] ہین* اور پھر سب سنکیرن *ہین*.

بیانِ فارسی و اعتقاد بعضی کسان بر این است که دیسکار و بهباس و للت و دیوا و بلاول و میگھ و *سورٹھ* و دهناسری و کورا و سریراگ و دیپک راگ و کانی و کدارا این تمام سالنگ‌اند و باقی همه راگ و راگنی را سنکیرن می‌شمارند.

بیانِ هندی اب هون راگ سنکیرن کهت هون تا کی مده تی *سمجھ لیجیئ* سنکیرن دو بده *جانئ* ایک سنکیرن ایسو *ہوت ہی* که راگ اور راگنی کهوب [خوب] مل اوتهی ایسی که جا مین تنک بهید نه درسی اور صورت اور رنگ ایسو ملی که کچه اور هی راگ معلوم نهو تاکو *بہلی* بده سنکیرن *جانئ*.

بیانِ فارسی الحال بیان سنکیرن سکبرن بر دو وجهه است وجهٔ اوّل سنکیرن آن است که با راگ و راگنی آن قدر ملحق شود که هرگز به‌خیال که دو راگ باهم شده است یا دو صورت نمودار گردد آن را وجهٔ اوّل سنکیرن می‌گویند.

بیانِ هندی [۴۷ب] اور دوجی بده ایسی *ہوت ہی* که جو کوؤ راگ کی دوجی راگ مین یا سب تک ملی یاد *ہی* یا اک بول جیسی که دهناسری مین پوریا دوجی بهانت ایسی سنکیرن[2] که *کہت ہین*.

بیانِ فارسی وجهٔ دوم سنکیرن آن است که یک راگ با راگ دیگر ملحق کنند یا سالم راگ یا نیمی از راگ یا حصّه چهارم راگ یا حصّهٔ هشتم راگ یا فقط یکحرف راگ مثلِ راگی پوریا و دهناسری است وجهٔ دوّم سنکیرن این را می‌گویند.

---

۱. پین: جانت.

۲. پین: «سنکیرن» ندارد.

بیانِ هندی کھوب سمجھئے که آو راگ کو انت کہت ہین اور انت راگ کو یاد یاکی نام لیبلو ایسو بچارهی جبین پوریا دهناسری.

بیانِ فارسی و در این علم قاعده کلی است که حرفِ اوّل راگ را با آخر حرف راگ می‌گیرند و حرفِ آخر راگ را در اوّل راگ می‌گیرند مانند راگنی پورا و دهناسری است.

بیانِ هندی اور کوؤ یا بات پر ہین که جو راگ یا راگنی پہلی درسی تاکو نام پہلی لیجیئے سنکیرن کی بده ایسی جانئے.

بیانِ فارسی بعضی بر آنند که هرچه در ابتدای راگ و راگنی رونماید آن را موافق راگ نام نهند و نیز وجهٔ دوم سنکیرن این است.

بیانِ هندی اب هون سکل بهانت سنکیرن بکهانت هون سمجھ لیجیئے جیسی کوؤ با گیسری اور پوریا اور مده ماده آن تینو کو اکٹھا کرکی گاوی تاکو سده ناٹ کہین کی.

بیانِ فارسی الحال احوال سنکیرن راگ و راگنی‌ها را باهم اتّفاق کرده می‌سرایند و نامِ دیگر می‌نهند مفصّل بیان کرده می‌شود باگیسری اور پوریا و مده ماده ملحق کرده سده ناٹ نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور جو کانهرا اور نٹ ملاوی تاه کنهر ناٹ کہین کی.

بیانِ فارسی و بعضی کانهراونٹ ملحق کرده کنهر ناٹ نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی او کوؤ کدارا اور ناٹ ملادی تاکو کدارا ناٹ نام کہت ہین.

بیانِ فارسی و بعضی کداراونت ملحق کرده کدارا ناٹ نام کرده‌اند.

بیان هندی اور جنهه اهیری اور ناٹ ملین امیرنات کہین گی.

بیانِ فارسی و بعضی اهیری و **نٹ** ملحق کرده اهیر **ناٹ** نامیده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان همیر اور **نٹ** ملی تاکو همیر[1] **ناٹ** جان.

بیانِ فارسی و جانئی همیر و **نٹ** ملحق شود آن را همیر **ناٹ** بدانند.

بیانِ هندی اور جهان کامودملی کامود **ناٹ** *کہت ہین*.

بیانِ فارسی و جای کامودو **نٹ** ملحق شود آن را کامود **ناٹ** نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان سارنگ اور **نٹ** ملی سارنگ **ناٹ** *کہت ہین*.

بیانِ فارسی سارنگ و **نٹ** را ملحق کرده سارنگ **ناٹ** نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان ملار و هان ملار **ناٹ**.

بیانِ فارسی ملار و **نٹ** را ملحق نموده ملار **ناٹ** نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان کلیان و هان کلیان **ناتھ**.

بیانِ فارسی کلیان و **نٹ** را اتّفاق داده کلیان **ناٹ** نام ساخته‌اند.

بیانِ هندی اور جهان ککب اور بلاول اور پوربی اور کدارا ملی تاکو وچهن **نٹ** *کہت ہین*.

بیانِ فارسی ککب و بلاول و پورپی و کدارا را باهم نموده **وچهن ناٹ** نام نهادند.

بیانِ هندی اور جهان سنکرابهرن اور مده ماده اور لکندهن اور بلاول مل اوٹھین تاکه **نٹ** نارایِن *کہین گی*.

بیانِ فارسی و سنکرابهرن و مده‌ماده و لنک دهن و بلاول را ملحق کرده **نٹ** نارایِن نام نهاده‌اند.

---

۱. در اساس خمیر و همیر به‌هردو صورت آمده و هم در نسخهٔ پین. البتّه در راگ درپن این را همیر.

بیانِ هندی اور جهان دهناسری اودهوا او کانهرا را اهیری او کدارا او سده او مده ماده آن سبکو سنگم هوی تهان **کدم ناٹ** نام لیت ہین.

بیانِ فارسی و دهناسری و دهوا و کانهرا و اهیری و کدارا و سده و مده ماده را اتّفاق داده کدم **ناٹ** موسوم ساخته‌اند.

بیانِ هندی اور کوؤ دهناسری *ٹھور* باگیسری اور *ٹھور* اهیری اهیر **ناٹ** لاتی ہین اور کهت مین که ان کی بلدیونی کاهاهی.

بیانِ فارسی بعضی در کدم**ناٹ** بجای دهناسری باگیسری می‌دارند **و بعضی** در کدم**ناٹ** جای اهیری راگنی اهیر**ناٹ** می‌آرند. الحال همه علما بر آن است که کدم**ناٹ** را نلدیو نام شخصی بود سرائیده است.

بیانِ هندی اور جهان [۴۸] کنبهاری و پوریا او *توڑی* ملی اوسکو راج نارائن *نٹ* کہین گے.

بیانِ فارسی و کنبهاری و پوریا و *توڑی* را ملحق نموده راج نارائن **نٹ** نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان *گونڈ* و بلاول ملی *ٹھان* کامود هوی ہی.

بیانِ فارسی *گونڈ* و بلاول را ملحق کرده کامود نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان سده کامود سی ملی *ٹھان* سده کامود *کہت* ہین.

بیانِ فارسی و کامود و سده را ملحق کرده. **سده‌کامود** نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان ایمن کامود سی ملی کلیان کامود نام لیت ہین.

بیانِ فارسی ایمن و کامود را ملحق نموده کلیان کامود نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی کوؤ کو کلیان بنود او *کہت* ہین.

بیانِ فارسی و بعضی کلیان کامود را کلیان نبود موسوم ساخته‌اند.

بیانِ هندی اور جهان کدارا کامود سی ملی تهان ساونت کامود *کهت هین*.

بیانِ فارسی کدارا و کامود را ملحق کرده ساونت کامود نام ساخته‌اند.

بیانِ هندی اور کوؤ اینهه انومان *کهت هین* که جهان کدارا اور سده اور کامود یهه تینو ملین تهان *هوت* هی ساونت کامود.

بیانِ فارسی بعضی بر آنند که کدارا اور سده اور کامود[1] این سه را ملحق کرده ساونت کامود نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور کوؤ یون *کهت هین* که ساونت ملی کامود سی تب *هوت* هی ساونت کامود ساونت کامود اینهه بده *جانئ*.

بیانِ فارسی و بعضی می‌گویند که ساونت از کامود ملحق شود ساونت کامود نام گردید.

بیانِ هندی اور جهان *کهٹ* راگ ملی کامود تین تهان تلک کامود *جانئ*.

بیانِ فارسی *کهٹ* راگ و کامود را ملحق کرده تلک کامود نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان دهناسری اور کانهرا ملی وهی باگیسری جان.

بیانِ فارسی دهناسری و کانهرا را ملحق کرده باگیسری نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان بهرودست او [۴۸ب] کانهرا ملی تهان شهانا *جانئ*.

بیانِ فارسی بهرودست یعنی فرود دست و کانهرا را ملحق کرده شهانا نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان ملار و کانهرا ملی تهان *اڑانا*.

---

۱. اضافی آمده: «یهه تینو ملین تهان هوت هی ساونت کامود».

بیانِ فارسی ملهار و کانهرا ملحق کرده *اڑانا* نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان و هولسری *ٹنگ* او *منگلاشٹک* کانهرا سی ملی تهان پوریا.

بیانِ فارسی و هولسری و *ٹنگ* و *منگلاشٹک* و کانهرا را ملحق کرده پوریا نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان *ٹنگ* اور کامود اور *گونڈ* کو سنگم هوی تهان سده کلیان نام لیت *ہین*.

بیانِ فارسی *ٹنگ* و کامود و *گونڈ* را ملحق کرده سده کلیان نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور جهان کدارا اور ایمن اور سده کلیان *یہہ* تینو ملین تهان همیر جان.

بیانِ فارسی کدارا و ایمن و سده کلیان را ملحق کرده همیر نام نهاده‌اند و همیر راگنی را در ابتدا گوری *ناٹھ* نام شخصی سرائیده است.

بیانِ هندی اور جهان کدارا اور بلاول ملی سده سی تاکو ایمن *کہت ہین*.

بیانِ فارسی کدارا همیر سی مل کهیم کلیان نام لیت *ہین*.

بیانِ هندی کدارا او همیر را ملحق کرده کهیم کلیان نام کرده‌اند.

بیانِ فارسی اور کوؤ *کہت ہین* که کهیم کلیان کانهرا اور سرستی و سده کلیان ان تینو سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی می‌گویند که کهیم کلیان از کانهرا و سرستی و سده کلیان می‌شود.

بیانِ فارسی اور جهان جیت سری او سده اور کلیان *یہہ* تینو ملین وهان جیت کلیان *ہوت ہی*.

بیانِ هندی جیت سری و سده و کلیان را ملحق کرده جیت کلیان نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور جہان *توڑی* و سنکرابھرن او کدارا اور مدہ مادہ او سرستی ملین تہان مالسری جان.

بیانِ ہندی *توڑی* و سنکرابھرن و کدارا و مدہ مادہ و سرستی را ملحق کردہ مالسری نام نہادہ‌اند.

بیانِ فارسی اور جہان [۵۰] دھول اور براری اور دیسکار ملی تہان جیت سری *ہوت ہی*.

بیانِ ہندی دھول و براری اور دیسکار را ملحق کردہ جیت سری نام کردہ‌اند.

بیانِ فارسی اور جہان بلاول جیت سی ملی تہان دھول سری *ہوت ہی*.

بیانِ ہندی بلاول و جیت را ملحق کردہ دھولسری نام نہادہ‌اند.

بیانِ فارسی اور جہان اساوری اور *توڑی* و سیام و *بہلی* و گندھار اینہمہ را ملحق کردہ *کھٹ* راگ نام نمودہ‌اند از کندھار *اشٹک* پیدا شدہ است.

بیانِ فارسی اور گوجری بنگالی سی اور پنچم سی اور بھیروی سی *ہوت ہی*.

بیانِ ہندی بنگال و پنچم و بھیروی را ملحق کردہ گوجری نام نہادہ‌اند.

بیانِ فارسی اور *گونڈ* کلی گوجری اور اساوری سی *ہوت ہی*. لوگ *کہت ہین* کہ اسی کو *رگھناتھ* نی گایا ہی.

بیانِ ہندی گوجری و اساوری را ملحق کردہ *گونڈ* کلی نام نہادہ‌اند راگنی *گونڈ* کلی را اوّل کو *رگھناتھ* سرائیدہ است.

بیانِ فارسی اور کنبھاری *شوراشٹک* سی اور دھناسری سی *ہوت ہی کہت ہین*. اسی گنیس نی گایا ہی.

بیانِ هندی *شوراشٹک* و دهناسری را ملحق کرده کنبهاری نام کرده‌اند و راگنی کنبهاری را اوّل گنیس سرائیده است.

بیانِ فارسی اور مده ماده ملار اور سده کلیان اور مالسری ان تی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی ملار و سده کلیان و مالسری را ملحق کرده مده ماده نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور سرستی *نٹ* ناراین سی اور سنکرابهرن اور سده تی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی *نٹ* ناراین و سنکرابهرن سده را ملحق کرده سرستی نام کرده‌اند.

بیانِ فارسی اور *پڈہنس*[1] ماروا سی اور رُدرانی اوجیتی او درگا او دهناسری ان سی *ہوت ہی*.

بیان هندی ماروا و رُدرانی و جیتی و درکا و دهناسری را ملحق نموده *پڈہنس* نام کرده‌اند.

[۵۰ب] **بیانِ فارسی** اور لنکدهن بهارسی اور کداری سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی بهاری و کدارا را ملحق کرده لنکدهن نام کرده‌اند.

بیانِ هندی *کہت ہین*. اسی هنوت نی گایا *ہی*.

بیانِ فارسی لنکدهن را در ابتدا هنوت سرائیده است.

بیانِ هندی اور سکت رپیه کنکری سی اور امکری اور گندهار اور گوجری اور پوربی ان سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی کنکری اور انکری و گندهار و گوجری و پوربی را ملحق کرده سکت رپیه نام کرده‌اند.

---

۱. پین: *بڈہنس*.

بیانِ هندی اور سنکرابھرن *کہت ہین* کداری سی اور بلاول سی *ہوت ہی* اور *کہت ہین* سنکرابھرن کو مہادیو نی گایا ہی.

بیانِ فارسی کدارا اور بلاول را ملحق کرده سنکرابھرن نام نهاده‌اند و می‌گویند سنکرابھرن را بلاول مهادیو سرائیده است.

بیانِ هندی اور گندھار سندھولا سی اور اساوری اور گوری اور دیوگری اور بھیرون ان سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی سندھولاسی و اساوری و گوری و دیوگری و بھیرون را ملحق کرده کندهار نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اوبرودست پوربی سی اور سیام سی اور کورسی *ہوت ہی* اسکو حضرت امیرخسرو[1] رحمة‌الله علیه نے گایا ہی.

بیانِ فارسی پوربی و سیام و گوری را ملحق کرده بهرودست نام نهاده‌اند و این را حضرت امیرخسرو سرائیده است.

بیانِ هندی اور **پٹ** منجری ماروا اور دھول اور دھناسری اور کنبھاری[2] سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی ماروا و دهول و دهناسری و کنبهاری را ملحق کرده **پٹ** منجری نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور دیساکھه سنکرابھرن سی اور سده اور ملار اور کانھرا ان سی *ہوت ہی*.

---

۱. اساس: کهسرو.
۲. پین: کانهرا.

بیانِ فارسی سنکرابهرون و سده ملار و کانهرا را ملحق کرده دیساکهه نام کرده‌اند.

بیانِ هندی[1] اور بلاولی بلاول سی اور کورسارنگ سی ہوت ہی اور کوؤ کورسارنگ کی تھور سا رنگ ہین دھرت ہین.

بیانِ فارسی بلاول و کورسارنگ را ملحق کرده بلاولی نام کرده‌اند بعضی... کورسارنگ فقدان از کی شک کرده بلاول نام نهند.

بیانِ هندی اور کامودی شوراشٹک اورگوری سی ہوت ہی اور کوؤ کہت ہین که سکھرائی سی اور سورٹھی سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی شوراشٹک و کور را ملحق کرده کامودی نام نهاده‌اند و بعضی بر آنند که کامودی از سکھرائی و سورٹھ ظهور می‌یابد.

بیانِ هندی اور کھٹ‌نک مارو سی اور دھول اور جیت سری اور کداری سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی مارو و دھول و جیت سری و کداری را ملحق کرده کھٹ‌نک نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور پاروتی دیوگری اور گونڈ اور پوربی سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی دیوگری و گونڈ و پر... ملحق کرده پاروتی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور ببھاوتی و مالسری سی اور سده اور ملار سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی سده و مالسری و ملار را ملحق کرده ببھاوتی نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور گندھار کھٹ راگ سی اور اساوری اور دیسی سی ہوت ہی.

---

۱. پین: بیانِ هندی ندارد.

بیانِ فارسی *کھٹ* راگ و اساوری و دیسی را ملحق کرد گندھار نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی او براری دیسکاری سی اور *توڑی* اور ترون سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی دیسکار و *توڑی* و ترون را ملحق کرده براری نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور بھاکرا کدارا سی او مارو او سرستی سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی کدارا و مارو و سرستی را ملحق کرده بھاکرا نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی او لیلاوتی دیسکار سی اور جیت سری اور للت سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی دیسکار و جیت سری و للت را ملحق کرده لیلاوتی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور منوھر ماروا اور ترون [۵۱] اور گوری سی *ہوت* هی. اور کوؤ *کہت ہین* ماروا ترون از پهاری سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی ماروا ترون و گوری را ملحق کرده منوھر نام نهاده‌اند و بعضی بر آنند ماروا و ترون و پهاری را ملحق کرده منوھر نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور *ٹنک* سریراگ تین اور کانهرا اور بھیرون ان تینو سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی سریراگ و کانهرا و بھیرون را ملحق کرده *ٹنک* [تنک] نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور ناکی سر ملار سی [۵۱ب] اور کداری اور سوھو تین *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی ملار و کدارا و سوھو را ملحق کرده ناکدھن نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور بھیرون کلیان سی اور دیسکار سی اور گوجری اور سیام سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی کلیان و دیسکار و گوجری و سیام را ملحق کرده بھیروی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور هنس منگل سنکرابهرن اور *اڑانا* سی اور *سورٹھی* سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی سنکرابهرن و *اڑانا* و *سورٹھی* را ملحق کرده هنس منگل نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور سری سموده مالسری سی اور سده اور سریراگ اور بهیم پلاسی اور *ٹنک* سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی مالسری و سده و سریراگ و بهیم پلاسی او *ٹنک*[1] را ملحق کرده سری سموده نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور دیسی *توڑی* اور *کھٹ* راگ سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی *توڑی* و *کھٹ* راگ را ملحق کرده دیسی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور هنسی دهولسری اور *گونڈ* سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی دهولسری و *گونڈ* را ملحق هنسی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور دیوگری پوربی سی اور سارنگ سی اور سده سی *ہوت ہی* اور *کھٹ ہین* باکودیوون نے گائی *ہین*.

بیانِ فارسی پوربی و سارنگ و سده را ملحق کرده دیوگری نام نهاده‌اند و دیوگری را دیوتا سرائیده‌اند.

---

۱. اصل: ٹنک سے ہوت ہے.

بیانِ هندی اورکولاهل سریراگ سی اور مالسری اور سنکرابهرن سی *ہوت ہی.*

بیانِ فارسی سریراگ و مالسری و سنکرابهرن را ملحق کرده کولاهل نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اورکب بلاول سی اور پوربی سی اور کداری سی اور دیوگری اور مادهو سی *ہوت ہی.*

بیانِ فارسی بلاول و پوربی و کدارا و دیوگری و مادهو را ملحق کرده ککب نام نهاده‌اند.

بیان هندی اور دیواری [۵۲] کنبهاوتی اور مالسری اور سرستی *ہوت ہی.*

بیانِ فارسی کنبهاری و مالسری و سرستی را ملحق کرده دیواری نام نموده‌اند.

یانِ هندی اور گوجری للت اور رامکلی سی *ہوت ہی.*

بیانِ فارسی للت اور رامکلی را ملحق کرده گوجری نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور منگل گوجری و رامکلی سی اور سیام اور گندهار اور *منگلاشٹک* سی *ہوت ہی.* اور کوؤ *منگلاشٹک ٹھور بہلی رکہت ہین.*

بیانِ فارسی گوجری و رامکلی و سیام و گندهار و *منگلاشٹک* را ملحق کرده منگل نام نهاده‌اند و بعضی بجای *منگلاشٹک* راگنی *بہلی* می‌سرایند.

بیانِ هندی اور مال گوجری رامکلی سی اور سیام اور گندهار اور گوجری سی *ہوت ہی.*

بیانِ فارسی رامکلی و سیام و گندهار و گوجری را ملحق کرده مال گوجری نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور بچتّرا سری رون اور جیتی کور اور براری سی *ہوت ہی.*

بیانِ فارسی سری رون و جیتی گوری و براری ملحق کرده بچتّرا نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور ترون دیسکار سی اور گوری اور پوربی سی *ہوت ہی* اور کوؤ پوربی کی *ٹھور* للکت *کہت ہین* اور کوؤ بھباس *کہت ہین*.

بیانِ فارسی دیسکار و گوری و پوربی را ملحق کرده ترون نام نهاده‌اند و بعضی بجای پوربی للت سرائیده‌اند و بعضی بهباس بجای پوربی سرائیده‌اند.

بیانِ هندی اور کلای *نٹ* نراین اور *اڑانا* اور بلاول سی *ہوت ہی* اور کوؤ بلاول اور کانهرا سی *کہت ہین* اور کوؤ کرائی *کہت* اور کوؤ سکھرائی *کہت ہین*.

بیانِ فارسی *نٹ* نراین و *اڑانا* و بلاول را ملحق کرده کلائی نام کرده‌اند و بعضی بر آنند که کلائی از بلاول و کانهرا مشتق می‌شود بعضی بر آنند که کلای را کورائی نام نهاده‌اند و بعضی سکهرائی نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور سریراگ *پڈہنس* اور *ٹنک* اور گوری سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی *پڈہنس* و *ٹنک* و گوری را ملحق کرده سریراگ نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور کدارا ککب سی [۵۲ب] اور پوربی اور بلاول سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی ککب و پوربی و بلاول را ملحق کرده کدارا نام نموده‌اند.

بیانِ هندی اور *ہنڈول* لیلاوتی اور للت اور پنچم اور پوریا اور بهیرون سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی لیلاوتی و للت و پنچم و پوریا و بهیرون را ملحق کرده *ہنڈول* نام نهادند.

بیانِ هندی اور میگھ کلیان اور کامود اور ساونت اور بسنت سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی کلیان و کامود و ساونت و بسنت را ملحق کرده میگھ نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور بسنت دیوگری اور نٹ اور ملار اور سارنگ اور بلاول سی ہوت ہی.

بیانِ هندی دیوگری و نٹ و ملار و سارنگ و بلاول را ملحق کرده بسنت نام نهاده اند.

بیانِ فارسی اور بھیرون ہنڈول سی اور سده اور کانھرا اور پوریا سی ہوت ہی.

بیانِ هندی ہنڈول و سدھ و کانھرا و پوریا را ملحق کرده بھیرون نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی سنکرون سورٹھ اور لنکدھن اور بلاول سی ہوت ہی.

بیانِ هندی سورٹھ و لنکدھن و بلاول را ملحق کرده سنکرون نام کرده‌اند.

بیانِ فارسی اور بھل گوجری دیسکار اور بنگال اور رامکلی اور گوجری سی ہوت ہی.

بیانِ هندی دیسکار و بنگال و رامکلی و گوجری را ملحق کرده بھل گوجری نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی و بھیروی براری سی اور للت اور سده اور سارنگ اور پنچم اور بلاول سی ہوت ہی اور کوؤ سده اور سیام اور بھیرون سی کہت ہین.

بیان هندی براری و للت سده و سارنگ و پنچم و بلاول را ملحق کرده بھیروین نام کرده‌اند بعضی بر آنند که سده و سیام را باهم نموده بھیروی سرائیده‌اند.

بیانِ فارسی اور بھلی رامکلی اور گوجری اور دیسکار اور بنگال اور پنچم سی ہوت ہی اور کوؤ ٹھور بنگال ٹنک و ھرت ہین.

بیانِ هندی رامکلی و گوجری و دیسکار و بنگال و پنچم را ملحق کرده بهلی نام نهاده‌اند بعضی بجای بنگال پنچم را ملحق کرده‌اند.

بیانِ فارسی اور للت دیسی اور بهباس اورِ پنچم *کی ہوت ہی* [۵۳] اور کوؤ دیوساکھه اور بنگال اور دهول اور بهباس سی *کہت ہین*.

بیانِ هندی دیسی و بهباس پنچم را ملحق کرده للت نام کرده‌اند بعضی بر آنند که دیوساکهه و بنگال و دهول و بهباس را شامل کرده للت سرائیده‌اند.

بیانِ فارسی اور مادهو سده اور ملار اور بلاول اور *نٹ* ناراین سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی سده و ملار و بلاول و *نٹ* ناراین را ملحق کرده مادهو نام کرده‌اند.

بیانِ فارسی اور بلاول کلیان اور کدارا سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی کلیان و کدارا را ملحق کرده بلاول نام کرده‌اند.

بیانِ فارسی اور بنگال دهناسری اور ماروا اور گوری اور للت سی *ہوت ھی* اور کوؤ براری اور *گونڈ* اور گوجری سی *کہت ہین*.

بیانِ هندی دهناسری و ماروا وگوری‌و للت را ملحق کرده بنگال نام نهاده‌اند و بعضی بر آنند که براری و *گونڈ* و گوجری ملحق کرده بنگال سرائیده‌اند.

بیانِ فارسی اور بهباس بلاول اور گوجری اور اساوری سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی بلاول و گوجری و اساوری را ملحق کرده بهباس نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور پنچم للت اور بسنت سی *ہوت ھی* اور کوؤ گندهار اور منوهر اور *ہنڈول* سی *کہت ہین*.

بیانِ هندی للت و بسنت را ملحق کرده پنچم نام نهاده‌اند. بعضی بر آنند که کندهار و منوهر و *ہنڈول* را آمیخته پنچم نام کرده‌اند.

بیانِ فارسی اور سوھو مالسری اور بلاول اور بھباس سی ہوت ہی اور کوؤ بھباس کی ٹھور سدہ کہت ہین اور کوؤ باگیسری کہت ہین.

بیانِ هندی مالسری و بلاول و بھباس را ملحق کرده سوهو نام کرده‌اند و بعضی بجای بهباس سده سرائیده‌اند بعضی باگیسری سرائیده‌اند.

بیانِ فارسی اور سورٹھ گوجری اور پنچم اور بھیروی اور گندھار اور بنگال سی ہوت ہی.

بیانِ هندی گوجری و پنچم و بھیروی و گندهار و بنگال را ملحق کرده سورٹھ نام کرده‌اند.

بیانِ فارسی اور جیجاونتی اوساوری سی اور گوجری [۵۳ب] اور سورٹھ سی ہوت ہی اور کوؤ کہت ہین سوھو سی اور کانھرا سی ہوت ہی.

بیانِ هندی اساوری و گوجری و سورٹھ را ملحق کرده جیجاونتی نام کرده‌اند بعض بر آنند که جیجاونتی از سوهو کانهرا می‌شود.

بیانِ فارسی اور مالکوس کلایر اور کیروی اور بکھار اور پڈہنس او سدہ ناٹ و ٹنک سی ہوت ہی اور کوؤ ہنڈول او بسنت اور جیجاونتی اور پنچم او کھٹ اور ماروا اور سارنگ اور اساوری سی جانت ہین.

بیانِ هندی کلایر و کیروی و بکهار و پڈہنس و سده ناٹ و ٹنک را ملحق کرده مالکوس نام ساخته‌اند بعضی از ہنڈول و بسنت و جیجاونتی و پنچم و کھٹ و ماروا و سارنگ و اساوری مالکوس را می‌دانند.

بیانِ فارسی اور توڈی اساوری اور دھناسری اور کھٹ راگ سی ہوت ہی اور کوؤ کہت ہین للت اور دھناسری اور دھولسری سی ہوت ہی.

بیانِ هندی اساوری و دهناسری و کهت راگ را ملحق نموده *توڑی* نام نهاده‌اند. بعضی می‌گویند که از للت و دهناسری و دهولسری *توڑی* می‌شود.

بیانِ فارسی اور کنبهاری مالسری سی اور ملار سی *ہوت ہی*.

بیان هندی مالسری و ملار را ملحق کرده گهناوتی نامیده‌اند.

بیانِ فارسی اور ترلچهن گوری اور *سورٹھ* سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی گوری و *سورٹھ* را ملحق کرده ترلچهن نام کرده‌اند.

بیانِ فارسی اور دُرگا مالسری اور پهلاوتی اور گوری اور سارنگ سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی مالسری و لیلاوتی و گوری و سارنگ را ملحق کرده درگا نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور مالاوتی پنچم اور کامود اور سده اور *نٹ* اور حمیر سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی پنچم و کامود و سده و *نٹ* و حمیر را ملحق نموده مالاوتی نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور مارو گوری اور پرج اور *سورٹھ* سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی گوری و برج و *سورٹھ* ملحق کرده مارو نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور نکهاد بهردوت او دچهن *ہوت ہی*.

[۵۴] **بیانِ هندی** بهردوت و دچهن را ملحق کرده بکهار نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور کیروی سارنگ اور گوجری اور گوری سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی سارنگ و گوجری و گوری را ملحق نموده گیروی نام نهاده‌اند.

بیان فارسی اور جیتی ساونت اور للت اور پوریا سی *ہوت ہی*.

بیانِ هندی ساونت اور للت و پوریا را ملحق کرده جیتی نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور پوربی مالوا اورگوری *کی ہوت ہی*.

بیانِ هندی مالوا و گوری را ملحق کرده پوربی نام نهاده‌اند.

بیانِ فارسی اور کوؤ *کہت ہین* گوری اور *گونڈ* اور دیوگری سی *ہوت ہی* بعضی می‌گویند که از گوری و *گونڈ* و دیوگری پوربی می‌شود.

بیانِ هندی اور رُدرانی للتا اور لیلاوتی اور جیتی اور پنچم سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی للتا و لیلاوتی و جیتی و پنچم را ملحق کرده رُدرانی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور دیپک کداری سی اور کامود سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی کدارا اور کامود ملحق نموده دیپک نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور *نٹ* باگیسری اور *گونڈ* اور دهناسری اور ملار اور بلاول سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی باگیسری و *گونڈ* و دهناسری و ملار و بلاول را ملحق کرده *نٹ* نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور *منگلاشٹک* جیت‌سری اور کانهرا اور کدارا اور کلیان سی *ہوت ہی* اور کوؤ سیام اور ملات *ہین*.

بیانِ فارسی جیت‌سری اور کانهرا و کدارا اور کلیان را ملحق کرده *منگلاشٹک* نام نهاده‌اند. بعضی سیام را شامل می‌کند.

بیانِ هندی اور *جیجاوتی سورٹھ* سی اور دهولسری اور بلاول سی جانت *ہین*.

بیانِ فارسی *سورٹھ* و دهولسری و بلاول راملحق کرده جیجاونتی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور بھوپالی *گونڈ* سی اور کلیان سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی *گونڈ* و کلیان را ملحق کرده بهوپالی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور کافی سنکرابهرن اور گوری سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی سنکرابهرن و گوری را ملحق کرده کانی [۵۴ب] نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور *ٹھمری* سنکرابهرن اور مارو سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی سنکرابهری و مارو را ملحق کرده *ٹھمری* نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور *سرہٹی* مالوا سی اور ایمن اور *سورٹھ* سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی مالوا و ایمن و *سورٹھ* را ملحق *سرہٹی* نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور ساونت سارنگ سی اور ملار سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی سارنگ و ملار را ملحق کرده ساونت نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی[1] اور راگیسری بهیرون سی اور گوری اور کدارا اور دیوگری اور کندهار اور سندهوا او دهناسری اور کانهرا اور اساوری سی را ملحق کرده راگیسری نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور بجنا *توڑی* سی اور کنبهاری اور پوریا سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی *توڑی* و کنبهاری و پوریا را ملحق کرده بجنا نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور دهیاجئی *توڑی* سی اور بهباس سی اور شهانا سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی *توڑی* اور بهباس و شهانا را ملحق کرده دهناجئی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور *کنٹہ* دهناسری اور سرستی سی *ہوت ہی*.

---

۱. بیانِ هندی و فارسی را آمیخته است.

بیانِ فارسی دهناسری و سرستی را ملحق کرده *کنٹہ* نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور سُر و بهیرون سوها اور سده سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی سوها و سده را ملحق کرده سُر و بهیرون نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور کهیم کانهرا سی اور سرستی اور[1] کلیان سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی کانهرا و سرستی و کلیان را ملحق کرده کهیم نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور سسریکها للت سی اور پنچم اور تلک اور سارنگ اور سوها سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی للت و پنچم و تلک و سارنگ و سوهو را ملحق کرده سسریکها نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور ملار سارنگ سی اور *سورٹھ* اور بلاول سی *ہوت ہی* اور کوؤ *کہت ہین* که نٹ اور سارنگ اور میگھ سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی سارنگ و *سورٹھ* و بلاول را ملحق کرده ملار نام نهاده‌اند بعضی بر آنند که *ارنٹ* [۵۵] و سارنگ و میگھ ملار می‌شود.

بیانِ هندی اور سارنگ دیوگری سی اور ملار اور نٹ سی *ہوت ہی* اور کوؤ ماروا اور ملار سی *کہت ہین*.

بیانِ فارسی دیوگری و ملار و نٹ را ملحق کرده سارنگ نام نهاده‌اند بعضی می‌گویند که از مارو ملار سارنگ می‌شود.

بیانِ هندی اور روپ بلنهه نٹ سی اور سارنگ سی اور بهیرون اور للت اور پنچم سی *ہوت ہی*.

---

۱. اصل: «اور» دو بار آمده.

بیانِ فارسی نٹ و سارنگ و بھیرون و للت و پنچم را ملحق کرده روپ بلنهه نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور گورا گوری اور نٹ اور ترون سی هوت ہی.

بیانِ فارسی گوری و نٹ و ترون را ملحق کرده کورا نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور کلایر بلاول سی اور کانهرا اور نٹ اور ملار سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی بلاول و کانهرا و نٹ و ملار را ملحق نموده کلایر نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور استنهه مالسری اور سده اور ملار سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی مالسری و سده و ملار را ملحق کرده استنهه نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور دیسکار سرستی سی اور برج اور سورٹھ سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی سرستی و پرج و سورٹھ را ملحق نموده دیسکار نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور کرنانٹ پنجم سی اور للت اور بھباس اور گوجری سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی پنچم و للت و بھباس و گوجری را ملحق کرده کرنانٹ نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور کامودنی مارو سی اور بھاگره اور نٹ سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی مارو و بھاگرا اور نٹ ملحق کرده کادوی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور پھاری مارو سی اور سنکرابھرن سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی مارو و سنکرابھرن را ملحق کرده پھاری نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور مانچه سارنگ سی اور سورٹھه اور بلاول اور ملار سی هوت هی.

بیانِ فارسی سارنگ و سورٹھه و بلاول و ملار را ملحق کرده مانچه نام نهاده‌اند.

بیان هندی اور پرج دھناسری اور مارو اور گندھار سی ہوت ہی اور کوڑ مارو اور توڑی اور اساوری سی کہت ہین.

بیانِ فارسی دھناسری و مارو و گندھار را ملحق کرده پرج نام نهاده‌اند بعضی بر آنند که از مارو و توڑی اساوری می‌شود.

بیانِ هندی اور ناٹ منجری مالسری سی اور نٹ سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی مالسری و نٹ را ملحق نموده ناٹ منجری نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور گنکلی دیس اور توڑی اور للت اور اساوری اور دیسکار اور گوجری سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی دیس و توڑی و للت و اساوی و دیسکار و گوجری را ملحق کرده گنکلی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور ترپٹی نٹ ناراین سی اور جیت‌سری سی اور سنکھرابھرن سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی نٹ ناراین و جیت‌سری و سنکرابھرن را ملحق کرده ترپٹی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور پرپوئی دیوگری سی اور پوربی اور گوری اور گوند سی ہوت ہی.

بیانِ فارسی دیوگری و پوربی و گوری و گونڈ را ملحق نموده پرپوئی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور *کنٹھا* مارو سی اور کدارا اور جیت‌سری اور سریراگ سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی مارو و کدارا و جیت‌سری و سریراگ را **ملحق** کرده *کنٹھا* نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور مده متهن مادهوی سی اور *نٹ* نارائن اور ملار اور سده اور همیر اور مده ماده سی *ہوت ہی* اور *کہت ہین* یاکوکان نی کایاهی.

بیانِ فارسی مادهوی و *نٹ* نرائن و ملار و سده و همیر و مده ماده را **ملحق** کرده مده متهن نام نهاده‌اند. **اوستادان** اوستادان این فنّ و کاملان این هنر چنان بیان نموده‌اند که این راگنی مده متهن را کشن دیو تا سرائیده است.

بیانِ هندی اور گرم پنچم للت سی اور بسنت اور *ہنڈول* اور دیسکار سی *ہوت ہی*.

بیان فارسی للت و بسنت و *ہنڈول* و دیسکار را **محلق** کرده گرم پنچم نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور سیورتی *پڈہنس* سی اور سندهوی سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی *پڈہنس* و سندهوی را **محلق** کرده سیورتی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور سندهوی اساوری اور [۵۶] اهیری سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی اساوری و اهیری را **ملحق** کرده سندهوی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور بروا للت سی اور کانهرا اور دیوساکهه اور سریراگ سی *ہوت ہی*.

بیانِ فارسی للت و کانهرا و دیوساکهه و سریراگ را **ملحق** کرده بروا نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور کلایر **ہین** کوکلت سی اور کانهرا اور سوهو سی **ہوت ہی**.

بیانِ فارسی کوکلت و کانهرا و سوهو را ملحق کرده کلایر نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور پاروتی دیپک اور سرستی سی **ہوت ہی**.

بیانِ فارسی دیپک و سرستی را ملحق کرده پاروتی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور انوپ روپ دهناسری سی اور **توڈی** سی **ہوت ہی**.

بیانِ فارسی دهناسری و **توڈی** را ملحق کرده انوپ روپ نام کرده‌اند.

بیانِ هندی اور جیتی للت سی اور گوری سی **ہوت ہی**.

بیانِ فارسی للت و گوری را ملحق نموده جیتی نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور کور سارنگ گورا سی اور سارنگ سی **ہوت ہی**.

بیانِ فارسی گورا و سارنگ را ملحق کرده کور سارنگ نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی اور کوؤ گوری اور سارنگ سی **کہت ہین**[1] بعضی می‌گویند از گوری و سارنگ می‌شوند.

بیانِ هندی اور کابیری جیتی سی اور کنبهاوتی سی اور جیت‌سری سی اور **ٹنک** سی اور براری سی **ہوت ہی**.

بیانِ فارسی جیتی و کنبهاوتی و جیت‌سری و **ٹنک** و براری را ملحق کرده کابیری نام نهاده‌اند.

بیانِ هندی شکر خدا کا که جو کچهو پرکهه لو کون سی احوال سنکیرن کا اور سب راگ و راگنی اور پتر اور بهارجا کا اور بهانت ملانیکی موافق کتابون پرکهه لو کون کی سی مغلوم هوا تها سو سب لکها آگی خدا جانی.

---

۱. اصل: «بیانِ فارسی» روی خط نیز آمده.

بیانِ فارسی المنّت لله آنچه از اوستادان قدیم احوال سنکیرن این همه راگ و راگنی و پتر و بهارجا و طوری که ملحق نموده بیان کرده‌اند و از کتبهای معتبرهٔ متداوله به‌این احقیر رسیده بود مفصّل ارقام نمودم [۵۶ب] والله اعلم بالصّواب[۱].

اتھ پراتن لوک راگنی برنن دوھی

دوھا:

اور جو پرکھ ہین لوک بھتونکی سی راگ نیاری نیاری نام سہت لچھن بھاگ

تپه دوھا:

دوادس کری مکام ہین ترک میر[۲] پہچان[۳]

سرکھی [شرقی] اور ستر اراگنی دھری سوجاہران

تپه دوھا:

یکھ [شیخ] بہاءالدّین او مان ہین جوریت

سن سلطان بہادر ہین مکام بہارسو نیت

بیانِ فارسی آنچه بزرگان سلف و اوستادانِ قدیم فنِّ موسیقی شده‌اند و راگ و راگنی را بیان نموده‌اند آنها را علیحده علیحده معه نام و لچهن مفصّل بیان می‌نمایم باید دانست. **اوّل:** دوازده مقام حضرت امیر خسرو قدّس‌سره؛ **دوم:** هفده راگنی سلطان سرقی که بنا کرده است بر همه کس ظاهر و هویداست؛ **سیوم:** دو راگنی که شیخ بهاءالدّین قدّس‌سرّه که بنا کرده است.

---

۱. اصل: با الصواب.
۲. منظور از امیرخسرو.
۳. پین: بکهان.

چهارم: سرشته و چلن که در علمِ موسیقی میان تان سین علیه‌الرحمه بنا کرده است؛ **پنجم**: بیان راگنی‌های که سلطان بهادر گجراتی بنا کرده است؛ **ششم**: بیان مقام فارسی این همه را بیان می‌کنم.

اتهه مقام نام لچهن برنن

[**بیانِ هندی**] اب جو باره[1] مکام[2] حجرت امیرکهسرو بنائی **ہین** تی سنی **پہلو مجیر** سنو که جامین کارِا ملائی **ہین** اور کوؤ *کہت* **ہین** که *توڑی* ملائی **ہین** اور عراق بهی ملائی **ہین** اور عراق مکام *پهارسی* [فارسی] هوتا *ہی* دوم[3] مکام؛ **سازگیری** که جامین پوربی اور کورا اور گنکلی ملائی **ہین** وه مکام *پهارسی* *ہوت ہی* اور کوؤ پوربی *تی ٹهور* بهباس *کہت* **ہین** اور تیجو **یمن** که *ہنڈول* سی *ہوت ہی* اور کوؤ *کہت* **ہین** ایمن سی *ہوت ہی چوهو*؛ ...[عشاق] که سارنگ اور بسنت سی *ہوت ہی* پانچوون؛ **موافق** که *توڑی* اور مالسری اور دوگاه حسینی سی *ہوت ہی چهٹوون*؛ **غنم** که پوربی مین کچهو بهید کئی **ہین** ساتوون؛ **زیلف** که کچهو *کهٹ* راگ **مین** بهید دهری **ہین**؛ *اٹهوون* **فرغنه** که گنکلی اور گوری سی *ہوت ہی*؛ نوؤن؛ **سرپرده** که کور سارنگ کی *ہوت ہی* [۵۷] اور دسمون؛ **باخریز** که دیسکار سی *ہوت ہی*؛ گیارهوون؛ **بهرودست** که کانهرا سی اور پوربی اور لوری سیام *ہوت ہی* اور بارهوون؛ **صنم** کلیان سی *ہوت ہی* یهه مکام *پهارسی* حضرت امیرکهسرو بنائی **ہین**.

---

۱. پین: «باره» ندارد.
۲. مکام حجرت امیرکهسرو= مقام حضرت امیرخسرو.
۳. پین: دو جو.

بیانِ فارسی فایدهٔ دوازدهم مشتمل بر احوال دوازده مقام حضرت امیرخسرو قدّس‌سرّه. حضرت امیرخسرو و از طرف خود دوازده مقام بنا کرده نام نهاده‌اند: **اوّل** مجیر، **دوم** سازگیری، **سیوم** یمن، **چهارم** عُشّاق، **پنجم** موافق، **ششم** غنم، **هفتم** زیلف، **هشتم** فرغنه، **نهم** سرپرده، **دهم** باخریز، **یازدهم** فرودست، **دوازدهم** صنم؛ که این دوازده مقام از راگ‌ها و راگنی‌های هندی ملحق‌اند مفصّل ارقام می‌نمایم تا ذهن‌نشین خاص و عام کرد و **اوّل** از غارا اخذ نموده، **بعضی** می‌گویند که از *توڑی* و عراق می‌شود و آن مقام فارسی است، **دوم سازگیری** از پوربی و گورا و گنکلی می‌شود، **بعضی** بجای پوربی بهباس نهاده‌اند، **سیوم یمن** از *ہنڈول* استنباط کرده‌اند **بعضی** می‌گویند که از ایمن می‌شود، **چهارم عُشّاق** از سارنگ و بسنت می‌شود، **پنجم موافق** که از *توڑی* و مالسری و دوگاه و حسینی می‌شود، **ششم غنم** که قدری از پوربی فرق کرده‌اند، **هفتم زیلف** که قدری در میان *کهٹ* راگ فرق کرده‌اند، **هشتم فرغنه** که از گنکلی و گوری مشتق نموده‌اند، **نهم سرپرده** که از کور سارنگ می‌شود، **دهم باخریزه** که از دیسکار می‌شود، **یازدهم فرودت**[1] از کانهرا و پوربی و گوری و سیام می‌شود، **دوازدهم صنم** که از کلیان می‌شود. این دوازده مقام امیرخسرو قدّس سرّه‌العزیز آنچه که به‌این احقر از روی سند رسیده بود مفصل بیان نموده الغیب عندالله تعالی.

اتهه راگنی سلطان سرکهی[2] اب جو سلطان حسین شرکهی راگ *باندهی ہین* یاکو سنئی که باره سیام اور چار *ٹوڑی* تاکی نیاری نیاری لچهن *کہت ہین*.

---

۱. اساس: در بیان هندی بهرودت آورده است.

۲. پین: جو سلطان حسین شرقی بادشاه نی.

اتهه راگنی سلطان حسین شرکهی نام برنن پرتھم کور سیام ملار سیام بهوپال سیام کنهر سیام سوهو سیام پوربی سیام رام سیام میگھ سیام بسنت سیام براری سیام کرائی سیام *گونڈ* سیام اب بده جان *لیجیئ* که جو راگ سیام مین ملائی وهی نام نام دهری. **ارتهه یهه چار *توڑی*...** [۵۷ب] **برنن چهند چرتکا** اب چار *توڑی* سنئی پرتھم جونپوری *توڑی*، راما *توڑی*، رسولی *توڑی*، بهیبلمی *ٹوڑی*، **اب‌جی *توڑی* مین** راگنی ملت **ہین** تین اب *رکهت* هون[:] جونپوری که *توڑی* اور مالسری سی *هوت* ہی اور رسولی *توڑی* ملتانی اور دهناسری اور بهبلمی اور باگیسری سی *هوت* ہی ایسین چار *توڑی جانئ* اور راما رامکلی اور بالسری *هوت* ہی **فایدۂ سیزدهم** که سلطان شرقی چیزی بطور راگ ساخته است و آن مشتمل است بر دوازده سیام و چار *توڑی* ـ **اوّل** احوال دوازده سیام می‌نگارم تا به‌فهم آید، **اوّل** کور سیام، **دوم** ملار سیام، **سیوم** بهوپال سیام، **چهارم** کنهر سیام، **پنجم** سوهو سیام، **ششم** پوربی سیام، **هفتم** رام سیام، **هشتم** میگھ سیام، **نهم** بسنت سیام، **دهم** براری سیام، **یازدهم** کرائی سیام، **دوازدهم** *گونڈ* سیام. این تمام راگنی‌های با راگنی سیام ملحق کرده، دوازده سیام نام نهاد و چار *توڑی* بر این نمط است: **اوّل** جونپوری *توڑی*، **دوم** راما *توڑی*، **سیوم** رسولی *توڑی*، چهارم بهلمی *توڑی*، اوّل جونپوری *توڑی* که از ملتانی و دهناسری اخذ کرده بهبلمی *توڑی* که از باگیسری اخذ نموده غرض پادشاه سلطان شرقی این دوازده سیام و چهار *توڑی* ساخته است.

اتهه راگنی شیخ بهاءالدّین نام برنن صرنکا اور شیخ بهاءالدّین زکریا ملتانی قدّس‌سرّه که دهناسری اور *توڑی* اور مالسری ان تیون کو ملایکی.

ملتانی نام دهری اور نایکی مین دهناسری اور پوریا ملایکی نام پوریا دهناسری رکھی.

فایدهٔ چهاردهم مشتمل بر احوال راگنی‌های شیخ بهاءالدّین ذکریا ملتانی قدّس‌سرّه العزیز شیخ موصوف دو راگنی از طرف خود اختراع نموده؛ **یکی** ملتانی، **دوم** پوریا دهناسری، **اوّل** ملتانی و دهناسری و *توڑی* مالسری این هر سه را ملحق کرده ملتانی نام نهادند؛ **دوم** پوریا دهناسری در میان نایکی دهناسری و پوریا [۵۸] داخل کرده؛ پوریا دهناسری نام نهاده‌اند. دو راگنی شیخ موصوف به‌این‌طور است.

اتهه راگنی نایک بکسو نام برنن اور نایک بکسویی *توڑی* مین دیسکار ملایکی بهادری *توڑی* نام رکها ہی که سم نام نهادر گجراتی که اور کانهری مین سیام اور کهماج ملایکی نایکی کانهرا کیا اور کانهرا اور کلیان ملایکی نایکی کلیان نام دهروهی.

فایدهٔ پانزدهم مشتمل بر راگنی‌های نایک بخشو نایک بخشو سه(۳) راگنی از طرف خود اختراع نموده؛ **اوّل** بهادری *توڑی*، **دوم** نایکی، **سیوم** نایکی کلیان. **اوّل** در میان *توڑی* دیسکار را آمیز کرده بهادری *توڑی* نام نهاد که به‌نام سلطان بهادر گجراتی موسوم نمود، **دوم** در میان کانهرا سیام و کهماج آمیز کرده نایکی نام نهاد؛ **سیوم** کانهرا و کلیان را آمیز کرده نایکی کلیان نام کرد غرض سه(۳) راگنی نایک بخشو این است.

اتهه راگنی میان تان سین برنن دوها میان تان سین نی کانهرا مین ملار ملا یکی درباری نام دهردبی اور اساوری مین دیوگندهار ملایکی جوگیان نام دهردهی. **فایدهٔ شانزدهم** مشتمل بر دو راگنی میان تان سین عرف شیخ

حسین مغفوراللّهم اغفره شیخ حسین مذکور دو راگنی از طرف خود ساخته؛ **اوّل** درباری کانهرا، **دوم** جوگیا اساوری. **اوّل** در میان کانهرا ملار آمیز کرده، **درباری کانهرا** نام نهاد. **دوم** در میان اساوری دیوگندهار آمیز کرده جوگیا اساوری نام کرد. غرض دو راگنی میان تان سین این است: **اتهه باره مقام نام برنن چرنکا** اب هون باره مکام کهت هون باکوچت دی سنئی *پہلو* رهاوی، دوجو حسینی، تیجو راست، *چوتھو* حجاز، پچوون بزرگ، *چھٹون* کوچک، ساتون عراق، *آٹھوون* اصفهان، نوون نوا، دسمون عُشّاق، گیارهوون زنگوله، بارهوون بوسلک، تیرهوون مکام بهارسی باره راگ *جانئ*. **فایدهٔ هفدهم** مشتمل بر دوازده مقام فارسی که مغنیان ولایت بعضی بمشکلها می‌سرایند بر این نمط است: **اوّل** مقام رهاوی، **دوم** مقام حسینی، **سیوم** مقام راست، **چهارم** [۵۸ب] مقام حجاز، **پنجم** مقام بزرگ، **ششم** مقام کوچک، **هفتم** عراق، **هشتم** مقام اصفهان، **نهم** مقام نوا، **دهم** مقام عُشّاق، **یازدهم** مقام زنگوله، **دوازدهم** مقام بوسلک.

[1]**اتهه سی مکام بهارسی برنن دوها:**

گات حینی دن جهری بهور رهاوی جان

پهر بجین عراق مین راست دوپهر بکهان

بوسلک کوچک هی‌ں سنو رهین پهردن گات

است سورب عُشّاق هین شام زنکول کهات

پهر سونس حجاز کهی اک آوارده برزگ

ادهک رات نوا سنو کهیو اصفهان سو ترک

---

۱. پین: از اینجا تا اتهه شمبه نام برنن چرتکا ندارد.

[۵۹] **الحال بیان وقت سرائیدن دوازده مقام فارسی** بیان می‌کنم: **اوّل** حسینی که آن را چهار *گھڑی* روز برآمده می‌سرایند؛ **دوم** رهاوی که آن را بوقت صبح می‌سرایند؛ **سیوم** مقام عراق را یکپاس روز برآمده می‌سرایند؛ **چهارم** مقام راست که آن را بوقت دوپهر می‌سرایند؛ **پنجم** مقام بوسلک؛ **ششم** مقام کوچک این هردو را یکپاس روز مانده می‌سرایند، **هفتم** عُشّاق را بوقت غروب آفتاب می‌سرایند؛ **هشتم** زنگوله را بوقت نهایت شام می‌سرایند؛ **نهم** مقام حجاز را بوقت یکپاس شب آمده می‌سرایند؛ **دهم** مقام برزک را بوقت یک و نیم پاس شب آمده می‌سرایند؛ **یازدهم** نوا، **دوازدهم** اصفهان این هردو را بوقت نیم شب می‌سرایند.

اتهه ادت پن مقام برنن دوها:

مکسود ہرت بہست تین حجرت آدم جات آئی کہیو جبریل جب سوا واج تہی راست
گاوت سمی طوبہان کی نوح عُشّاق انوپ یونہین لیت حجاز کی سرداوٗد سروپ
ایوب علیہ السّلام کو کاٹت کیٹ جنہ آن رودن کرت عراق میں سمجھو سکل جہان
برہ پیچ اکلای کی یوسف کی یعقوب لیت حسینی کی جو سُرتا سمی ہو مرغوب
بسین پانچ مکام کو کرو بکھان انوپ رہی جو باکی سات ہین تنکو لکھو نہ روپ

الحال بیان پیدایش دوازده مقام فارسی مذکور وقتی‌که حضرت آدم علیه‌السّلام را از بهتر جناب آلهی خواست که بیرون کند و حضرت جبرئیل آمده که آدم علیه‌السّلام را صدا کرد آن او از مقام راست بود و مقام عُشّاق آن است وقتی‌که حضرت نوح علیه‌السّلام در طوفان التجا به‌جناب آلهی می‌نمود آن صدا مقام عُشّاق بود و حضرت داؤد علیه‌السّلام که الحان می‌کردند الحان را مقام حجاز می‌گویند. حضرت ایّوب را که کرمها ایذا می‌دادند و حضرت ایّوب علیه‌السّلام گریه می‌کردند، آن صدای گریه مقام عراق بود و حضرت

یعقوب علیه‌السّلام که در فراقِ حضرت یوسف علیه‌السّلام دعا به‌جناب آلهی می‌کردند، آن صدا مقام حسینی بود. غرض پیدایش این پنج مقام فارسی که به‌این احقر معلوم شده بود، مفصّل بیان کرده شد و هفت مقام باقی که گذاشته شد به‌نظر حقیر نرسیده والله علم بالصّواب.

اتهه شعبه نام برنن چرنکا اب هون یاکی شعبه *کہت* هون اک اک مکام دو دو شعبه دهرت هی جانو که دو دو راگنی دهرِت *ہین* پہلو شعبه‌ات تری تی *اوٹھت ہی* اور دوجو شعبه اونچی تین ایسین *ہین* سبکی دو دو شعبه *جانئ*. **اتهه شعبهٔ رهاوی** پہلو نوروز عرب تا کی اتهه *کھٹ سُر ہوت ہین* دوجو نوروز عجم تاکی اوکھٹ سُر *ہوت ہین* اک تری تی *اوٹھت ہی* اک اونچی تی ایسین سب شعبه جان *لیجیئ*. **اتهه شعبهٔ حسینی** پہلو دوگاه تاکی دو سُر دوجو تاکی *اٹھ* سُر جانو. **اتهه شعبهٔ راست** پہلو مرفع تاکی *اٹھ* سُر دوجو پنجگاه تاکی پنج سُر. **اتهه شعبهٔ حجاز** پہلو سه(۳) گاه تاکی تین سُر دوجو حصار تاکی *اٹھ* سُر. **اتهه شعبهٔ سگارنگ** پہلو همایوں تاکی چار سُر دوجو هفت تاکی *اٹھ* سُر. **اتهه سُر کوچک** پہلو رکب تاکی تین سُر دوجو بیانی تاکی پانچ سُر. **اتهه شعبهٔ عراق** پہلو مخالف تاکی رومی عراق او *کھٹ ہین* تاکی پانچ سُر دوجو مغلوب تاکی *اٹھ* سُر. **اتهه شعبهٔ اصفهان** پہلو تبریز تاکی پانچ سُر دوجو نشاپور که تاکی *کھٹ* سُر. [۵۹ب] **اتهه شعبهٔ نو** پہلو نوروز خارا تاکی پانچ سُر دوجو ماهور تاکی کهت سُر. **اتهه شعبهٔ عُشّاق** پہلو زابل تاکی تین سُر دوجو اور *آٹھ* سُر. **اتهه شعبهٔ زنگوله** پہلو چار کاه تاکی چار سُر دوجو پنجگاه تاکی

پانچ سُر. **اتهه شعبهٔ بوسلک** پهلو عشیر تاکی دس سُر دوجو صبا تاکی پانچ سُر باره مقام اور چوبیس شعبه کو پرمان بهو.

قاعدهٔ سرائیدن مقام‌های ولایت به‌این‌طور است و ترکیب برخواستن شعبه این است. **شعبهٔ اوّل** از نشیب برخواستن تا به‌بلندی است. **شعبهٔ دوم** از بلندی به‌پائین آمدن غرض این‌قدر هریک مقام را دو شعبه مقرّر است به‌این‌طور. **اوّل** مقام رهاوی دو شعبه دارد: **شعبهٔ اوّل** نوروز عرب که آن شش سُر می‌دارد؛ **شعبهٔ دوم** نوروز عجم آن هم شش سُر می‌دارد. **دوم مقام** حسینی آن هم دو شعبه می‌دارد. **شعبهٔ اوّل** دوگاه آن را دو سُر است. **شعبهٔ دوم** مجیر و آن هشت سُر می‌دارد. **سیوم مقام** راست آن نیز دو شعبه دارد: **شعبهٔ اوّل** مرقّع آن را هشت سُر می‌دارد؛ **شعبهٔ دوم** پنجگاه که پنج می‌دارد. **چهارم مقام** حجاز آن هم با دو شعبه است: **شعبهٔ اوّل** سُر گاه که آن سه سُر می‌دارد؛ **شعبهٔ دوم** حصار و آن هشت سُر می‌دارد. **پنجم مقام** برزک آن را هم دو شعبه است: **شعبهٔ اوّل** همایون آن را چهار سُر است؛ **شعبهٔ دوم** هفت و آن را هشت سُر است. **ششم مقام** کوچک و آن دو شعبه دارد: **شعبهٔ اوّل** رکب آن سه سُر می‌دارد؛ **شعبهٔ دوم** بیاتی و آن پنج سُر می‌دارد. **هفتم مقام** عراق آن نیز دو شعبه دارد: **شعبهٔ اوّل** مخالف آن را نیز رومی عراق می‌گویند با پنج سُر است؛ **شعبهٔ دوم** مغلوب و آن با هشت سُر است. **هشتم مقام** اصفهان آن را هم دو شعبه است: **شعبهٔ اوّل** تبریز با پنج سُر است؛ **شعبهٔ دوم** نیشاپور که آن را شش سُر است. **نهم مقام** نوا دو شعبه می‌دارد: **شعبهٔ اوّل** نوروز خارا و آن پنج سُر است؛ **شعبهٔ دوم** ماوراءالنّهر و آن با شش سُر است. **دهم مقام** عُشّاق و آن دو شعبه دارد: **شعبهٔ اوّل** [۶۰] زابل و آن سه

سُر می‌دارد. **شعبهٔ دوم** اوج و آن هشت سُر می‌دارد. **یازدهم مقام** زنگوله دو شعبه دارد: **شعبهٔ اوّل** چهار گاه با چهار سُر است؛ **شعبهٔ دوم** پنجگاه با پنج سُر است. **دوازدهم مقام** بوسلک دو شعبه دارد: **شعبهٔ اوّل** عشیر که باره سُر است؛ **شعبهٔ دوم** صبا و آن با پنج سُر است. غرض دوازده مقام و بیست و چهار شعبه به‌اینطور است.

اتهه گوشه نام برنن چرنکا اتهه گوشه لکهت هون تاکی بده سن *لیجیئ* سب گوشه *اڑھتالیس کہت ہین* تأمین هون تیس لکهت هون نیاری نیاری نام *لیجیئ پہلو* بهار نشاط دوجو غریب تیجو سواره چوتهو غمزه پانچوون بیات ترک *چھٹوون* سرفراز ساتوون بسته نکار *اٹھوون* بیات گردانیه نوون نهاوندک دسمو صفا گیارهون دلیر بارهوون اوج کمال تیرهوون نگار چودهوون وصال پندهروون شهری سولهوون عشران ستروون غزال *اٹھارہوون* طرب‌انگیز اونیسوون بهر کمال بیسوون اصلی اکیسوون اعتدال بائیسوون گلستان تیسوون سریزگر چوبیسوون حیران پچیسوون جمالی چهبیسوون روح‌افزا ستائیسوون حیرت *اٹھائیسوون* معتدل اونتیسوون معنوی تیسوون، پهلوی.

الحال احوال گوشها ارقام می‌نمایم تا مفهوم خاص و عام کرد و معنی گوشه این است به‌معنی به‌پتر یعنی فرزند هریک مقام چهار گوشه می‌دارد. به‌حساب چهل و هشت گوشه شد لیکن سی گذر اینجا ارقام می‌نمایم باقی هجده گوشه به‌این احقرالعباد نرسیده[1]: **اوّل** بهار نشاط، **دوم** غریب، **سیوم** سواره، **چهارم** غمزه، **پنجم** بیات ترک، **ششم** سرفراز، **هفتم** بسته نگار،

---

۱. در بابِ هجده گوشه مطلبی در بیانِ هندی نیامده است.

هشتم بیات گردانید. **نهم** نهاوندک، **دهم** صفا، **یازدهم** دلبر، **دوازدهم** اوج کمال، **سیزدهم** نگار، **چهاردهم** وصال، **پانزدهم** شبهری، **شانزدهم** عشران، **هفدهم** غزال، **هجدهم** طرب‌انگیز، **نوزدهم** کمال، **بیستم** اصلی، **بیست و یکم** اعتدال، **بیست و دوم** گلستان، **بیست و سیوم** سریزگر، **بیست و چهارم** [حیران]، [۶۰ب] **بیست و پنچم** جمالی، **بیست و ششم** روح‌افزا، **بیست و هفتم** حیرت، **بیست و هشتم** معتدل، **بیست و نهم** معنوی، **سیم** پهلوی - سی گوشه مذکور این است.

اتهه کهٹ سرنام برنن اب هون *کهٹ سُر لکهت* هون تاکو سن *لیجیئی* اتهه. *پهلی* آواج سلک که تری تی اصفهان اور اونچی تین زنگوله که *اوٹهت ہی* واکی گیاره *سُر ہوت ہین*. دوجو گردانیه که نچاس *عُشّاق* سی اور نچاس راست سی *اوٹهت ہی* تاکی نو *سُر ہوت ہی* اور تیجو نوروز که نچاس بوسلک سی اور نچاس حسینی سی *اوٹهت ہین* تاکی چار *سُر ہوت ہین*. چوتهو گوشه که نچاس حجاز سی اور نچاس نوا سی *اوٹهت ہی* تاکی نو *سُر ہوت ہین* اور پانچوون ماده که نچاس کوچک سی اور اونچاس عراق سی *اوٹهت ہی* تاکی پانچ *سُر ہوت ہین* اور *چهٹوون* شهباز که نچاس بزرگ سی اور اونچاس رهاوی سی *اوٹهت ہی* تاکی چهه *سُر جانئ*. **الحال بیان ششم** *سُر* که در مقام فارسی می‌شوند به‌این‌طور است: **اوّل** *سُر* سلک که از نشیب اصفهان از بلندی زنگوله می‌ایستد و آن یازده *سُر* می‌دارد، **دوم** کردانیه که نشیب *عُشّاق* و از بلندی راست می‌ایستد و آن نه *سُر* می‌دارد، **سیوم** نوروز که در نشیب بوسلک و در بلند حسینی می‌ایستد و آن چهار *سُر* می‌دارد، **چهارم** گوشه که

در نشیب از حجاز و در بلندی از نوا می‌ایستد و آن نه سُر می‌دارد، **پنجم ماده** که در نشیب کوچک و در بلندی بر عراق می‌ایستد و آن پنج سُر می‌دارد، **ششم شهباز** از نشیب بزرگ و در بلندی بر رهاوی می‌ایستد و آن شش سُر می‌دارد. غرض شش سُر مقام فارسی این است.

اتهه مکام بهادرسی اور راگ هندی جو ملت ہین تاکو لچهن برنن چرتکا

اتهه مقام اور راگ هندی جو ملت ہین سو اب *کہت ہون* رکب و غزال *کهٹ* راگ کی سرسون ملت *ہی* اتهه بیات سُر دهناسری سر... حسینی اور دوگاه اور نوروز عجم سُر کافی *کہت ہین*. اتهه سُر گاه اور نوا نشاپورک و [۶۱] نهاوندک سُر سارنگ *رکہت ہی*. اتهه چارگاه بار و بسته نگار اور زنگوله اور مغلوب سُر *توڈی* دهرت *ہی*. اتهه زابل اور مخالف سُر پوربی سی *ہوت ہی*. اتهه نیز تیز و صغیر و کبیر سُر ایمن *رکہت ہین*. اتهه عُشّاق و عراق و اوج سُر گنکلی *رکہت ہین*.

الحال آمیزش دوازده مقام فارسی با راگ هندی ارقام می‌نمایم رکب و غزال مقام فارسی ار *سرکہت* راگ هندی آمیزش می‌دارد و بیان از سُر دهناسری است و حسینی و دوگاه و نوروز عجم از سُر کانی اتّصال دارد و سه گاه و نوا و نیشاپورک و نهاوندک از سُر سارنگ اتّفاق دارد و چهار گاه و بسته نگار و زنگوله و مغلوب از سُر *توڑی* متّفق است و زابل و مخالف از سُر پوربی ملحق است و عُشّاق و عراق و اوج از سُر گنکلی است بیان آمیزش مقام فارسی و راگ هندی به‌این‌طور است.

اتهه تال بهادرسی اتهه تال بهار سی نام لکهتی سترا **ہین پہلو** بحر مخمّس، دوجو بحر ترک، تیجو بحر دویک، چوتهو بحر دور، پانچوون بحر ثقیل، **چهٹوون** بحر خفیف، ساتوون بحر چار ضرب، **آٹهوون** در فشان، نوون بحر ماتین، دسمون بحر ضرب الفتح، گیارهوون بحر فاخته، دوادس بحر صغیر، تیرهوون بحر نیم ثقیل، چودوون اذقر، پندروون بحر ارصد، **سولهوون** بحر رمل، ستروون بحر هرج.

الحال بیان تال فارسی یعنی بحر که جمله هفده‌اند: **اوّل** بحر مخمّس، **دوم** بحر ترک، **سیوم** بحر دویک، **چهارم** بحر دور، **پنجم** بحر ثقیل، **ششم** بحر خفیف، **هفتم** بحر چار ضرب، **هشتم** بحر در افشان، **نهم** بحر مایتن، **دهم** بحر ضرب الفتح، **یازدهم** بحر فاخته، **دوازدهم** بحر صغیر، **سیزدهم** بحر نیم ثقیل، **چهاردهم** بحر اذفر، **پانزدهم** بحر رصد، **شانزدهم** بحر رمل، **هفدم** بحر حنجر غرض. این هفده بحر یعنی تال فارسی به‌این‌طور است.

اتهۂ تالِ هندی لچهن برنن دوها

دوها:

[1]مہادیو گوری جبی کرو نرت سم توال ٹانڈلاس آدانگ تین کر ہو تاکو مول

تپه دوها:

بگهہ کرہت سودت ہین کہ برام پن نام درت برام سوجانئ اور اندرت برام

تپه دوها:

بگهہ جانو اک ماترا کرین ہوت دومات

ک کہہ گ گہہ ناسنو ہوت بکھان ایک مات

---

۱. [٦١ب].

تپه دوها:

نہرمت [کذا] ترمات ہین درت سوآدہوجان

باوکہت اندرت ہین سُن پرام پرمان

تپه دوها:

لگھ کر درت سون ملت ہین جان برام انوپ

ادھک کرت دس پندہر وون مات سو منو روپ

تپه دوها:

پاومات اندرت کی پاوسوجان برام

لکھہ کردرت سون ملت ہی جانو کنو چون دام

[اتھ لگُھ کراودی] ان کی صورت لکھت ہون

اب یاکی صورت جانئ لگھ ایسین لکھت ہین

اور کر ایسن لکھت ہین اور بیت ایسین

ایسین اور درت لگھ. برام ایسین اورلہ. برام ایسین اوردرت. برام ایسین اوراندرت. برام ایسین.

بیان فارسی المنّت لله از افضال او سبحانه و عنایات ائمّهٔ معصومنن صلوات الله علیهم اجمعین آنچه احوال راگ ادهیا یعنی باب راگ بود مفصّل ارقام نمود. **بابِ سیوم** تال ادهیا یعنی بابِ تال اصل تال این است که در قول هنودان مهادیو نام دیوتا مشهور است. ورن اور پاربتی هردو به‌اتّفاق رقص می‌کردند آن را *ٹانڈلاس* نام نهادند. نامِ رقص مهادیو است سُر حرف تارا گرفتند و نام رقص پاربتی لاس است. سُر حرف آن لام است تا و لام را... داده تال نام نهاده. احوال تال به‌این‌طور است غرض ترکیبِ ساختنِ تال که از مهادیو است، بیان می‌شود. لگُھ و کهروبیت و دُرت و لهه برام و دُرت برام و اندرت برام ارکان مذکور این است. لگُھ یک ماترا می‌شود و کر دو ماترا می‌شود.

ک‌لکهه‌ک کهه‌نا این پنج حروف[۶۲] یکیک کمتر می‌شود و بیت سُر ماترا می‌شود و دُرت نیم ماترا می‌شود و اندرت پاو... و برام هم پاو ماترا می‌شود و لگُهِ و کر و دُرت و برام وقتی‌که همه جمع می‌شوند ماترا تاده می‌رسد و باید دانست که اندرت و برام پاوماترا از لگُهِ و کر و درت ملحق می‌شوند و شکل‌های ارکان تال این است. بدانید که صورت لگُهِ بدین‌طور می‌نویسند و صورت کر این نوع می‌شود و صورت بیت این‌طور می‌نویسند و شکل دُرت برام این نوع می‌نگارند و صورت به‌این وضع تحریر می‌نمایند و صورت لکهه برام این‌طور تسطیر می‌کند وله برام که بدین‌طور می‌نویسند و شکل دُرت برام این نوع می‌نگارند و صورت اندرت برام بدین صورت می‌نویسند از بسیار درازی عبارت اختصار نمود تا طوالت کلام نگردد و موقوف و مختصر بر اسم‌ها کرد.

اتهه تال گرم لچهن برنن دوها

نیم برس لی ہوی تا لگھ کہ داد پرمان تال کرم تا سون کہت سنئی اکی مان

اتهه سم لچهن برنن دوها

سم سو بسم او اینت ہین اور اناکت روپ

سم کو پہلن ڈھنک مین برنت سوکب انوپ

اتهه مان چتر بده برنن دوها

نرتی پک نٹوا سبد منجیرہ مردنگ تال مان اک سم پری وہی انوپ سم رنک

اتهه بسم لچهن برنن دوها

سم پریت ہین ہوی جہان نیم برس چون ریت

وہی بسم پہچانئ جب ندیجیئ نیت

اتهه ابنت لچهن برنن مان دوها

مان سبد کا یو لکھی پری مان تی آوہ سو اتیت پہنچانئ کہت انوپ سو ساوہ

[۶۲ب] **اتهه اناکت لچهن برنن دوها**

پری مان بہلی جہان آکی سبد سوھوی
وہی اناکت ہوت ہی جانت ہین سب کوی

اتهه اتیت و اناکت دو سر و بهید برنن دوها

کوؤ اتیت ہین یون کہت پری جہان انوپ ردتان
اور اناکت سُر بکھی ہوت انوپ بکھان

اتهه اچار او را کهت لچهن برنن دوها

اوٹھت تال جنہہ ٹھورتی تاہ اچار کہت گڑھی جو لگھہ نبھی کہت اکھٹ وابسنت

احوال بیانِ تال گرم کهه می‌شود وکم و زیاد نشود و انداز به‌موجب لکهه و کر باشد آن را تال گرم می‌گویند. **الحال بیانِ مان** مان بر چهار قسم است: **اوّل** سم، **دوم** بسم، **سیوم** اتیت، **چهارم** اناکهات. **اوّل** سم آن باشد که پای رقص‌کننده و حرف *نٹوا* یعنی اوستادِ رقص باشد و منجیره و مردنک این هر چهار با یک سم باشد آن را سم می‌گویند. **دوم** بسم آن باشد که تال از سم کم و زیاد باشد آن را بسم می‌گویند. **سیوم** اتیت آن باشد که حرف مان پنش از مان بیفتد آن را اتیت می‌گویند. **چهارم** اناکهات آن باشد که اوّل مان بیفد، بعده حرف آن را که اناکهات می‌گویند. **طور دوم** اتیت و اناکهات این است که هر جا که بسیارتان نوادر می‌آید، آن را اتیت می‌گویند و اناکهات آن باشد که در میان سر نوادرات باشد آن را اناکهات می‌گویند و اچار آن را

می‌گویند جائی که تال برخاسته می‌شود اوکھٹ آن را می‌گویند جائی که از ذهن تت تهئی. **آغاز باشد احوال تال.**

اتهه نرت ادهیا لچهن برنن دوها

مفصّل نگاشته شد:

سنہ نیت ادھیای اب بہوبدہ ہوت انوپ
نیاری نیاری لچھن سمجھ لیہو کب بہوت

[۶۳] اتهه چار بهانت نرت نام برنن دوها

ٹانڈلاس اور چین پن اور سرہنک شودھنک
چار بہانت تین جانئ نرت کہت اوانک

اتهه نرت انک برنن دوها

نرت ایک جی ہیں سکل تائین کچھو بنای برنت ہی سن لیجئ سو انوپ کبیرای

اتهه ترپ انک لچهن نام برنن دوها

مہی نی اوٹھ آڑو ہوی کری بدہ ٹھک مان مان سو کراتری جمین از مئی انک سوجان

اتهه سلپ لچهن برنن دوها

ھاو بھاوکی ریت سون کومل نرت جو ہوی
سکپ کہت ہین تاس کون گنی پنڈت سب ہوی

اتهه ارپ ترپ لچهن برنن دوها

ارپ ترپ ہین ایک کون تا مدہ کتل جوہوی
ارپ ترپ نہہ جانئ یہہ دوانک اک [ہو] جوی

اتھہ سدہ مدرا لچھن برنن دوھا

نرنی انک سوڈھنگ سب کری جیو آرام

سدہ مدرا تاسون کہین جان لیھو کب نام

اتھہ لاک لچھن برنن دوھا

نکس ایک ہیں انگ تین ملی سو دوجی انگ

ھاو بھاو پن رسن تین وہی لاگ ڈھنگ

اتھہ ڈاٹ لچھن برنن دوھا

آتر تائی سون کری جو کوؤ انگ سنہار وہی ڈاٹ پہچانئے کہیو انوپ بچار

اتھہ وہلانک لچھن برنن دوھا

[کو و بوس الو بہی کری بنوت او مان

سوی وہلانک پن کہت ہین ریت سنکیت پہچان]

[۶۳ب] **اتھہ ترت بھید نام برنن دوھا**

انک بہم پن چمنکا استت بہر کہنت پھپ انجری پر ملو سنگیت اور بسنت

اتھہ انگ بھم اور جمنکا لچھن برنن دوما

نرت ٹھور انگ بہم کہی جان لیہو سکھیان

پٹ مکھ ڈار سو بٹہہ تہان وہتھ چمنکامان

اتھہ استت لچھن برنن دھما

پہر پٹ مکھ تین لھیچ کین لی کر بھول انوپ

برن کری اب پٹھ تھان سو استت کب ہوپ

اتھه پھپ منجری لچھن برنن دوھا

اوٹھت بیرانک بہم پرداری کسم سونار پھپ انجری تاس کون برنت سوکب بچار

اتھه پرملو اور سنگیت لچھن برنن دوھا

نرت کری پن راگ ہین پرملو تاہ کہنت
سہت راگ نرت ہوی جہان وہی سنگیت بسنت

اتھه ساج نام برنن دوھا

ساجن کی اب نام سُن او بتت انوپ کہن او سکھر پہچانئے یہہ چو باجی روپ

اتھه سپت ادھیای برنن دوھا

سپت ادھیای سنگیت کی برن سنا یو روپ
گرور باجو جوگ ہوَ اپنو جان انوپ[1]

چهارم نرت ادهیا یعنی بابِ رقص و رقص بر چهار قسم می‌شود: **اوّل** *ٹانڈ*، **دوم**، لاس، **سیوم** چین، **چهارم** سدهنگ؛ ترکیبهای رقص این چهار قسم بسیار است از باعث و راز این عبارت مفصّل نگاشته شده الّا قدری نرت انگ می‌نگارم ازمنی انک. [۶۴] **اوّل طور** رقص آو ان است که از زمین برخاسته در میان آن محرّف شده مان را ادا کرده بار بر زمین بیاید آن را ارمنی انک گویند. **دوّم سلپ انگ** آن باشد که هاو بهاو یعنی ناز و عشوه در میان رقص از ادای نرم باشد. **سیوم ارپ ترپ انگ** آن باشد که رقص‌کننده چنان رقص کند که دل را خوش آید، آن را سده مدرا می‌گویند. **پنجم لاگ انگ** آن باشد

---

۱. پین: از این به‌بعد تمّت دارد که: تمّت الکتاب بالخیر (نسخهٔ برلین). بعد از آن اتی سری من مهاراج راجه راو رنبها... در ماه ذیحجّه سنهٔ ۱۲۱٤ هجری دارد.

که در یک ترکیب برآمده دیگر ترکیب رقص داخل کند، آن را **لاگ** می‌گویند. **ششم ڈاٹ انگ** آن باشد که بسیار جلدی در میان رقص و جسم را سبک بدارد، آن را *ڈاٹ* می‌گویند. **هفتم دهلانگ انگ** آن باشد که بوقت رقص از زمین جست کردن و باز بچستی بر نین آمدن، آن را دهلانگ می‌گویند. **هشتم انگ بهم** آن را می‌گویند که جای رقص باشد. **نهم چمنکا** آن باشد که از روی خود پارچه را دور کند، آن را جمنکا می‌گویند. **دهم استت** آن باشد که که بعد چمنکا از رو پارچه وا کرده در میان وسط گل گرفته نشسته تعریف *دیوتا* کرده باز ایستاده شود، آن را استت می‌گویند. **یازدهم پهپ منجری** آن باشد که وقت برخاستنِ اتمام استت گلها که در دست است، آن را برانگ بهم بافشاند، آن پهپ منجری می‌گویند. **دوازدهم پرملو** آن باشد که در میان سرائیدن راگ رقص کند، آن را پرملو می‌گویند. **سیزدهم سنگیت** آن باشد معه راگ رقص کند، آن را سنگیت می‌گویند. **چهاردهم بیان ساز** سار بر چهار قسم‌اند: **اوّل** تت، **دوم** بتت، **سیوم** گهن، **چهارم** سکهر، آن را می‌گویند سازی که از قسم تار باشد، آن را تت می‌گویند. **بتت** آن باشد که ساز ارچرم باشد آن را بتت می‌گویند. **و گهن** آن باشد که ساز به‌چوپ می‌نوازند آن را کهن می‌گویند. **و سکهر** آن باشد که ساز مثل شهنائی و بانسری و مانند آن باشد. احوال سازهای به‌این قسم است. والله اعلم بالصّواب.

[۶۴ب] **تمّة کتاب**[1] **آنکه** آهنگ سرایان قانون سخنوری و جادونوایان ابکار نکته‌پروری که در سوابقِ زمان و سوالف دوران صور پریچهرگان معانی

---

۱. در نسخه‌های دیگر تمّت الکتاب بدین صورت نیامده.

و عذار شاید آن الفاظ درنظر شنوندگان عالم شوق و آرزو میدان شواهد ذوق بصد غنج و دلال و آرایش خط صوت و پرده خال به‌جلوه درآورده چون یغمائیان تتاری رفت و روب عرصه صورت و غارتِ جهان معنی کرده‌اند:

سخن هرچه آن گفتنی گفته‌اند برو بوم دانش همه رفته‌اند

خاصیتاً نغمه‌سرایان پرده استار و رموزدانان نکته‌گذار که حنجره شیرین کام شاد از باده خوشگوار المنذذ لبریز و هوای سخن‌سرای از شمیم انفاس قدسیه ایشان لذّت‌آمیز لالی طبع در نثارنشان آویزه گوش و کردن متعدان روزگار و صنایع بدایع آواز گهربار هنرمندان نادره اور کار در عرصه جهان یادگار است. هرچند دست از روی طالبان نکات معنی از دامان سرادق اقبال پیشروان دارالملک این فنّ کوتاه است و عقل انصاف گزین از اسرارِ کلمات وقت پسند ایشان خبیر و آگاه امّا طبع سلیم و ذهن مستقیم به‌مضمون این مقال که گویند:

به‌گیتی‌سخن روز نماند است

این نکته نه مقبول دل نکته‌گذار است

درد هر خریدار نماندست وگرنه

در پردهٔ غیب است هنوز آنچه بکار است

راقم این حروف مشکین از پردهٔ حجاب بیرون آمده گوید که ابواب فیوضات الٰهی همواره بر چهرهٔ طالبان جواهر معنی گشوده است و مخزن بحر نغمه‌سرای هرگز از جواهر زواهر نکته‌سرای خالی نبوده:

کس نپرداخت در جهان هرگز این از لعل و بحر از مرجان

هرگاه طبع سخن‌گذاری در بادیه جویای اسرار این فن نقد... و آرزو به‌تکاپو درآمده خود را مستعد فیضیابی مکرمت از پی گرداند و چون

سایلان... [۶۴ب] گوی امید دریوزه هر مقصد اعلی و مطالب افضلی نماید بلاشبهه و شایبه به‌حصول مطلب وصول مقاصد کامروا می‌کردد:

تو مستعد نظر شو کمال قابلِ فیض
که منقطع نشود فرد از نظر فیاض

ماحصل این ارقام آنکه راقم این نسخه دلکشا در دیباچهٔ کتاب به‌قلم جسارت بنام نامی و مراسم گرامی جناب نوّاب صاحب و قبله دام اقباله به‌قید کتابت درآورده بر صفحه بیان می‌نگارد که مستعدان روزگار و جادونوایان سامری شعار را مصالح و دست‌افزای باشد الحمدلله والمنّه که توفیق تسوید ابواب ضروریه سرود از جمله هفت باب این کتاب و معطّل گذاشتن ابواب غیرضروریه از جمله ابواب مزبوره در بلدهٔ فرخندهٔ بنیاد حیدرآباد که مجمع صاحبِ کمالان ربع مسکون و نمونهٔ اصفهان و شیراز است صورتِ اختتام پذیرفت.

نظم

مکرّر شد بدورانی معانی کهن افسانهائی باستانی
کنی تا کی بگفتارِ کهن گوش ز کلکم نکته‌های تازه می‌نوش
خداوند ار لطف بیکرانت بده جا در حریم آستانت
شب بخت سیاهم روز گردان بدین مقصد دلم فیروز گردان

تمام شد بعون الله تعالی جلّ شأنهُ کتاب راگِ درشن من تصنیف خوشحال خان.

تم تم تم

راگ درشن

(نسخهٔ کتابخانهٔ دولتی نسخ خطّی شرقی چینّئی)

بقلم

خوشحال خان بن کریم خان

یا فتّاح

ربّ یسّر **بسم الله الرّحمٰن الرّحیم** و تمّم بالخیر

[۱] حمد خالقی که عندلیب نغمه سرائی معنی ترانهٔ وحدانیت ساخته و نشئید آهنگ عُشّاق از پردهٔ درونی کشان کشان به‌گوش مستمعان انداخته حاکمی که از فرمان واجب‌الاذعانش نسیم سحر به‌اهتراز خویش شاخ نخل را مانند چنگ می‌نوازد وقار خشک طنبور با نغمهٔ تر تدهین خشک دماغان انجمن می‌سازد و خرمار تهی قالب به‌تهلیل او مانند لب صبوحیان پرتو[۱] از هر ذرّهٔ خاک تا فلک‌الافلاک به‌شکر عطائی بی‌نهایتش هریک پرده رود مملوی صدا. نظم:

بهزاد رخ فنا و هستی صورتگر بلند پستی
هر مرغ چمن به‌شاخ اخضر نور معرفتش کشاده دفتر
ای صانع آسمان و غرا از مغفرتم امید بخشا

نعت درود نامحدود بر نزهتکدهٔ معدیولی که نوبت و نیش تا به‌فتح صور می‌نوازند و عندلیبان حمدِ الهی به‌قانون وحی در نعت بی‌پایانش نغمه‌آرائی سازند به‌شیری که به‌جائی آهنگ مخالف به‌گوش سروان امید لاتقنطوا رسانیده هادی که نالهٔ جرس[۲] کاروان حق‌پژوهان را از یدی هدایت لحن داؤدی گردانیده. نظم:

---

۱. اصل: پر از تو.
۲. اصل: جرش.

فردوس بهار جاودانش
جبرئیل چو مرغ بوستانش
تا پرده ز چهره‌اش جدا شد
در خلق تجلّی خدا شد
فرمود به‌ذاتش ایزد پاک
لولاک لما خلقت الافلاک

و بر آل و اوصیای او که خسروان سریر امامت و محو سروش احدیت‌اند باد:

هر کار که در جهان تمام است از یمن دوازده امام است
هر لحظه درودِ حق برو باد بر آلِ و بر اوصیائی او باد

سبب تألیف کتاب

روز موکبی دیوان تاجدارِ دکهن سرفراز درگاه ذوالمنن نوّاب صاحب والامراتب موجب امنیتِ جهان میر اکبر علی خان [۲] بهادر سکندرجاه الموسوم به«آصفجاه» خلف‌الصدق نوّاب غفران پناه میر نظام علی خان مغفور، فرد:

آن صفدری که اسم سکندر بدو سزاست
آن سروری که رسم سلیمان ازو عیان

نوّاب مستطاب معلّی القاب مالک رقاب فلک جناب خورشید شیم عطارد رقم بر حسین چشم ناهید خدم نوّاب میر عالم بهادر ادام الله اقبال صفدر هیجائی که از سایه حمایتش پشّه با فیل دمان همسر و رو به‌ضعیف باخر غام جوان زورآور صاحبِ جودی که شکم طمع‌دار از مطبخ او مملو و طفیل آبروئی دستش رشک مروارید هر قطره‌جو. نظم:

فریدون سرشت و همدوش دارا
که ساید بر درش اقبال سیما
بود حاتم گدائی بارگاهش
کلاه سرفرازان خاکِ راهش
از مطبخ بندگانش شهر و خانی
و از خرنوالیش در کفِ خورشید نانی

عالمی که اگر فخر رازی غاشیه شاگردیش بدوش کشیدی فخرِ روزگار گشتی و مقام‌شناسی بانوانی که پهلوی قصر فردوس بود زینت افروز گر... اثنا چندا بائی مخاطب به‌خطاب ماه لقا بائی از حضرت غفران پناه که از تاب رخساره ماه را بیتاب ساخته به‌خورشید را به‌آتش شوق انداخته وقتی که از مار می‌ایستد سرو آزاد را پابند بندگی می‌نماید هرگاه که بی‌پرده می‌نشیند شورش روز جزا از هر سو می‌خیزد و زهی شیرین گفتار خرّامی وقتی که پا به‌خرّام می‌گذارد کبک دری را همسر نقشِ دیوار می‌گرداند ناظمی که مصرع قامت را با نالهٔ فغانی تضمین نموده مطلع می‌سازد و نغمه‌آرای که بنشیند او نا مانند مسیحا جانی به‌قالب مردگان می‌اندازد، غزل:

انداختِ نظر چو سوی چندا
داغی است قمر ز رویِ چندا
آشفته چو نکهت بهاری
سنبل به‌چمن ز سوی چندا
بادِ سحری به‌دست دارد
صحرایِ ختن ز بوی چندا
چون سایه بهر طرف دوان است
خورشید بجست و جوی چندا

پیمانه مهر و ساغر ماه
پر شد ز می سبوی چندا
[۳] نکهت زده پشت پا بگذار
تا یافت رهی بکوی چندا
هر قطره آب آبرو یافت
تو هر صفت از وضوی چندا
بگذار دلا تو این و آن را
داری اگر آرزو کی چندا

باریاب حضور گشته نشست فرمودند نغمه بر سرودآرایان روزگارِ دماغ را قوّت بنابر خسروان روزگار و تاجداران ذوی‌الاقتدار صرفِ اوقات شبان روزی را به‌سماع نغمه می‌کردند و مطربان را به‌خلعت و جواهر و جاگیر سرفراز می‌فرمودند در این جا بسیار چوکی به‌حضور بندگان عالی سرفرازاند، حکم عالی شرف اصدار یابد که دائمی حاضر شده به‌نغمهٔ دلکش بزم را پرنور نشاط سازند و خوشحال خان بن کریم خان مرحوم که شاگردِ خاص میان ادا رنگ و میان مذکور شاگردِ خاص اورنگ‌نشین مقام آهنگ میان نعمت خان سدا رنگ که در علم موسیقی اظهر من الشمس است حاجت بیان ندارد چنانچه از فضیلت این علم نادره مصاحبِ ملازمان ظلِّ سبحانه محمّد شاه بادشاه فردوس آرامگاه به‌عزّت تمام بود و از انقلابِ روزگار و بر سیمی سلطنت خوشحال خان معه کریم خان مرحوم مزبور در حیدرآباد تشریف آورده از مدّت امید او به‌رفاقت راجه راؤ رنبها بهادر. جیونت نبالگر[1] زهی راجه گویابش به‌جسم خاکی ظهور کرده یا رلجه اندر از آسمان بر زمین نزول فرموده

---

۱. نبالکر = نمبالکر (Nimbalkar).

خان مذکور را به‌رسالهٔ پنجاه سواران با طبل و علم سرفراز رفیق گردانید و خان مرقوم کتابی راگ درشن نام به‌زبانِ هندی یعنی زبان برج به‌توصف راجه معزّالله و در ثنایی این عاجزه ترتیب داده اگر حکم شود حاضر سازم حکم عالی به‌شرف نفاذ رسید که کتابِ مذکور را ترجمهٔ فارسی کنانیده حاضر سازند موافق حکمِ نوّاب مستطاب این بندهٔ خاکِ راه عالمیان خوشحال خان بن کریم مرحوم مکرّر در زبان فارسی آورد و این نو عروس زبان هندی را به‌لباس فارسی گردانید و رباعی تاریخ به‌این‌طور موزون. رباعی:

فلک خوشحال خان سحرنوا [۴] خوش نوشته لطیفه تحفه
سالِ تاریخ شد چنین موزون راگ درشن صحیفهٔ تحفه

و ما توفیق الّا بالله.

مقدّمه در ابتدای علم موسیقی گوید

که در زبانِ هندی راگ می‌گویند تشریح و تفصیل آن متضمن بر این نمط است که علمِ موسیقی از موسیقار جانور است که از هفت سوراخِ باریک که در منقار مشتق است. بعض را گمان این که از گردش فلکی که بر فلکی چسپیده گردش می‌کند آواز از او استنباط نموده‌اند لاکن این حقیر آنچه که مروّج خاص و مشهور عوام بود و از والد مرحوم قسمی که اثبات ترنّم نمود الغیب عندالله.

فهرست الفاظِ زبانِ هندی

اوّل مجملی الفاظ زبانِ هندی بیان کرده می‌شود تا مفهوم ذهن خاص و عام گردد و من بعد تفصیل الفاظ مجمل را به‌قیدِ قلم درآورده شروع به‌مطلب خواهد نموده الملک بعون الله المنّان.

مخفی نماند که استادان، سلف کتابی در این علم نادره و فنِّ کامله در زبانِ هندی که موسوم به‌سنگیت درپن نموده‌اند مؤلّف آن را دستاویز نموده بیان می‌کند. به‌این طریق که اوّل در این علم چهار «مت» است و مت به‌معنی مذهب و عقل را گویند و «سپت آدها[یای]» به‌معنی هفت باب است و «سپتک» یعنی هفت سُر که عدد نفس پست و بلندی می‌شود آن را «سَرگَم» نام نهاده‌اند در این مجموع هفت و آن بر دو نوع است. نوعِ اوّل را «آروهی» می‌گویند یعنی راست رفتن به‌سَرگَم تا به‌بلندی آن. نوعِ دوم را «آوروهی» نام نموده‌اند یعنی آمدنِ به‌پایین از بلندی سَرگَم. «اوتپن سُر» یعنی پیدایش سُر. «سُر» در زبانِ هندی صدا را می‌گویند. «مورچهن» یعنی در میان دو سُر اندک سکونت ورزیدن. «سُرت» به‌معنی درجهٔ سُر. «تین گرام» یعنی سه حالتِ سُر. «ترستهان» به‌معنی سه مکان گرام یعنی سه مکان حالت. «سُر و گرام» در زبان هندی حالت را نامند و قذیه[1] را هم می‌گویند. «*اوڈب*» «*گھاڈب*» و «سمپورن» که این هر سه قسم [۵] بر سه قسم واقع شده است. «*سُدھ*» و «سالنگ» و «سنکیرن» این هر سه واحد بر دو قسم می‌شود از ابتدای *اوڈب* تا آخر *سنکیرن* جمله نه قسم آمد این هم الفاظ را ذاتِ راگ می‌گویند ان‌شاءالله تعالی مفصّل بیان کرده خواهد شد.

در این فنّ پنج قسم سراینده‌اند اوّل «سچهاکاری»، دویم «انگاری[2]»، سویم «رسک[3]»، چهارم «رنچک»، پنجم «بهاوک». این جمله بر سر قسم است. اوّل «انگل»، دوم «جمل»، سیویم «برند» سوائی آنها چهارده قسم دیگراند که آن

---

۱. اصل: قزیه.
۲. در برخی جا در «راگ درشن» این را به‌صورت رنگاری هم ثبت کرده‌اند.
۳. در اصل به‌صورت رشک مرقوم شده است.

مشهوراند به‌اسم علیحده و اسامی‌های ایشان این است: اوّل «مرشٹ»، دویم «مدهر»، سیویم «چھیال»، چهارم «ترستهان»، پنجم «سکهان [سکهباہِ]»، ششم «کومل»، هفتم «شراوک»، هشتم «کهن»، نهم «سکنده»، دهم «کرن»، یازدهم «کاڈه»، دوازدهم «سولچهن»، سیزدهم «رکت چکت»، چهاردهم «پرچرو». از این چهارده سراینده شانزده هنر پیدا شد و این شانزده هنر ترقیم نموده خواهد شد. سوائی آن هفت سراینده عیب دارند: اوّل «روچهت»، دویم «استهت»، سیویم «گیت»، چهارم «کاکولی»، پنجم «کرشن»، ششم «بهگن»، هفتم «نسار[و]» و بیست و پنج عیب در میان سرایندن راگ و راگنی است: اوّل «بهیت»، دویم «سنکشت»، سیویم «کهیل»، چهارم «کالی»، پنجم «آدهر»، ششم «آدهشت»، هفتم «کیٹ»، هشتم «سرساری»، نهم «برش»، دهم «بکری»، یازدهم «سندهشت»، دوازدهم «جھنبک»، سیزدهم «ایشر»، چهاردهم «تبیکی»، پازدهم «کریا»، شانزدهم «اودهان»، هفدهم «ستیاکاری»، هجدهم «مرشت»، نوزدهم «برشت اشتهان»، بیستم «سانوماسک»، بیست و یکم «کرکس»، بیست و دویم «نمسلک»، بیست و سویم «آبهکهت»، بیست و چهارم «تپال»، بیست و پنجم «کرالی» و حروف بر سه قسم است و شاعر نیز بر سه قسم و شعر هم بر سه قسم بیان است، این است: [۶] نایک و گندرپ و کلاونت و قوّال و ڈماڈی و پنڈت و گنگار یعنی این علیحدا از روی دلائل رقم‌پذیر کلک گهر سلک گردیده خواهد شد انشاءالله تعالی.

در بیان راگ و راگنی و پتر و بهارجا و بیان وقت سرایندن راگ و راگنی و لباس و تصویر و سری ذکرِ آن و سمت بیان سده سالنگ و سنکیرن بدو نوع و دوازده مقام حضرت امیرخسرو قدّس سرّه و بیان راگنی‌های که

بادشاه سلطان شرقی بنا ساخته و بیان راگنی‌های شیخ مخدوم و بیان راگنی‌های نایک بخشو و بیان راگنی‌های میان تان سین و بیان مقام فارسی و شعبه و گُوشه و سُر و تال علیحده علیحده و بیان تال هندی و لگُهه و گر برام اندرت برام. دُرت برام، تال گرم و بیان گره و سم و بسم و انپست و اناکت و اذکهت و پرن اچا نراین تمام الفاظ تال هندی را مفصّل ارقام نموده خواهد شد.

در بیان رقص، *تانڈلاس* و سپن و سدهنگ و ارمنی و سلپ و ارب و نرپ و سده مدرا و *ڈانت* و سنگیت و این همه را مفصّل ارقام کرده می‌آید و بیان جمله‌ساز ما مشتمل است بر چهار قسم: قسمِ اوّل تت، دویم تست، قسمِ سیویم کهن، قسمِ چهارم سکهراین و کیفیّت هر چهار مفصّل نگاشته خواهد شد و تا اینجا احوال احمال الفاظ به‌اتمام رسید بعون الله الملک‌العلام.

دقایق علم موسیقی اصل اصول این و شاخ و برگ این فنِّ نادره بسیار مشکل است و همه استادان، سلف از ادایی دقایق و نزاکتِ آن مقرب، معجر و تصوّر و بیعر تا رسائی ادراک و شعور بوده‌اند چنانچه که [۷] شیخ‌الرئیس بوعلی سینا با وجود حصیلِ علوم از عهدهٔ ادائی آن عاجز و قاصر مانده و آواز هم قسمی که باید نداشت از این جهت شهنائی را اختراج نموده نتوانست پرداخت و در بابِ رقص و رقّاصی که دریای خود مرحمی دارای فیل درست وقتی مثل شیخ‌الرئیس در جمع علومِ دم لمن اللمکی برد عاجز ماند دقایق آن کماینبغی پردازد. این هیچمدان ابجد خوان دبستان پندایسی را چه یارا که در ادای شرح نماید.و میان تان سین که سرآمد این فنِّ کامله بود روزی بر ساحل در پا نشسته حرّه آب در دست گرفته و شاگردِ آن خود را مخاطب ساخته فرمود که این عمل مثلِ دریا است و از این مختصر بی‌پایان

مرا برابر یک جرعه نصیب گردیده سبحان الله جایی که این قسم استاد آن کامل از ادایی شرح این علم فرومانده باشند مگر از عنایاتِ او سبحانه و به‌صدق آئمّهٔ هندوی صلوٰة الله علیهم اجمعین و شفقتِ استادِ آن کامل و توجّهٔ علّامانِ عامل آنچه در دهنِ ناقصِ خود رسیده بود، بیان نمود. اگر سهوی و خطایی به‌ظهور آید، لطف فرمود بذیل عفو و کرم بپوشند چرا که العفو عند کرام النّاس مأمول.

تپ پوشیده نماند که در ازمنهٔ ماضیه در قوم هنود چهار دیوتا بوده‌اند و اینها چهار مت قرار داده‌اند: اوّل هنونت، دویم کلناتھ، سیویم شیو، چهارم بَهرت. این چهار دیوتا از متِ خود رواج راگ و راگنی جاری کرده‌اند به‌این قسمِ اوّل هنونت مت، دویم کلناتھ مت، سیویم شیومت، چهارم بَهرت مت. این چهار مت از کتب‌های هندی و فارسی که نامهایی آنها این است: «سهابنود»، «راگانورد»، «وسنگیت درپن»، «ومان کتوهل»، «راگ درپن» و نیز کتابی در این علم که تحفةالهند[1] نام دارد در زبان فارسی، نوشته شده. «سپت ادهیای» به‌معنی هفت باب لهٰذا در این کتاب را به‌هفت باب مرقوم گردانیده شد. بابِ اوّل سُرادهیای یعنی بابِ سُر، بابِ دویم راگ ادهیای یعنی بابِ راگ، بابِ سیویم [۸] تال ادهیای یعنی تال و تال در ربان فارسی خوب را گویند یعنی دست به‌دست زدن، بابِ چهارم نرت ادهیای یعنی بابِ مغنی، باب پنجم ارتهه ادهیای یعنی باب عشوه و ناز و غیره، باب ششم بهار ادهیای، بابِ هفتم هست ادهیای یعنی علمِ خوب و از این بابها تفصیل دو باب که سُر ادهیای باشد به‌تفصیل ترقیم یافت و احوالِ تال ادهیای و

---

۱. اصل: تحفةالهدا.

نرت ادهیای را تجمّلاً ذکر نمود و باقی سه باب را از باعثِ طوالت اطاله و ملال مطالعه‌کنندگان موقوف نموده شد.

بابِ اوّل سُر ادهیای یعنی بابِ سُر مشتمل است بر دوازده طریق؛ طریقِ اوّل بر سپتک، طریقِ دوم بر اوروی و آروهی، طریقِ سیویم گرام و ترستهان، طریقِ چهارم بر پیدایشِ سُر، طریقِ پنجم برسُرت، طریقِ ششم برموچهنا و استهائی مورچهنا، طریقِ هفتم ذکر بادی نبادی و آن بادی و سم بادی، طریقِ هشتم ذکر پتروات پترو تیرتم و طریقِ نهم در بیان کومل وات و شکاری، طریقِ دهم ذکر آزارت چک سُر، طریقِ یازدهم در ذکرِ دوازده سُر بکرت، طریق دوازدهم گندهرپ که از جمع تاتها است منجمله این دوازده طریق، شش طریق از آخر او را به‌باعثِ طوالتِ کلام موقوف کرده شد. طریقِ اوّل برسپتک یعنی سَرگَم و سَرگَم به‌معنی دم و این هفت قسم است؛ قسمِ اوّل کهرج، قسمِ دویم رکهب، قسمِ سویم گندهار، قسمِ چهارم مدهَم، قسمِ پنجم پنچم، قسم ششم دهیوت، قسمِ هفتم نکهاد. اینها بر دو نوع‌اند؛ نوعِ اوّل سَرگَم پدهی و فرق دو نوع این است که نوعِ اوّل مرکّب و نوعِ دویم مفرد و نوعِ دویم ساری، گا، ما، پا، دها، نی حرف «سا» تعلّق به‌کهرج دارد و «ری» تعلّق به‌دکهب دارد. «گا» تعلّق به‌گندهار و «ما» تعلّق به‌مدهَم و «پا» تعلّق پنچم و «دها» تعلّق به‌دهیوت و «نی» تعلّق به‌نکهاد. اگر کسی خواهد که سَرگَم تازه بنا کند. [۹] از حرف‌های مذکوره از هر حرف یا اوّل یا وسط یا آخر از یک حرف ابتدا کند باز گردش کرده تا آخر حرف مذکور رساند سَرگَم انواع و اقسام پیدائی شود؛ مثلاً «گا»، «ما»، «پا»، «دها»، «نی». «گا»، «ما»، «پا»، «دها»، «نی»، «سا». علی‌هٰذا القیاس.

طریق دویم بر آروهی و آوروهی. این هر دو نوع‌اند؛ نوعِ اوّل آروهی نام نهاده‌اند یعنی راست رفتنِ سُر از پایین تا بلندی، سَرگَم مثلاً «سا، را، گا، ما، پا، دها، نی، سا» نوعِ دویم را «آوروهی» می‌گویند یعنی آمدنِ از بلندی تا پایین سَرگَم، مثلاً «نی، دها، پا، ما، گا، را، سا». طریقِ سیویم «گرام» که این بر دو نوع است. نوعِ اوّل فقط گُرام نام کرده‌اند، نوعِ دویم از استهال گرام موسوم ساخته. نوعِ اوّل «گرام» یعنی حالتِ در این مشتمل است بر سه طور. طورِ اوّل آن سُر که در نهایت نشیب واقع شده، آن را «کهرج گرام» می‌گویند. طورِ دویم آن سُر که بسیار بلند است، آن را «گندهار گُرام» نام نهاده‌اند. طورِ سیویم آن سُر که به‌حدِّ اعتدال است که پست باشد و نه بلند آن را «مدهّم گرام» نام نموده‌اند. نوعِ دویم «استهان گرام» یعنی از پایین ناف برمی‌آید. دویم مده استهان یعنی از پایین حلق که گلو باشد برمی‌آید. سیویم «تارک استهان» یعنی از تارک برمی‌آید. طریقِ چهارم بر پیدایش سُر و این مشتمل است بر هفت قسم و هر قسمی از جانوری مأخوذ است. قسمِ اوّل «کهرج» که از آوازِ طاؤس گرفته‌اند. قسمِ دویم «رکهب» که آن را از آوازِ پپیها که نامِ جانورِ پرنده است اخذ کرده‌اند. قسمِ سیویم «گندهار» که آن را از آوازِ بُز یعنی گوسفند یافته‌اند. قسم چهارم «مدهّم» که آن را از آوازِ کلنگ گرفته‌اند و قسم پنجم که آن را از آوازِ کویل که نامِ جانورِ پرنده است اخذ نموده. قسمِ ششم «دهیوت» و آن را از آوازِ اسپ گرفته‌اند. هفتم «نکهاد» [۱۰] آن را از آوازِ فیل گرفته‌اند والله اعلم بالصّواب.

طریقِ پنجم «سرت» یعنی درجهٔ سُر و هریک از اینها بعضی بر دو حالت و بعضی بر چهار حالت واقع شده؛ اوّل «کهرج سُر» چهار سُرت می‌دارد، نامهای هر چهار سُرت بر پنج نهج است؛ اوّل پتر، دویم کمودنی، سیویم

مندرکا، چهارم وجندوتی، دویم رکهب سُر، سه سُرت می‌دارد و نامهائی سه سُرت بر این روش است؛ اوّل و بادنی، دویم رنجنی، ککنککتا (کذا)، سیویم گندهار سُر دو سُرت می‌دارد و نامهایی دو سُرت بر این نمط است؛ اوّل سومی، دویم کودنی، چهارم مدهّم سُر، چهار سُرت می‌دارد؛ نامهای چهار سُرت بر این نهج است؛ اوّل بحر، دویم پرسارتی، سیویم برهمنی، چهارم مرگچی و پنجم پنچم سُر، چهار سُرت می‌دارد و نامهایی چهار سُرت بر این روش است؛ اوّل چشی، دویم رککتا، سیویم سندرنی، چهارم الائی، ششم دهیوت سُر، در این سه سُرت می‌دارد و نامهایی سه سُرت بر این نمط است؛ اوّل میڈتی، دویم ردهی، سیویم رهیپا، هفتم نکهاد سُر در این دو سُرت می‌دارد و نامهایی دو سُرت بر این روشن است؛ اوّل اکراهین، دویم جهتونکا، طریقِ ششم مورچهیا و عدد آن بیست و یک است و مورچهنا را نام نهاده‌اند که در میان سپتک ادا می‌شود و در هر سُر سه مورچهنا دارد؛ نامِ اوّل سندنی، نامِ دویم بر منهانی، نامِ سیویم اودکا، دویم رکهب سُر، سه مورچهنا دارد؛ اوّل پشتوی، دویم سربها، سیویم نادموشیکا، سیویم کندار سُر، سه مورچهنا دارد؛ اوّل بهیرون، دویم امنی، سیویم نادبرشیکا، چهارم مدهّم سُر، سه مورچهنا دارد؛ اوّل سرامنی، دویم منداکنی، سیویم سُری، پنجم پنچم سُر سه مورچهنا دارد؛ اوّل دهانی، دویم راسا، سیویم سُرپائی، ششم دهیوت سُر [۱۱] سه مورچهنا دارد؛ اوّل سجی بسیار، دویم آودری، سیویم کهرنی، هفتم نکهادسُر، سه مورچهنا دارد؛ اوّل وکنک کبت، دویم نادموشیکا، سیویم سوکرتهی.

الحمدلله عنایت و افضال ایزدانی و توجّهٔ ائمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، بابِ اوّل به‌اتمام رسید والله ولی التّوفیق.

بابِ دویم راگ ادهیای یعنی بابِ راگ در این مشتمل است بر هفده فایده؛ فایدهٔ اوّل بردات با بهت راگ و راگنی، فایدهٔ دویم بر احوالِ سرائینده که اینها بر پنج قسم‌اند. فایدهٔ سیویم بر احوالِ سرائیندهٔ خوش آواز، فایدهٔ چهارم بر شانزده گن یعنی هنر، فایدهٔ پنجم بر هفت سراینده عیب‌دار که در بطن شانزده کن مذکوراند. فایدهٔ ششم بر بست و پنج دوکهن یعنی عیب. فایدهٔ هفتم احوالِ گیتا یعنی شاعر. فایدهٔ هشتم تفصیل مات [را] و دهات. فایدهٔ نهم سمرشته و پهلن یعنی طریق متقدّمین که این بر هفت روش است؛ فایدهٔ دهم بیانِ کیفیّت سراینده که راگ و راگنی که از عصر امیر تیمور تا الآن ذکر کرده می‌شود. فایدهٔ یازدهم بر احوالِ چهار مت و این مشتمل است بر چهار فصل؛ فصلِ اوّل در بیانِ هنونت مت و شش راگ و سی راگنی و چهل و هشت پتر و موسم یعنی کهٹ رت که معمول سزایندن در آن موسم روا است. فصل دویم در میان بیان کلناتھ مت و شش راگ و سی شش راگنی و چهل و هشت پتراو فصل سیویم در بیانِ شیومت و راگ و راگنی و پتر موافق کلناتھ مت. فصلِ چهارم در بیان بَهرت مت و راگ و راگنی و پترو بهارجایی آن. فایدهٔ دوازدهم در بیان سده و سالنگ و سنکیرن. فایدهٔ سیزدهم در بیان راگنی‌های سلطان شاه شرقی[1] [۱۲] فایدهٔ چهاردهم در بیان راگنی‌های شیخ بهاءالدّین ذکریا قدّس‌سرّه. فایدهٔ پانزدهم.....، فایدهٔ شانزدهم در بیان راگنی‌های میان تاسین [تان سین]. فایدهٔ هفتم در بیان مقامهای فارسی. فایدهٔ اوّل ذات راگ و راگنیَ که نه قسم می‌شود؛ قسمِ اوّل اوڈب، قسمِ دویم گھاڈب، قسمِ سویم سمپورن، قسمِ چهارم سده، قسم پنجم

---

۱. اصل: شیخ سلطان شرقی.

مهاسده، قسم ششم سالنگ، قسمِ هفتم مهاسالنگ، قسم هشتم سنکیرن، قسم نهم مهاسنکیرن. قسم اوّل *اوڈب*، کزان راگ یا راگنی که پنج سُر داشته باشد آن را نیز *گھاڈب* می‌گویند. قسم دویم *گھاڈب* که آن راگ و راگنی شش سُر داشته باشد آن را *گھاڈب* می‌گویند. قسم سیویم سمپورن که آن راگ یا راگنی که هفت سُر داشته باشد، آن را سمپورن می‌گویند. قسم چهارم سده که آن راگ یا راگنی که به‌ذاتِ خود قایم باشد یعنی به‌هیچ دیگر راگ یا راگنی ملحق نه شود و طورِ او مانندِ طورِ *توڈی* است که با نهج دیگر ملحق نیست و سُرت اگر ملحق شود مضایقه[1] ندارد. قسم پنجم مهاسده که در میان راگ و راگنی سُر و سُرت ثابت باشد. قسم ششم سالنگ و آن این است که در میان هر راگ و راگنی کولوی داشته باشد. قسمِ هفتم مهاسالنگ و آن این است که در آن سایه سُر و سُرت راگ و راگنی دیگر باشد. قسمِ هشتم سنکیرن آن باشد که در میان آن راگ و راگنی سده یافته شود. قسم نهم مهاسنکیرن آن باشد که در میان آن با راگ سده یا سالنگ یا یک سده یا یک سالنگ یا دو سده یا دو سالنگ هرکه از اینها ملحق شود.

فصل دویم احوالِ مطربان که به‌پنج قسم می‌شود. قسم اوّل سُجهاکاری، قسمِ دویم انگاری، قسمِ سیویم رسک، [۱۳] قسمِ چهارم رنچک، قسمِ پنجم بهاوک و نیز در این پنج قسم سراینده سه قسم دیگراند؛ اوّل ایکل، دویم جمل، سیویم برند، قسمِ اوّل سجهاکاری آن باشد که دقایق راگ و راگنی را کماحقه آزاد داشته باشد و خود خوب بسراید و دیگران را همون طور تعلیم نماید و خود شاعر باشد و شعر پرمعنی و خوب و بهتر می‌گفته باشد. قسمِ

---

۱. اصل: مصاقه.

دویم انگاری آن باشد که قسمی که خودش یاد داشتند باشد به‌دیگران یاد دهد الّا شاعری بکند. قسمِ سویم رسک آن باشد که خوب بسراید و به‌ذاتِ خود محو محفوظ شود و دیگران را نیز محو و محفوظ گرداند. قسمِ چهارم رنچک آن باشد که مردمان را خوش و محفوظ کند و خودش از این علم بهره نداشته باشد. قسمِ پنجم بهاوک، آن باشد که هرچه چلن یعنی طور راگ بود آن را یاد داشته باشد و نیز از این پنج قسم سراینده و این سه قسم نیز پیدا می‌شود. بدین‌طور اوّل ایکل آن باشد که تنها راگ و راگنی در سرایندن قوّت و بهتر باشد آن را اوتّم نیز می‌گویند. دویم جمل آن باشد که دو شخص باهم بسرایند و در سرایندن قوّت و بهره باشد آن را مدهّم می‌گویند. سیوم برند آن باشد که دو شخص با چهار شخص باهم بسرایند آن را ادهم می‌گویند. فایدهٔ سیویم چهارده سراینده خوش آواز و خوبصورت؛ اوّل مرشت، دویم مدهر، سیویم چهیال، چهارم ترستهان، پنجم سکهان [سکهابه]، ششم کوملِ، هفتم سراوک، هشتم گهن، نهم کهن، دهم سگنده، یازدهم کاڈھ، دوازدهم سلچهن، سیزدهم رکت جُکت، چهاردهم پرچر؛ اوّل مرشت آن که شیرین آواز باشد و دل را خوش کند و آخر ترستهان دارد یعنی مکان گزام، دویم مدهر آن باشد که سه مکان گرام که ترستهان می‌گویند آن را ثابت ادا و خوش افزا نامند. سیویم چهیال آن باشد [۱۴] که آواز و دم را در اختیار داشته و قسمی بسراید که آوازِ او ضایع گردد و در میان مَرِشت و مدهر باشد. چهارم ترستهان آن باشد که خبر سه مکان گرام را قسمی که باید یاد داشته باشد و در سرایندنی حرفاً حرفاً علیحده علیحده ادا نماید پنجم سکهان [سکهابه] آن باشد که از شنیدنِ آن خوشخط حاصل گردد. ششم کوملی آن باشد بُز بسراید و از شنیدنِ آن سامعان را سقر نباشد هفتم شراوک آن باشد

که از بلندآوازی بسراید. قسمی که بر سامعین ناخوش نگردد. هشتم کرن آن باشد که در میان آواز آن تا غمِ جدایی یاد باشد از شنیدنِ کیفیّت مهاجرتِ معشوق معلوم شود. نهم گن آن باشد که آواز زور آورد خوش‌آینده باشد و در میان مجلس بسراید از جرأت تمام. دهم سگنده آن باشد که او را آواز شیرین و خوب و فصیح و خرب ملخ داشته باشد یازدهم **کاڑھ** آن باشد که آواز زور آورد از دو دقایق راگ را خوب ادا کند. دوازدهم سلچهن آن باشد که از سلسله‌بندی بسراید یا سلسله‌کشی خطا نشود و سراینده خوی نیک داشته باشد. سیزدهم رکت بهکت آن باشد که آوازِ آن بسیار دلچسپ باشد. چهاردهم پرچر آن باشد که آوازِ او مانند آوازِ کویل باشد. فایدهٔ چهارم شانزده گن یعنی هنر بدین‌طور است. هنرِ اوّل آن است که سراینده قسمی سراید که حرفها نقطه نقطا جدا کرده ذهن‌نشین خاص و عام نماید. هنر دوم آن است که ذاتِ راگ و راگنی و نام آن را به‌تحقیق تمام دانسته باشد. هنر سیویم تین گره و آن سه مکان یعنی سهم این است و امّا گهات این هر سه را خوب بداند و احوالِ این سه مکان قبل از این مذکور کرده خواهد شد ان‌شاءالله تعالٰی. هنر چهارم آن است که سراینده به‌تمکنت و متانت از دست بدهد که آن مرتبه و خوبی این علم است و خیال خود را [۱۵] باید برجا داشته باشد. هنر پنجم الاپ چاری و آن را نشیدگو باید به‌قسمی که استادان سلف روح و حقیقی آن را قرار داده‌اند از دست ندهد. هنر ششم از جرأت و تهور بسراید و در دل خود هیچ از کسی خوف و خط نداشته باشد. هنر هفتم باید که تسلسل نفس را بشکند یعنی سرشته آواز باهم ملحق باشد هنر هشتم

از استاد کامل راگ و راگنی و سرشته آواز استادان یاد گرفته باشد هنر نهم در این علم کسرت[1] بسیار کرده باشد در آن باعث مرتبه پیش داشت باشد. هنر دهم که به‌طریقِ استادان قدیم بسراید. هنر یازدهم راگ و راگنی را با راگ راگنی دیگر امتزاج ندهد. هنر دوازدهم در بیان علم موسیقی عالم باشد و زبانِ برج بهاشا را قسمی که باید یاد داشته باشد و بر معنی آن قدرت دارد. هنر سیزدهم حروف، هنر چهاردهم پنکل یعنی علم عروض و تک یعنی علم قافیه و بیان کرن یعنی حروف و نحو از این علمها آگاهی تمام داشته باشد. هنر پانزدهم سوزش را خوب دانسته باشد. هنر شانزدهم آن است که از هفت بسرایند عیب‌دار که الحال به‌ذکرِ آل می‌پردازد از سایهٔ آن مجتنب و دور باشد. فایدهٔ دهم در بیان هفت سراینده عیب‌دار اوّل روچهت، دویم نسار [نسارو]، اوّل روچهت آن است که گلو و آواز سراینده خشک و مبطوع شود این را گلچین می‌گویند یعنی بدخصلت دویم استهت [اسپتت] آن باشد که به‌شکستگی تمام و گکند که تا کلام سُر شکسته می‌برآید و از علم را راگ و راگنی وقوع نداشته باشد. سیویم کیت آن باشد که در میان سراینده راگ و راگنی و ترستهان یعنی سه مکان گرام هیچ طاقت ندارد و گلو بهانگرا باشد یعنی بد طور. چهارم کاکولی آن باشد که آوازِ آن مثل که آوازِ زاغ باشد سامعان را مفهوم گردد که سگ گریه می‌کند. پنجم گوش آن باشد که آواز آن [۱۶] بسیار باریک میان نهی باشد. ششم بهگن آن باشد که آوازِ او مانندِ آوازِ خر یا شتر باشد. هفتم نسارو آن باشد که آوازِ او پژمرده و سست باشد. فایدهٔ ششم بیست و پنج و دوکهن[2]: دوکهن عیب است. اوّل بهیت دوم سنکت،

---

۱. به‌معنی ریاض.

۲. ترتیب این عیوب در کتابهای موسیقی یکسان نیست.

سیویم کیل، چهارم کاکی، پنجم ادهر، ششم ادگشت، هفتم کنپت، هشتم پرساری، نهم برش، دهم بکری، یازدهم ستدهشت، دوازدهم چنک [جهونبک]، سیزدهم اپسر، چهاردهم تنبکی، پانزدهم کربهه، شانزدهم انودهان، هفتم سیتاکاری [سوتکاری]، هجدهم مشترک [مِشرِت]، نوزدهم اشتهان بهرشت، بیستم سانو ناسک، بیست و یکم کرشن، بیست و دویم بینملک، بیست و سیویم ابیکهت، بیست و چهارم بتال، بیست و پنجم کرالی. اوّل بهیت آن باشد که در سرایندن مردانگی در دل نداشته باشد در میان مجلس از خوف و هراس بسراید. دویم *سنکٹت* آن باشد که در میان سرایندن بسیار جلدی کند و هراسان گردد. سیویم کیل آن باشد که در میان سُرت را کم و زیاده بکند در دل اندیشه ندارد. چهارم کاکی آن باشد که در میان سرایندن آن قدر شود بکند که گویا زاغ غوغا می‌کند. پنجم ادهر آن باشد که در میان سرایندن از دو دست سُر آن ریخته کند از خوف، ششم ادگهت آن باشد که در میان سَرگَم اوّل وسط اندکی که آن **ٹیپ** می‌گویند قدرت نداشته باشد اندکی خوب سراید و بلندی یعنی در برداشتن آواز که آن را **ٹیپ** می‌گویند قدرت نداشته باشد و تا بطنوع مسمعان باشد. هفتم گنپت آن باشد که در میان سرایندن آواز تمام او حرکت کند. هشتم پرساری آن باشد که در بین سرایندن راست برداشته حرکت دهد و خودش طاقت آن نداشته باشد. نهم برس آن باشد که در میان سرایندن پنج نوع لذّت نداشته باشد. [۱۷] دهم بکری آن باشد که گردن و ران پسپانیده بسراید. یازدهم سندهشت آن باشد که دندان بر دندان چسپانیده بسراید. دوازدهم چنبک آن باشد که در میان سرایندن تمام رگهایی پیشانی نمودار گردد. سیزدهم اپسر [اپ سَوَر] آن باشد که سپتک یعنی هفت سُر از قرینهٔ سَرگَم کم و زیاد کند. چهاردهم تنبکی آن

باشد که در میان سرایند تام و گلو و رخساره منتفح گرداند. پانزداهم کربهه آن باشد که در میان سراییدن گردن را مثلِ گردنِ شتر بلند سازد. شانزدهم انودهان دهان آن باشد که راگ و راگنی را پی سررشته سراید. هفدهم سیتاکاری آن باشد که دندان به‌دندان چسپانیده لحظه به‌لحظه نفس یعنی دم به‌گیرد. هجدهم مشترک است، آن باشد که سده، سالنک، و سنکیرن؛ این هر سه ذات راگ را یکدگر ملحق کند. نوزدهم بهرشت اشتهان که سه مکان گرام یعنی یکی را نمایان نکند. بیستم سانوناسنگ آن باشد که در میان سراییدن سُر را یعنی آواز از بینی برآورد. بیست و یکم کرکشن می‌گویند، آن باشد که سخت بسراید، هیچ با نرمی نداشته باشد. بیست و دویم بینملک، آن باشد که چشم باهم بسته مانند کوران بسراید. بیست و سیویم ابهکت آن باشد که سراییدن او مانندی کربهه باشد و هیچ معنی حرف بفهم نرسد. بیست و چهارم کرالی آن باشد که آن‌قدر دهن را واکند که نمودار گردند بیست و پنجم[1] برند آن باشد بر سه قسم است؛ اوّل اوتم، دویم مدهّم، سیویم ادهم اوّل اتم برند آن باشد که چهار مطرب اوتّم یعنی خوب و هشت مطرب مدهّم که خوب به‌مرتبه وسط و دوازده عورت و چهار بانسری و چهار مردنگ آن را اوتم پرند می‌گویند. دویم مدهّم برند آن باشد که از اوتم برند نصف حصّه باشد سیویم ادهم برند آن باشد که از مدهّم برند [۱۸] نصف حصه باشد و این سه قسم برند باشند و اگر خواهند که این را منقلب گردانند عوض چهار مطرب اوتم چهار عورات اوتم و عوض هشت مطرب و هشت مدهّم عورات مدهّم و عوض درآورده و دوازده عورات رد بگیرند و بانسری در دنک را مجال دارند و آن بر سه قسم است. فایدهٔ هفتم در دوازده اوّل

---

۱. در فهرست بالا بیست و پنجم کرالی است امّا اینجا عنوان عوض شده است.

اوتم، دویم مدهّم، سیویم ادهم؛ اوّل اوتم گپتا آن باشد که شاعر کیفیّت که مات و دهات بداند و تفصیل آن ان‌شاءالله تعالی عنقریب ذکر کرده می‌شود و دهم مدهّم گپتا آن باشد که مات بداند و دهات نداند. فایدهٔ هشتم مشتمل است بر این تفصیل مات و دهات آن بر دو قسم است. قسمِ اوّل مات آن باشد که علم بیاکر مانند صرف و نحو و علم بهوکن مانند علم صنایع و بدائع و سبد یعنی صرف و پنکل و یک یعنی عروض و قافیه و بید مانند علم یعنی که بیان کرده شد کل آن را مات نام نهاده‌اند. قسم دویم دهات آن باشد که علم موسیقی و علم شاعری نواختن همه سازها رقص هرکس که بر این علم واقف باشد آن را دهات می‌گویند. فایدهٔ نهم سرشتهٔ چلن یعنی طریقِ متقدّمین و این بر هفت روش است. اوّل مکپت، دویم سومن، سیویم چهند، چهارم دهرو، پنجم دهوا، ششم ماتها، هفتم پرپند؛ این هفت قسم را در زبان پراکرت بیان می‌کند که آن زبان دهلی که زیرِ زمین است و این را پاتال بانی هم می‌گویند و آن بر هفت قسم است. فایدهٔ دهم در طریقِ سرشتهٔ آن که از عصر تیمور تا اَتی [ماضی] آن گذشته بیان کرده می‌شود. اوّل دهرپد مشتمل است بر پنج طور؛ طورِ اوّل که بناکردهٔ راجه مان است در زبان بهاکا یعنی زبان برج در زبان مشتمل است هرپد هر چهارتک یعنی چهار مصرع تک اوّل یعنی مصرعِ اوّل و آن را توسهل گویند. تک دویم آن را انترا نام نهاده‌اند [۱۹] یک سیویم و آن را پترابند تک چهارم و آن را ابهوک نام گذاشته‌اند. طور دویم بروت آن باشد که در میان هر درپد الفاظ مردمک شامل باشند. طور سیویم بهول بند آن باشد که در میان هرپد نام گل‌ها بود معنی باشند. طور موکل بند آن باشد که دو شخص دو دهرپد باهم بسرایند هراک تال سُر راگ و الفاظش علیحده علیحده باشند. طور پنجم بش پد آن باشد که در میان

دهرپد بیان کوبی و کش باشد در میان و ایجادکننده ویش پدسور داس است اصل در زبان حرابادی. دویم خیال آن باشد که اوّل خیا را سلطان شرقی ایجاد کرده مشتمل بر دو تک گذاشته‌اند. سیویم ٹپّہ آن باشد که آن را در زبان پنجابی بسرایند. چهارم بروا آن باشد که این را در زبان پوربی سرآیند. پنجم قول و ترانهٔ آن باشد که حضرت امیرخسرو قدّس‌سره از خود به‌مقابله گیت بنا ساخته‌اند و آن را در زبان عربی و فارسی می‌سرایند. ششم بکری که قاضی محمود از زبان خود در زبانِ گجراتی بناکرده به‌چند کژین یعنی تک اشتمال نموده و این مشتمل است در یادِ الهی و علم توحید. هفتم کرکها آن باشند که تعریف بادشاه و وزرا و امرا به‌زبان راجپوتی در احوالاتِ جنگ می‌سرایند. هشتم سادهرا آن باشد که در تعریفِ بادشاه به‌زبان بهاکا یعنی زبان پرچر می‌سرایند. فایدهٔ یازدهم بر احوال چهار است و این مشتمل بر چهار فصل است. فصل اوّل احوال مطربان قدیم، بر این نمط است که در میان [هنود] مطربِ اوّل دیوتااند و نامهای آنها بدین تفصیل است؛ اوّل هنونت، دوم *کلناتھ*، سیویم شیو، چهارم بَهرت، این دیوها از مت خود یعنی مذهب و عقل خود راگ را رواج داده‌اند و بعد این چهار دیوتااند موسوم بدین اسمها نارد و تبز و سهس و کشیپ و کوسل و هاها و هوهو و راون [۲۰] وساردول واسوهر بعد اینها دو عورت پیدا شده‌اند. اوّل پارپتی، دویم سرسنی و بعد این همه نایک پیدا شده و نایک آن باشد که مات و دهات که مذکور شده از آن آگاهی داشته باشد. بعد این گندرپ آن باشد که دیس و نایک‌هااند. بعد این کنکاری آن باشد که دیسی بداند و مدک نداند. کلاونت آن را گویند که کنکاری یا گندرپ هرپد و تروت بسراید. بعد این و آل آن باشد که قول و قلبانه و خیال و مقام فارسی بسراید. بعد این *ڈھاڑی* آن باشد

که *کڑکھا* بسراید. بعد این پندت آن باشد که معلومات دهات و مات که از این پیشتر مرقوم شده دانسته باشد نام‌ها نایک‌ها بیان کرده می‌شود و گوپال و خسرو و پتچو و بهنو پامدویی و بخشو و لوهنک و چرجو و بهگوان و *ڈھوندی* و *ڈھالو* نام‌ها کندرن بر این نمط است که اینها در وقت بادشاه اگر بوده‌اند این تان سین و حاجی سبحان خان و سرکیان خان و چاند خان و سورج خان این همه کندهرب سُر داند و ماورایی این‌ها بسیاراند تا کجا نگاشته آید.

فصل در بیان هنونت مت

هنومان نامِ دیوی است در قوم هنود که راگ و راگنی را از پیشِ خود اختراج نموده رواج داد بر این نمط است. راگ راگنی پتریهارجا پیدایش سُر کوه وقت تصویر این همه را نبایی راگ راگنی ساخته. در اصل شش راگ و هر راگ را پنج راگنی و هشت سُر قرار داده. اوّل راگ بهرول که به‌وقت صبح می‌سراید و پیدایش آوازِ دهن مهادیو در اعتقاد هنونت ذات این **اوڈب** یعنی پنج سُر و سَرگَم او به‌این طور قرار داده دهی سکم یعنی دها، نی، سا، کا، ما سُرِ اوّل از **ڈھاوت** دها و سُر دویم از نی نکهاد سُر سیویم راگ کهرج و سُر چهارم [۲۱] درگا گندهار و سُر پنجم زرما بدهم از این پنج سُر راگ بهیرون می‌شنود و هم بر این آیین تمام راگ و راگنی را بیان کرده خواهد شد و کره یعنی مکان و کرهٔ راگ بهیرون دهیوت است یعنی بهیرون از سُر دهیوت شروع می‌شود از هر جایی که راگ و راگنی برمی‌خیزد آن جایی را کره می‌گویند تصویر بهیرون بر این نمط است.

تصویر راگ بهیرون مالا یعنی حمائل سُرادمیان در گردن انداخته و... نٹ هلال در میان دو ابرویی او نمودار و در دست ترسول دارد ترسول آن را می‌گویند که اگر چوکیان یعنی فقرایی شد در دست می‌دارند و آن سیخ آهنی است مقطع به‌سه شاخ به‌این وضع است و یک چشم ایراد از دو چشم معمولی در میان ابرو می‌دارد و ببهوت یعنی خاکستر بر رومالیده و قشقه بر پیشانی داده و چرم پیل بر کتب انداخته و مارهایی بسیار بر تمام بدن چسپیده از حثبیا یعنی حسر مو دریایی گنگ جاری است و یک رأس گاؤ نر همراه می‌دارد و تصویر راگ بهیرون این است الغیب عندالله. دوم راگ مالکوس که به‌وقت دو پاس شب میسّر آید و پیدایش آوازِ گلویش که نامِ دیو است در قوم هنود و ذاتِ او سمپورن یعنی هفت سُر سالم و سَرگَم او سَرگَم پدنی یعنی سا، را، گا، ما، پا، دها، نی و کروه و کهرج است و تصویر او بر این نمط که لباس مرد و مرد جوان خوبصورت و سرخ و سفید رنگ و نیز در برو دستار زر تار بر سر و حمائل گوهر در گردن و زنهایی حسین همراه خود آرد در ثماشایی باغ و بهار در عالم مستی از زنهایی همرایی خود خنده و بازی و افعال خوشطبعی می‌نماید.

سیویم راگ *ہنڈول* که به‌وقت صبح می‌سرایند و [۲۲] و پیدایش آوازِ چشم برمها که نامِ دیو است در قوم هنود و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سَرگَم او سگم نی یعنی سا، گا، پا، نی گرهٔ او کهرج و تصویر او بر این نمط است که مرد امرت جوان و سرخ و سفید رنگ و حسین و خوبصورت و تمام بدن مثلِ آیینه صفاپذیر در میان مهد الماس یعنی گهواره که در زبان هندی *ہنڈولہ* می‌گویند بر آن نشسته و زنها را با طوره و مردنگ سرایندهٔ گهواره را جنبش می‌دهند.

چهارم راگ دیپک که به‌وقت دو پاس روز برمی‌سراید و پیدایش آوازِ چشم آفتاب در قوم هنود نیز آفتاب را دیو می‌گویند و ذاتِ او سمپورن سَرگَم او سَرگَم بدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کره از کهرج و تصویر بر این نمط است که مرد سرخ و سفید رنگ با لباسِ سرخ و حمائل مروارید در گلو و بر فیل سوار و بسیار زنهایی حسین همراه دارد پنجم راگ سریراگ که به‌وقت شام می‌سراید و پیدایش آواز ناف زمین است و ذاتِ او سمپورن یعنی هفت سُر سالم و سَرگَم او سیری کم بدهنی یعنی سا، ری، گا، ما پا، دها، نی و کرهٔ او کهرج است تصویرِ آن بر این نمط است. مرد با لباس سفید و خوبصورت حمائل داند. بلور در گلو و بر تخت مرصّع نشسته و روبه‌رو... خوشنوا نشسته می‌سرایند.

ششم راگ میگھ که به‌وقت آخرِ شب می‌سرایند و پیدایش آوازِ سُر بر مهادیو است که پیشتر مذکور شده و ذات او اوڈب یعنی پنج سُر و سَرگَم او دهنی سرک یعنی دها، نی، سا، ری، گا، و کرهٔ او اوڈب و تصویر آن مرد سیاه رنگ یعنی کس روپ و دستار از مویی سر پیچیده و یک شمشیر برهنه در دست دارد و در صحنخانه در وقت ابر استاده این همه شش راگ هنونت مت مذکور شد الحال بیان این شش راگ که هریک از آن پنج زن یعنی پنج راگنی می‌دارد و تفصیلِ آن نگاشته [۲۳] می‌شود؛ اوّل راگ بهیرون که پنج راگنی می‌دارد. اوّل بهیرون، دوم بیراری، یا بلاولی سیویم مده مادهو، چهارم مادهو، پنجم بنگال. اوّل راگنی بهیرون از راگ بهیرون در هنونت مت آورده که به‌وقت صبح می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او مپ دهنی یعنی ما، پا، دها، نی، سا، ر، گاه، و کرهٔ او مدهّم و تصویر او بر این نمط است. زن جمیله خوبصورت و رنگ چمپایی بسیار نازک و سینه‌بند سرخ و ساڑی سفید

پوشیده و حمائل گل چنپا در گلو انداخته بالای کوه نشسته پرستش لنگ مهادیو می‌کند و لنگ آن را می‌گویند که از سنگ مثلِ دسته حمام می‌تراشند و پرشش می‌کند و روبه‌رویش زنهای دیگر راگ می‌سرایند و گلهایی کنول یعنی گل نیلوفر که در تالاب پیشرویش شگفته و صدایی خوش بهویره‌ها بر آنها پیچیده.

«دویم راگنی بیراری از راگ بهیرون در هنونت مت برآورده شد» که آن را به‌وقت شام می‌سرایند و ذات او سمپورن و سَرگَم او سری گم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ماف پا، دها، نی، و کرۀ او کهرج و تصویر او بر این نمط است که زن بسیار حسین لباس سفید در برو کنگن جواهر در دست و گل بر نبایی گوش نهاده اختلاط گرم با شوهر خود می‌کند و در عمارتِ عالی سرگرم نشاط و فرحت نشسته. سویم راگنی مده مدهو از راگ بهیرون در هنونت مت براورده شود او را به‌وقت صبح می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او مپت دهنی سرک یعنی ما، پا، دها، نی، سا، ر، گا، و کرۀ او مدهَم و تصویر آن بر این نمط است به‌صورت که زن خوشگل و رنگ چنپا و لباس زعفرانی در برو بر پیشانی کهور کرده و کهور در زبان هندی آن را می‌گویند که از صندل و با زعفران و با مشک سائیده بر پیشانی خطها می‌کشد و شوهر او نزدیک او نشسته باهم مشغول بوسه و کنار آید.

چهارم راگنی سندهوی که از راگ بهیرون در وقت شام [۲۴] می‌سرایند و ذاتی او سمپورن و سَرگَم او سَرگَم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کرۀ او کهرج و تصویرِ او بر این نمط است که زن سر و ملیح لباس سرخ پوشیده در دست ترسول که پیشتر مذکور شده داشته باشد و گل دوپهر یا که نامِ گل است بر گوش نهاده و تسبیح دانه‌های سیاه در دست گرفته

پرستش مهادیو می‌کند. پنجم راگنی مکال که از راگ بهیرون در هنونت مت که آن را به‌وقت شام می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او سَرگَم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دهانی، و کرۂ او کهرج تصویر او بر این نمط است که زن صالح خوش شکل مانند جوگیان یعنی فقرای هندو بهوت یعنی خاکستر بر رومالیده و موهایی سر مانند دستار بر سر پیچیده و ساری به‌رنگ زعفرانی پوشیده در دست راست گل نیلوفر و در دست چپ ترسول که پیشتر مذکور شد گرفته و بز پیشانی کهور زعفرانی کشیده و بالایی آن میان دو قشقه مشک داده در بوستان نشسته.

تمام احوال راگنی‌هایی بهیرون و وقت و ذات و سَرگَم و کرۂ تصویر از هنونت مت نگاشته شد. راگنی‌های راگ مالکوس که راگ دویم از هنونت مت که تعلّق به‌پنج راگنی دارد؛ اوّل ثوری، دویم کوری، سیویم گنکلی[1] [*گونڈگری*]، چهارم کهادکی، پنجم کوکب [اوڈب] اوّل راگنی ثوری از راگ مالکوس در هنونت به‌وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او سَرگَم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، با، دها، نی، و کرۂ او کهرج و تصویرِ او به‌شکل زن بسیار نازک اندام و خوبصورت و ملبس به‌لباس سفید و سینه تبد زرد رنگ در برکرده و در صحرای سبزه‌دار استاده و کهور از کافور بر پیشانی و سَرگَم او دهنی سکم پا یعنی دها، نی، سا، گا، ما، پا، و کرۂ او دهیوت و شکل رو بر این نمط است که زن بسیار حسین خوبصورت و ساری سرخ پوشیده و انگیا سبز در برکرده و مزیّن [۲۵]

---

۱. بناء به‌قولِ فقیرالله صاحب راگ درپن گنکلی عنوان داده شده اکبر بادشاه است. (ترجمه و متن راگ درپن بقلم شهاب سرمدی، چاپِ انستیتوی ایندرا گاندی برای هنرهای هند، دهلی‌نو، ۱۹۹۶ م، ص ۲۰)

به‌زیور بسیار عمده سنگین مصدر نشسته روبه‌رو رقص طوائف‌ها می‌شود. پنجم راگنی کوکب از راگ مالکوس در هنونت مت به‌وقت یکپاس شب مانده می‌سرایند ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او دهنی سکم هر یعنی دها، نی، سا، گا، ما، پا، ری، و کرۀ آواز دهیوت است و تصویرِ او بر این نمط که زن خوش شکل و خوش اندام همراه شوهر خود شب در عین مانده و از شدّت هم آغوشی‌ها لباس در بر پاره شده و خمار بیداری و غلبه خواب در چشم ظاهر و لوهایی سرِ او جابه‌جا شکسته و پریشان شده و حمایل گل‌ها پاره شده بر بستر افتاده تکلیل بشاشت و شادمانی نشسته.

این تمام راگنی‌ها که بیان کرده شد از راگ مالکوس بود الحال راگنی‌های راگ *ہنڈول* که تعلّق پنج؛ اوّل رامکلی، دویم دیوساکه، سیویم للت، چهارم برادر، پنجم **پٹ** منجری؛ اوّل رامکلی از راگ *ہنڈول* در هنونت مت به‌وقت صبح می‌سرایند ذاتِ او *اوڈب* یعنی پنج سُر و سَرگَم او سکم پنی یعنی سا، گا، ما، پا، نی، و کرۀ آواز کهرج و تصویرِ او بر این نمط است که زن حسین خوش اندام و نوجوان رنگش مثلِ گل چنپا و چشم‌هایش مانند چشم آهو ریر دانش کج دنباله دارد و لباس سرخ در برکرده و مزین به‌زیور الماس و ٹیکہ الماس بر چهلی نصب نموده مصدر نشسته و شوهرش از برایی عفو تقصیرات بر پایی او افتاده. دویم راگنی دیوساگ از راگ *ہنڈول* در هنونت مت به‌وقت یکپاس زور برآمده می‌سرایند و ذاتِ او **گھاڈب** یعنی شش سُر و سَرگَم او کم پدهی سا یعنی گا، ما، پا، دها، نی، سا، و کرۀ آواز گندهار است و تصویرِ او بر این نمط است که زن به‌صورت پهلوانان کشتی‌گیری ریش و بروت در *اکهاڑہ* یعنی تعلیم زور و کشتی می‌گیرد و نبیل یعنی مکدّر و لیزم روبه‌رو آن

نهاده شویم راگنی للت از *ہنڈول* در هنونت مت که به‌وقت صبح می‌سراید و ذاتِ او اوڈب و سَرگَم او دهنی سکم یعنی دها، نی، سا، گا، ما، [۲۶] و کرۂ او دهیوت و تصویر او بر این نمط است که زنی بسیار خوبصورت و باریک کمر لباس سرخ پوشیده و زیورهای عمده بر قامتِ خود راست کرده و حمائل گل در گردن انداخته مشغول در تماشایی باغ و بر گلهاست.

چهارم راگنی برادر از راگ *ہنڈول* در هنونت مت که به‌وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او دهنی سکم به‌یعنی دها، نی، سا، گا، ما، پا، و کرۂ آوازِ دهیوت و تصویرِ او بر این نمط که زنی نهایت خوش شکل و *ساڑی* گلابی پوشیده انتظار شوهر خود می‌کشد و از کمالِ شوق دیدار لقایی یار چشم او مانند نرگس و راست.

پنجم راگنی پت منجری از راگ *ہنڈول*، به‌وقت نصب شب می‌سراید و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او پدهنی سَرگَم یعنی پا، دهانی، سا، ری، گا، ما، و کرۂ آواز پچلم و تصویرِ او بر این نمط است که زنی خوبصورت و لاغر اندام در مهاجرت یارِ خود خورد و خور را فراموش کرده و خفگی و آزردگی بر چهرۂ او پیدا شده و لباس مستعمل پوشیده هارِ گل شب مانده در گلو کرده در مهاجرت یار گریان نشسته. این تمام راگنی‌ها که مذکور شد از راگ *ہنڈول* بود. الحال بیان راگنی‌های راگ دیپک می‌کند. اوّل دیسی، دوم کامود، سیویم نت، چهارم کدارا، پنجم کانهرا. اوّل راگنیِ دیسی از دیپک در هنونت مت که به‌وقت دو پاس روز می‌سرایند و ذاتِ او گھاڈب یعنی شش سُر سَرگَم او کم دهنی سر یعنی گا، ما، دها، نی، سا، ری، و کرۂ آوازِ رکهب و تصویرِ او بر این نمط است که زنی جمیلهِ لباس سبز مشغول تماشائی باغ رست و مشتاقِ

او که کنایه از عاشق نسبت دارد دقّتش گردیده ستمهایی هم آغوش مضطرب بیقرار کشیدن می‌دارد. دویم راگنی کامود از راگ دیپک در هنونت مت. به‌وقت دو پاس [۲۷] روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او دهنی سَرگَم پا یعنی دها، نی، سا، ری، گا، ما، پا، و کرهٔ اوازِ دهیوت و تصویرِ او بر این نمط است که زن بر حسبِ حسن نازک اندام مانند گل چنپا و قدس مثل سر و صنوبر و *ساڑی* سرخ پوشیده و سینه‌بند سفید در برکرده مزین به‌زیور مرصّع در انتظار مشتاق خود نشسته.

سیویم راگنی **نٹ** از راگ دیپک در هنونت مت که به‌وقت نهم شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او سنی دها، پا مگری یعنی سا، نی، دها، پا، ما، گا، ری، و کرهٔ آواز کهرج و تصویرِ او بر این نمط است که زنی ملبس به‌لباس مردانه بر اسپ سوار و در دست شمشیر عریان آویزان.

چهارم راگنی کدارا از راگ دیپک از هنونت مت به‌وقت آخرِ مغرب می‌سرایند و ذاتِ او **اوڈب** و سَرگَم او نی سا گم ما یعنی نی، سا، گا، ما، پا، و کرهٔ او نکهاد و تصویرِ او مانند تصویر مهادیو می‌کشد چنانچه تصویرِ راگ بهیرون قبل از این مذکور شده امّا فرق میان این هردو این است که تصویرِ راگ بهیرون به‌صورت مرد و تصویرِ راگنی کدارا به‌صورت زن است و تصویرِ گاؤ رد آن هست و در این نیست.

پنجم راگنی کانهرا از راگ دیپک در هنونت مت که به‌وقت پاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او نی سَرگَم پدها یعنی نی، سا، ری، گا، ما، پا، دها و کرهٔ آوازِ نکهاد و تصویرِ او بر این نمط است که زنی ملبس به‌لباس مردانه از کافور کهور کرده یعنی از کافور بر پیشانی و بازو ساعد خطها کشیده و به‌دست راست شمشیر عریان گرفته بر خرطوم فیل

زخم می‌زند و از دست چپ دندان بریده فیل را گرفته و از روبه‌روی او یک نفر *بهاٹ* یعنی بادفروش استاده شده گیت یعنی اشعار در تعریف او می‌خواند.

احوالِ راگنی‌های راگ دیپک اختتام یافت. الحال [۲۸] بیان سریراگ که آن هم پنج راگنی می‌دارد یعنی پنج رن؛ اوّل مالسری، دویم باروا، سیویم دهاسری، چهارم بسنت، پنجم اساوری. اوّل راگنی مالسری به‌وقت دو پاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او سریکم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ماف پا، دها، نی، و کرۂ او کهرج و تصویرِ او بر این نمط است که زن سرخ و سفید رنگ لباس زعفرانی پوشیده در زیرِ درخت انبه باردار ایستاده از سکهیان و سهلیان یعنی دوستان هم سن خود در یمب و بازی و خوشطبعی مشغول شور و غوغا است می‌کند. دویم راگنی ماروا به‌وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او *گهاڈب* یعنی شش سر و سَرگَم او کم دهنی یعنی سا، پا، گاف ما، دها، نی، و کرۂ آوازِ کهرج و تصویر او بر این نمط است که زن خوش شکل ملیح و صالح در لباس زرّین طلائی پیراسته به‌زیور مکلّل آراسته و حمائل گل در گردن انداخته رجایی ملاقات یا منتظر نشسته انتظارِ یارِ خود می‌کشد و عزّت تمام به‌هر سو نگاه می‌کند و از بیقراری دل را قرار نیست. سیویم راگنی دهناسری که به‌وقت دو پاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او *گهاڈب* یعنی شش سُر و سَرگَم او سیاهی رک یعنی سا، پا، دها، نی، ری، گا، و کرۂ آوازِ کهرج و تصویرِ او بر این نمط است به‌صورت زن حسن لاغر اندام از مهاجرتِ یارِ خود بسیار ضعیف شده و لباس سرخ پوشیده در زیرِ درخت مولسری نشسته از درد فراق آتش مهاجرت در دل دارد و از خدای مطلوب نهایت غمگین و گریان است.

چهارم راگنی بسنت که به‌وقت یکپاس روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او سَرگَم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کرۂ اواز کهرج و تصویر بر این نمط است که زن جمیله و بر سریر طاؤس مکت نهاده و مکت در زبان هندی آن را می‌گویند که از [۲۹] پرهایی طاؤس کلاه می‌سازند اگر در تصویرش دیوتا بر سری نگارند و نیز از برگ تا گل یاسمین نغیه می‌کند و به‌وقت کتخدایی هندوان بر سر می‌نهند و یک دست مور یعنی گل انبه به‌دستِ دیگر برگ تنبول که آن را پان می‌گویند و حمائل گل در گردن و لباس سرخ پوشیده از استماع راگ محور است و تصویرش دیدتای بی‌ریش و بروت می‌نویسند.

پنجم راگنی اساروی که به‌وقت دوپهر روز برآمده می‌سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سَرگَم او دهنی سکم پا یعنی دها، نی، سا، ما، پا، و کرۂ آوازِ دهیوت و تصویرِ او بر این شکل است که زن ماسنام و کهور زعفرانی بر تمام بدن کشیده و لباس سفید در برکرده و حوره یعنی به‌قوله از سر مو بسته و حمائل مار مانند حمائل گل در گردن انداخته و چشم‌هاش سرخ و از برگ *تاڑستر* عورت کرده به‌کنارۂ آب دریا در یادِ مهادیو نشسته است.

احوالِ راگنی‌های سریراگ و هنونت مت مفصّل بیان نموده شد الحال راگنی‌های راگ میگھ این هم پنج راگنی دارد. اوّل تنک، دویم ملار، سیویم گوجری، چهارم بهوپالی، پنجم دلیکار. اوّل راگنی تنک به‌وقتِ شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن سَرگَم او سریگم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کرۂ آوازِ کهرج و تصویرِ او بر این روش است که عورت چنین از جدایی یارِ خود بی‌اختیار مانند سیماب بر پلنک زر بیقرار می‌غلطد و زنان هم سن گرداگردِ او نشسته به‌مصروف بداد او معالجۂ او هستند یکی برگِ گل نیلوفر

بر بسترش فرش می‌کند و یا فر رسانیده جهت دفع حرارت مهاجرت می‌دهد غرض تبریدهایی انواع و اقسام موافق حوصله و مقدور خود می‌کند لاکن حالتی که هست افاقه نمی‌کند و صورتی شادی در آیینه مراد جلوه نمی‌نماید.

دوهم راگنی مَلار که به‌وقت نیمِ شب و نیز [۳۰] به‌وقتِ ابر که بر آسمان نمودار شود می‌سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سَرگَم او دهنی ز کم یعنی دها، نی، ری، گا، ما، و کرهٔ آواز دهیوت و تصویرِ او بر این نمط است که زن خوبصورت صاحبه جمال در محبّتِ یارِ خود گرفتار در یادِ او نالان و زاری و روبه‌رویی او عورتی دیگر صاحبِ جمال نشسته بین می‌سراید بین نامِ ستار است که در خوش آوازی بر همه سازها تفوّق دارد و خود در باغ استاده منتظر رونق یار است تصویر راگنی ملار از راگ میگھ بر این می‌نگارند.

سوم راگنی گوجری که به‌وقت اوّل پاس روز می‌سرایند و ذات او گھاڈب یعنی شش سُر و سَرگَم رو پدهنی یعنی ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کرهٔ آواز بهت و تصویرِ او بر این نمط است که عورت خوبصورت لباس باندنوی سرخ و سفید پوشیده و باندنو آن را می‌گویند که بر پارچه یک تحریر رنگ سرخ و بک تحریر سفید کند آن را باندنو نام نهاده‌اند و سینه‌بند زرد در بر کرده و جواهر رنگارنگ پوشیده در خانهٔ خود نشسته است تصویرِ راگنی گوجری از راگ میگھ در هنونت مت بر این قسم نوشته شده‌اند.

چهارم بهوپالی به‌وقت اوّل پاس شب می‌سرایند و ذاتِ او اوڈب یعنی پنج سُر و سَرگَم او سکم دهنی یعنی سا، گا، ما، دها، نی، و کرهٔ آوازِ کهرج و تصویرِ او بر این نمط است که زن سرخ و سفید رنگ با بارِ خود باهم نشسته و ساری زعفرانی پوشیده و حمائل گل در گردن انداخته و کهور صندل بر تمام بدن کشیده و با یارِ خود مشغول لهو و لعب نشسته خنده بازی از

سهیلی یعنی رفیقان متّصلِ او نشسته تصویرِ راگنی بهوپالی از راگ میگهه در هنونت مت این است.

پنجم راگنی دیس که به‌وقت آخرِ شب می‌سرایند و ذاتِ او سمپورن و سَرگَم او سری کم پدهنی یعنی سا، ری، گا، ما، پا، دها، نی، و کرهٔ او از کهرج و تصویر روبه‌روی نمط است به‌صورت [۳۱] آن صاحبِ جمال و کهور از صندل بر تمام بدن کشیده و حمائل مروارید در گردن انداخته و زیورها نو تازه خاصرخواه بر سر و قامت سدا یا قیامت آراسته تار یار خود شبیه به‌سبب خسپیده از نهایت خوشدلی در سرِ باغ مشغول و مصروف است تصویر راگنی دیس کا که از راگ میگهه در هنونت مت بر این نمط ارقام نموده‌اند.

احوال شش راگ که هریک تعلّق به‌پنج راگنی می‌دارد بیان کرده شد این تمام را کهاؤ راگنی‌ها از هنونت مت احداث شده‌اند الحال احوال پُتر یعنی فرزندان می‌گویند.

راگهای مذکور که هریک هشت پتر یعنی هشت فرزند می‌دارد. مفصّل نامهایی آنها نگاشته می‌شود. اوّل راگ بهیرون هشت پتر می‌دارد؛ اوّل هرکه، دویم تلک، سویم وه، چهارم مادهو، پنجم مجسم، ششم پوریا، هفتم سوها، هشتم پلهنه، دویم راگ مالکوس و آن نیز هشت پتر یعنی هشت فرزند می‌دارد؛ اوّل چندرکه، دویم مارو، سیویم نند، چهارم برشس، پنجم میواله، ششم پرمل، هفتم کهوکر، هشتم بهنور. سیویم راگ *هنڈول*، این هم هشت پتر می‌دارد؛ اوّل چندر نیست، دویم منکل، سیویم پردهنی، چهارم آنند، پنجم سوبها، ششم لهباس، هفتم گورا، هشتم بنود. چهارم راگ دیپک، این نیز هشت پتر می‌دارد؛ اوّل کمل دویم، کسنهه، سویم کلنکنهه، چهارم کتل،

پنجم چنگ، ششم رام، هفتم بهمل، هشتم همال، پنجم شری راگ آن هم هشت پتر می‌دارد؛ اوّل کتاکر، دویم کهنیر، سویم سندهو، چهارم گونڈ پنجم بهاکر، ششم سکرا، هفتم مالو، هشتم بهیر. ششم راگ میگھ آن هم هشت پتر می‌دارد؛ اوّل کجدر، دویم نٹ نراین، سویم سنکرابهرن، چهارم کلیان، پنجم مال ندهر، ششم گندهار، هفتم سهانا، هشتم سازنگ.

این تمام احوال پتر یعنی فرزندِ شش راگ که هریک [۳۲] هشت متولّد گشته از هنونت من بهاری شده‌اند مفصّل ارقام نموده شده الحال احوال کهٹ رت، از هنونت مت در زبان هندی ارقام نموده خواهد می‌شود. کهٹ رت آن را می‌گویند که در تمام سال شش رت به‌معنی شش موسم مطابق شش جهت که مشرق و مغرب و جنوب و شمال و تحت وفوق باشد از آن جمله هریک جهت را دو ماه قرار داده موافق گردش آفتاب رت یعنی موسم نار نهاده‌اند.

موسم اوّل را مده رت می‌گویند که تعلّق به‌دو ماه دارد که در این دو ماه چیت و بیساک که آفتاب در برج حوت و حمل می‌باشد. موسم دویم که یکهم رت نام نهاده‌اند که نسبت به‌دو ماه دارد جهت و اسار که در این دو ماه آفتاب در برج ثور و حورا می‌باشد موسم سیویم را بر کهارت موسوم ساخته‌اند و آن تعلّق به‌دو ماه دارد و ساون و بهادون که در این دو ماه آفتاب در برج سدطان و اسد می‌باشد. موسم چهام را سردرت نام نهاده‌اند، آن تعلّق به‌دو ماه دارد. کنوار و کلتک که در این ماه افتاب در برج سنبله و میزان می‌نماید. موسم پنجم همنت رت نام نهاده‌اند و آن تعلّق به‌دو ماه دارد؛ رکن و پوس که در این دو ماه آفتاب در برج عقرب و قوس می‌باشد. موسم ششم سنسررت نام نهاده‌اند و آن تعلّق به‌دو ماه دارد؛ ماه رکن که در این ماه آفتاب در برج جسدی و دیو می‌باشد در میان شش رت یعنی کهٹ رت شش

راگهایی که قبل از این مذکور شد و راگنی و پتر و بهارجا آن را می‌سرایند، ان‌شاءالله تعالی کیفیّت آن بعد از این مذکور خواهد شد. در هریک رت یک راگ مع متعلّقات او سرایند معمول است.

احوالِ هنونت و آنچه به‌این تعلّق داشت از اوستاد آن اقوالِ کامل و گیت‌های معتبره معروض داشته که الله اعلم بالصَّواب. وصل دویم بیان کلناتھ مت و شش راگ و سی و شش راگنی پتر و بهارجا طریقِ آن این است. کلناتھ نام دیوتا است که او شش راگ را موافق هنونت مت قرار داده و فرق در میان هردو مت ظاهر کرده است مفصّل نگاشته می‌شود بر این نمط.

شش راگ کلناتھ؛ اوّل سریراگ، دویم نٹ راگ، سیویم بسنت راگ، چهارم پنچم راگ، پنجم بهیرون راگ، ششم میگھ راگ. تفصیل راگهای مذکور این است که سه راگ منجمله راگها هنونت مت مذکور یکی راگ [۳۳] بهیرون و دویم سریراگ و سیویم میگھ راگ گرفته به‌حالت اصلی به‌حال داشت و یک راگنی بسنت را که منجمله راگنی‌های هنونت مت است کلناتھ مذکور آن را راگ قرار داده و دو تبرکی منجسم دویم نٹ از هنونت مت گرفته آن را نیز نام نهاده به‌این نهج کلناتھ از مت خود شش راگ اختراج نموده است غرض اینکه تکرار فی مابین هردو مت در راگها به‌این روش نوشته‌اند. الحال تفصیل راگنی‌های کلناتھ مت بر این ترتیب است اگرچه در راگها هنونت مت هریک راگ را پنج راگنی متعلّق است و در میان کلناتھ مت هر یک راگ را شش راگنی مقرّر کرده بر این تفصیل.

اوّل سریراگ که به‌شش راگنی تعلّق دارد، در این نمط است. راگنی اوّل گوری راگنی، دویم کولاهل راگنی، سویم مالکوس راگنی، چهارم گندهار راگنی، پنجم ردرانی راگنی، ششم دهول. این شش راگنی‌ها متعلّق به‌سریراگ

در کلناتهٔ مت است. دویم راگ **نٹ** که به‌شش راگنی تعلّق دارد؛ راگنی اوّل، تککی راگنی دویم تروتی، راگنی سیویم راما، راگنی چهارم گندهار، راگنی پنجم سند ملاری، ششم راگنی پورپی. این تمام راگنی‌ها راگ **نٹ** از کلناتهٔ مت مقرّر شده. سیویم از راگ بسنت، شش راگنی قرار دارد. راگنی اوّل اندوتی، راگنی دویم **پٹ** منجری، راگنی سیویم ممکی، راگنی چهارم دهام کی، راگنی پنجم ***گونڈگری***، راگنی ششم دیساک. این شش راگنی تعلّق به‌راگ بسنت در کلناتهٔ مت دارد. چهار از راگ پنچم نیز شش راگنی قرار یافته است؛ راگنی اوّل اسنیهه [کی]، راگنی دویم نیرت، راگنی سیویم کوکب [کومب]، راگنی چهارم بیراری، راگنی پنجم ابهیری [آبهیری]، راگنی ششم سادیری. این ششم راگنی تعلّق به‌راگ پنچم می‌دارد. پنجم راگ بهیرون که شش راگنی تعلّق دارد. راگنی اوّل بهیروی، دویم بهاکهه، سیویم گُوجری، چهارم *کرناٹی*، پنجم رکت بنس، ششم بلاولی. این تمام شش راگنی تعلّق به‌راگ بهیرون در کلناتهٔ مت دارد. شش راگ میگهه که به‌شش راگنی متعلّق است؛ اوّل بنگالی، دویم دیو تیرتها، سیویم سوبدهر، چهارم کامود، پنجم دیوالی، ششم دهناسری. احوالِ تمامی راگها و راگنی‌های کلناتهٔ مت که کلناتهٔ مذکور [۳۴] رواج نموده است مفصّل ارقام یافت.

الحال کیفیّت پتر یعنی فرزند کلناتهٔ مذکور قرار داده است این نمط و هریک راگ را هشت پتر موافق طور راگهای هنونت مت احداث کرده چنانچه آن کماحقه نگاشته می‌شود کلناتهٔ مذکور از هنونت مت این سه پتر موقوف کرده و سه پتر از طرفِ خود داخل کرده اوّل سریراگ هشت پتر می‌دارد؛ اوّل بهاگرا، دویم ***گونڈ***، سیویم سنگرا و این سه پتر از طرف خود

داخل کرده؛ اوّل واگدا، دویم یلکر، سیویم کلیان و باقی را به‌حالتِ اصلی بازگذاشت و از راگ بهیرون که در هنونت مت است چهار پتر راگ مذکور یکی پنچم، دویم سوهوملا، سیویم پوریا، چهارم تلنگ موقوف کرده از طرفِ خود کلناتھ مذکور چهار پتر دینگر؛ اوّل للت، دویم بلاول، سیویم دیوساگ [دیوساگھ]، چهارم مالکوس در میان راگ مذکور داخل و باقی را به‌حالت اصلی باز داشت.

الحال بیان سریراگ میگھ نماید مفصّل نگاشه می‌شود که از هنونت مت سه پتر یکی سنکرو بهرت، دویم کلیان، سیویم نٹ نراین اینها موقوف کرده از طرفِ خود کلناتھ مذکور سه پتر دیگر کرده؛ اوّل ماروا [مالَوَ]، دویم جل بهرت، سیویم کدهارا در راگ میگھ کلناتھ داخل کرده باقی پتر را به‌حالتِ اصلی باز داشت.

این سه راگ هنونت مت مرقوم را مفصّل نگاشته می‌شود که از هنونت مت سه پتر که اوّل سریراگ، دویم بهیرون، سیویم میگھ را به‌این طور کلناتھ مذکور پتر قرار داده و باقی سه که اوّل آن بسنت راگ، دویم پنچم راگ و سیویم نٹ راگ را به‌این قسم مقرّر کرده است که مفصّل نگاشته‌ای شود.

کلناتھ مذکور در هنونت مت پتر بسنت راگ را که با پتر *ہنڈول* را که قرار یافته است سالم پتر *ہنڈول* راکرا، پتر بسنت راگ بدل نمود کلناتھ مذکور [۳۵] پتر پنجم راگ را از پتر راگ دیپک که در هنونت مت قرار یافته سالم پتر راگ دیپک را با پتر راگ پنچم قرار داد. کلناتھ مذکور پتر نٹ راگ از پتر راگ مالکوس که در هنونت مت است گرفته در پتر نٹ راگ مقرّر کرد. فرض تفاوت در هنونت و پتر که از کلناتھ مت جاری شده است مفصّل بیان

نموده اگر شبهی واقع شود از هنونت مت مقابله باید نمود چنانچه در میانِ آن پتر را مفصّل نگاشته‌ایم الغیب عندالله.

فصل سیویم در بیان شیومت و راگ و راگنی و پتر و بهارجا به‌این نمط ـ شیو نام دیوتاست او هم از مت خود شش راگ قرار داده. منجمله آن سه راگ از هنونت مت اوّل سریراگ دویم بهرون راگ سیویم میگه راگ گرفته است و از کلناتهمت سه راگ گرفته یکی پنچم راگ دویم سنت راگ سیویم نٹ راگ. احداث نموده جمله شش راگ شیو مذکور قرار داد و هر یک راگ را شش راگنی موافق کلناتهمت مقرّر کرد بر این نمط. اوّل سریراگ را شش راگنی در شیومت این است؛ اوّل ترون، دویم گوری، سیویم مالوی، چهارم بهادک، پنجم مادهو، ششم کدارا و این شش راگنی سریراگ در شیومت است. دویم راگ بهیرون را شش راگنی در شیومت این است؛ اوّل پهلی، دویم پوریا، سیویم گنکلی، چهارم گوجری، پنجم بنگال، ششم بهیروین. در این شش راگنی راگ میگه در شیومت این است نگاشته می‌شود. اوّل اساوری، دویم سورتهه، سیویم گندهار، چهارم بلهار، پنجم هرسنگار، ششم کونکنی. چهارم راگنی‌هایی را بسنت از شیومت این است؛ اوّل دیسی، دوم توڑی، سیویم دیوگری، چهارم للت، پنجم ہنڈول، ششم بیراری. این شش راگنی راگ بسنت در شیو مت است پنجم راگنی‌های راگ پنچم از شیومت این است اوّل مت است پنجم راگنی‌های راگ پنچم از شیومت این است اوّل [۳۶] بهوپالی، دویم بٹ منجری، سیویم کرناتی [کرناٹکی]، چهارم پڈہنس[1]، پنجم مالسری، ششم ببهاس. این شش راگنی راگ پنچم در شیومت است. ششم

---

۱. در نسخهٔ دیگر این به‌طور بڈمنس نیز ثبت است.

راگنی‌هایی راگ نٹ از شیو مت این است؛ اوّل ابهیری، دویم نایکی، سیویم نٹ حمر، چهارم کلیان، پنجم سارنگ، ششم کامودنی. این شش راگنی راگ نٹ در شیومت است.

آنچه راگنی با راگ‌های شیومت تعلّق داشت، مفصّل بیان کرده شد. الحال الحوال پترها که تعلّق از راگ‌های شیومت دارد بیان کرده می‌شود. پترهای که هنونت مت و کلناتھ مت در راگ‌های خود قرار داده‌اند شیو همان پترها را نیز قرار داده به‌حالت اصلی گذاشت امّا اندک فرق داد که پدمنینش و کلیان و سارنگ و ببهاس را هنونت مت و کلناتھ مت پتر نام نهاده‌اند در میان شیومت این چهار پتر مذکور را راگنی نام کرده و بعضی بر آن‌اند که ببهاس در میان هنونت مت راگنی است و در میان کلناتھ مت پتر.

این تمام پترهای راگ‌هایی شیومت مفصّل بیان کرده الغیب عندالله.

فصل چهارم در بیان هنونت مت راگ و راگنی و پتر و بهارجا مفصّل می‌نگارم. بهرت نام دیوتاست که او از مت خود راگ‌ها را موافق هنونت دیوتا قرار داده است از این سبب بیان آن نگاشته نشد چرا که او مفصّل بیان کرده است مگر ارقام نمودن حاجت ندارد او فرق در راگنی‌هاست و بیان‌وار نگاشته می‌شود تا مفهوم صاحب فهمان گردد. اوّل راگ بهیرون از بهرت مت به‌پنج راگنی است، اوّل پهلی، دویم للتا، سیوم بهیروی، چهارم ره ماد، پنجم بیراری.

دویم راگ مالکوس از بهرت مت پنج راگنی است؛ اوّل کنهباوتی، دویم نویادی، سیویم کوکب، چهارم دیاوتی، پنجم گوری. سیویم راگ ہنڈول آن هم در بهرت مت پنج راگنی است؛ اوّل دیواری، دویم اساوری، سیویم رامکلی، [۳۷] چهارم گنکلی، پنجم مالاوتی. چهارم راگ دیپ این هم در

بهرت مت پنج راگنی دارد؛ اوّل *گونڈ*، دویم کدهارا، سیویم گوجری، چهارم کورا، پنجم روارانی.

پنجم سریراگ این نیز در بهرت مت پنج راگنی دارد اوّل کافی دویم تهمری سیویم سندهوی چهارم بحیرا پنجم *سرہٹی* ششم راگ میگه این هم در بهرت مت پنج راگنی دارد؛ اوّل رت بلیهه، دویم سارنگ، سیویم دیسی، چهارم ملار، پنجم *کامبری*. این تمام راگنی‌های بهرت مت مفصّل نگاشته می‌شود ادا شد.

الحال احوال پترها که در هنونت مت موافق بر سه مت یعنی هنونت مت و شیو مت و کلناتهمت مذکور در هر راگ هشت پتر قرار داده‌اند در بهرت مت نیز موافق هر سه مت مذکور به‌حال داشته بهارجا ایراد نموده و احوال پتر و بهارجا یکجا نگاشته می‌شود تا به‌دریافت اقرب باشد. اوّل راگ بهیرون در بهرت مت هشت پتر دارد؛ اوّل دیوساکهه، دویم مادهو، سیویم هرکُهه، چهارم پنچم، پنجم للت، ششم ببهاس، هفتم بنگال، هشتم بلاول. این هشت پتر راگ بیرون در بهرت مت مقرّر است که و نیز راگ بهیرون در بهرت مت هشت بهارجا؛ اوّل سوهو، دویم بلاولی، سیویم سورتی، چهارم بهل گوجری، پنجم گندهار، ششم اندای[1]، هفتم پٹ منجری، هشتم میروی [میواری]. این تمام هشت بهارجا راگ بهیرون بهرت مت تعلّق دارد. دویم راگ مالکوس را در بهرت مت هشت پتر است؛ اوّل سده، دویم مکر، سیویم، گندهار، چهارم سکت بلیه، پنجم کلوده، ششم شهانه، هفتم تری چهن، هشتم مالی گورا. این هشت پتر راگ مالکوس در بهرت مت بیان کرده شد. راگ مالکوس نیز

---

۱. اندیالی یعنی آندهرا.

هشت بهارجا دارد؛ اوّل سکرائی، دویم کامودنی، سویم درگا، چهارم بیم بلاسی، پنجم ملار، ششم مالسری، هفتم دهناسری، هشتم منت میری. این هشت بهارجای [۳۸] راگ مالکوس در بهرت مت متعلّق است. سیویم راگ *هنڈول* در بهرت مت هشت پتر می‌دارند؛ اوّل دهول، دویم لنک دهن، سیویم مالوا، چهارم مادو، پنجم کسل، ششم بسنت، هفتم بکهار، هشتم ناکدین. این تمام پترهای راگ *هنڈول* در بهرت مت معیّن است. راگ *هنڈول* در بهرت مت هشت بهارجا می‌دارد؛ اوّل ماروتی، دویم لیلاوتی، سیویم حسینی، چهارم سرستی، پنجم نزون، ششم کهروی، هفتم پورپی، هشتم دیوگری. این هشت بهارجای راگ *هنڈول* در بهرت مت مقرّر است.

چهارم راگ دیپک در بهرت مت هشت پتر می‌دارد. چهارم راگ دیپک در بهرت مت هشت پتر می‌دارد؛ اوّل کسم، دویم تکرس، سیویم منگلا، چهارم *نٹ*، نراین پنجم، *منگلاشٹک*، ششم بهاگرا، هفتم ارانا، هشتم پهردهیوت بهارجای راگ *هنڈول* در بهرت مت مقرّر است.

در بهرت مت هشت پتر می‌دارد؛ اوّل گسم، دویم مالکوس، سیویم منگلار، چهارم *نٹ* نراین، پنجم *منگلاشٹک*، ششم بهاگرا، هفتم *اڑانا*، هشتم بهردهیوت. این هشت نیز راگ دیپک است.

راگ دیپک در بهرت مت هشت بهارجا می‌دارد؛ اوّل جیجونتی دویم ابهیری سیویم بهوپالی چهارم حجسر پنجم منکل گجری ششم مل گوجری هفتم یمن هشتم منوهر. این تمام بهارجای راگ دیپک است. پنجم سریراگ در بهرت هشت پتر می‌دارد. اوّل سری رُدن دویم راگیسری سیویم کولامل چهارم ساونت پنجم دیسکار ششم سنکرون هفتم پدهنش هشتم *کھٹ* راگ.

این تمام پترهای سریراگ در بهرت مت است. سریراگ در بهرت مت هشت بهارجا می‌دارد؛ اوّل موسی، دویم بچیا، سیویم دهناجی، چهارم کلسه، پنجم سرد، ششم کهم، هفتم سریراگ، هشتم سرستی. این تمام بهارجای سریراگ در بهرت مت است.

ششم میگه راگ در بهرت مت هشت پتر می‌دارد؛ اوّل پوریا، دویم کانهرا، [۳۹] سیویم للت، چهارم سنکرابهرن، پنجم استبهه، ششم شهانا، هفتم ناگیسری، هشتم کلار. این تمام پترهای راگ میگه در بهرت مت است.

راگ میگه در بهرت مت هشت بهارجا دارد؛ اوّل پٹ منجری، دویم بهاری، سیویم پرچ، چهارم سده نات، پنجم چنپه، ششم کدم نات، هفتم کرمات، هشتم کاوری. این تمام احوال بهرت مت شش راگ و سی راگنی چهل و هشت و پتر و چهل و هشت بهارجا یعنی پترها آنچا که با همه استاد آن کامل به‌این ضعیف‌العباد رسیده بود به‌تفصیل ارقام شد و احوال چهارمت دیوتا به‌تفصیل بیان کرده شد الغیب عندالله.

فائدهٔ دوازدهم در بیان سده و سالنگ و سنکیرن آنچه که راگ‌ها و راگنی‌ها در میان آن باشد مفصّل ارقام می‌نماید این است:

سده و سالنگ و سنکیرن این هر سه قسم را علیحده علیحده نگاشته می‌شود تا ذهن‌نشین صاحبان این فن گردد. بعضی بر آن است که همه شش راگ که در مت‌ها مذکور است آن را سده می‌گویند و راگنی‌ها و پترها را سنکیرن این ضعیف‌العباد از اقوال استادان قدیم دستاویز نموده به‌تفصیل می‌نگارند. مقوله بعضی کسان چنان است. دو راگ با چهار راگ یا از راگنی‌های دیگر ملحق چیزی صورت بسته شود آن را نام یک راگنی مقرّر کرده آن راگنی را سالنک نام نهاده‌اند. قول بعضی اشخاص که همه شش راگ

مذکور را سنکیرن می‌گویند مگر راگ مالکوس و راگ دیپک که با دیگر ملحق است سده نام کرده یعنی بعضی این هردو راگ مذکور سنکیرن می‌دانند. بعضی بر آن‌اند که کان را سارنگ گوجری نٹ ملار توڑی کوری این هم سده است و اعتقاد بعضی کسان این است که دیسکار و ببهاس، للت، دیوا، بلاول، میگھ، سورٹھا، دهناسری کورا و سریراگ و دیپگ بیک راگ کافی کدارا این تمام سالنگ‌اند باقی همه راگ و راگنی را سنکیرن می‌شمارند. الحال [۴۰] بیان سنکیرن و آن به‌دو وجه است؛ وجهٔ اوّل سنکیرن آن است که با راگ یا راگنی آن قدر ملحق به‌راگ دیگر شود که هرگز به‌خیال نگذرد که دو راگ باهم شده ملحق‌اند دومی در صورت آنها پیدا نگردد. وجهٔ دویم سنکیرن آن است که یک راگ با راگ دیگر ملحق کند یا سالم راگ یا نیمی از راگ یا حصّهٔ چهارم راگ یا حصّهٔ هشتم راگ یا فقط یک حرف راگ مثل راگنی پوریا در دهناسری ملحق باشد. در این علم قاعده کلّی است که حرف اوّل راگ را به‌آخر حرف راگ می‌گیرند و حرف آخر راگ را در اوّل راگ می‌گیرند مانند راگنی پوریا در دهناسری است. خواه راگ باشد و راگنی. بعضی بر آن‌اند که هرچه در ابتدای راگ و راگنی رونماید آن را موافق راگ نام می‌نهند و نیز وجهٔ دویم سنکیرن این است که نگاشته شود.

الحال سنکیرن راگ و راگنی‌ها را باهم اتّفاق کرده می‌سرایند و نام می‌نهند مفصّل بیان کرده می‌شود. باگیسری پوریا مده مادهو ملحق کرده، سده نات نام کردند که آن را نٹ ملحق نموده، کهتر نات نام نهاده‌اند کداراونت ملحق کرده، کدارنات نام کرده‌اند. وهری ونت ملحق کرده، وهرنات نام نهاده‌اند. کامود و نٹ ملحق کرده، کامودنات نام نهاده‌اند و سارنگ ونٹ را ملحق کرده، سارنگ نات نام نهاده‌اند. ملهارونت را ملحق

کرده، ملهارنات نام کرده‌اند. کلیان *ونٹ* را اتّفاق داده کلیان نات نام ساخته‌اند. کوکب و بلاول و پورپی و کدارا باهم ملحق نموده وجهن نات نام نهاده‌اند و سنکرابهرن. دیده ناد و لنک دهن و بلاول را ملحق کرده، *نٹ* نراین نام نهاده‌اند.

و دهناسری و دهوا و کانهرا [*کانہڑا*] واهری و کدارا و سده و بده ناد را اتّفاق داده کدم نات موسوم ساخته‌اند. بعضی در کدم نات به‌جای دهناسری باگیسری می‌سرایند و بعضی در کدم نات و جای [۴۱] اهری راگنی اهیرنات می‌آرند و قول به‌همه ساتره بر آن است که کدم نات را یلدیو که به‌نام دیو می‌بود سراینده است و بکهار و پوریا و *توڑی* را ملحق نموده، راج نراین *نٹ* نام نهاده‌اند و *گونڈ* و بلال را ملحق کرده، کامود نام کرده‌اند و کامود و سده را ملحق کرده، سده کامود نام کرده‌اند. ایمن و کامود را ملحق کرده، کلیان کامود نام نهاده‌اند. بعضی این کلیان کامود را کلیان نیود موسوم ساخته‌اند و کدارا و کامود را ملحق کرده، کامود نام ساخته‌اند. بعضی بر آن‌اند که کدارا و سده کامود؛ این هر سه ملحلق کرده، ساونت کامود نام کرده‌اند. بعضی می‌گویند وقتی که ساونت از کامود ملحق شود، آن را ساونت کامود می‌گویند و *کھٹ* و کامود را ملحق کرده، تلک کامود نام کرده و دهناسری و کانهرا را ملحق کرده، ماگیسری نام کرده. پهردوست یعنی فرودست و کانهرا را ملحق کرده، شهانا نام کرده‌اند. ملهار و کانهرا را ملحق کرده، رانه نام کرده‌اند. دهولسری و *ٹنک* و *منگلاشٹک* و کانهرا را ملحق کرده، پورنا نام کرده‌اند. تنک و کامود *گونڈ* را ملحق کرده، سده کلیان نام نهاده‌اند که آرا و ایمن و سده کلیان

را ملحق کرده، همیر[1] نام نهاده‌اند و راگنی همیر را در ابتدای کوری ناتهه نام شخصی بود، سراینده است. کدارا و بلاول و سده را ملحق کرده، ایمن نام کرده‌اند. کدارا و همیر را ملحق کرده، کهیم کلیان نام کرده‌اند. بعضی می‌گویند که کهیم کلیان از کانهرا آمیزش و سرستی و سده کلیان صورت می‌گردد. چیت سدی و سده و کلیان را ملحق کرده، منت کلیان نام کرده‌اند. تورمای و سنکرابهرن و کدارا و مده ماد و سرستی را ملحق کرده، مالسری نام نهاده‌اند. دهول و بیراری و دیسکار را ملحق کرده، چت‌سری نام کرده‌اند و بلاول و چت‌سری را ملحق کرده، دهول سری نام نهاده‌اند و اساوری و توڑی و شیام و بهلی و گندهار را ملحق کرده، *کهٹ* راگ نام نموده‌اند و از گندهار سوراشنک پیدا شد و بنگال و پنچم و بهیروی را ملحق کرده، گوجری نام کرده‌اند. [۴۲] و گوجری و اساوری را ملحق کرده، *گونڈ* کلی نام نموده‌اند. راگنی *گونڈ* کلی اوّل کوری ناتهه می‌سراینده و سوراشنک و دهناسری را ملحق کرده، کنبهاری نام کرده‌اند. راگنی کنبهاری را در ابتدا گنیش دیوتا سراینده است و ملهار و سده کلیان و مالسری را ملحق کرده، مده ماده نام نهاده‌اند. ونت نراین و سنکرابهرن و سده را ملحق کرده، سرستی نام کرده‌اند و ماروا و ردرانی وجنتی و درکاد و دهناسری را ملحق کرده، رهش نام نموده‌اند. بهاری و کدارا را ملحق کرده، لنک دهن نام کرده‌اند. راگنی لنک دهن را در ابتدا هنونت دیوتا سراینده است. کنکری و رامکلی و گندهار و گوجری و پورپی را ملحق کرده، سلت الیه نام نموده‌اند. کداری و بلاول را ملحق کرده، سنکرابهرن نام نموده‌اند. این سنکرابهرن را مهادیو

---

۱. اصل: «حمیر» دارد؛ در همهٔ جا از «همیر» اصلاح شده است.

سراینده است. سندهلاکی و اساوری و دیوگری و بهیرون را ملحق کرده، گندهار نام نهاده‌اند. پورپی و شیام و کوری را ملحق کرده، فردومت نام نهاده‌اند و فردومت راجورت امیرخسرو علیه الرّحمٰن سراینده‌اند. ماروا و دهول و دهناسری و *کٹہاری* را ملحق کرده، پٹ منجری نام نهاده‌اند. سنکرابهرن و سده و ملار و کانهرا را ملحق کرده، دیوساکه نام مرسوم کرده. بلاول و کورسارنک را ملحق کرده، بلاوی نام نهاده‌اند. بعضی به‌جای کورسارنگ فقط سارنگ شریک کرده، بلاوی نام نهاده‌اند. سوراشنک و کوری ملحق کرده، کامودنی نام نهاده‌اند. بعضی بر آن‌اند که کامودنی از سکهرائی و سورتهی ظهور می‌یابد. مارو و دهول و دهناسری و کدارا ملحق کرده، *کھٹ* نک نام نهاده‌اند. دیوگری و *گونڈ* و پورپی را ملحق کرده، پارْوَتی نام نهاده‌اند. سده و مالسری و ملار را ملحق کرده، سهاوتی نام نهاده‌اند و *کھٹ* راگ و اساوری و دیسی را ملحق کرده، گندهار نام نهاده‌اند و دیسکار و *توڑی* و تروهان را ملحق کرده، بیراری نام نهاده‌اند. کدارا و ماروا و سرستی را ملحق کرده، بهاگرا نام ساخته‌اند. دیسکار و چت‌سری و للت را ملحق کرده، [۴۳] لیلاوتی نام نموده‌اند. ماروا و ترون و کوری را ملحق کرده، منوهر نام نموده‌اند و بعضی بر آن‌اند که ماروا و ترون و بهاری را ملحق کرده، منوهر نام نموده‌اند. سریراگ و کانهرا و بهیرون را ملحق کرده، تنک نام نموده‌اند. ملار و کدارا و سوها را ملحق کرده، ناک دهن نام نموده‌اند. کلیان و دیسکار و گوجری و شیام را ملحق کرده، بهیروی نام نموده‌اند و سنکرابهرن و *اڑانا* و سورتهی را ملحق کرده، هنسْ منگل نام کرده‌اند. مالوا و سریراگ و منوهر ملحق کرده، راج هنس نام نموده‌اند. راج هنس با بهرت یعنی نارد سراینده

است و مالسری و سده و سریراگ و بهیم بلاسی و پیک را ملحق نموده، سری سموده نام ساخته‌اند. *توڈی* و *کهٹ* راگ را ملحق کرده، دیسی نام نموده‌اند. دهولسری و *گونڈ* ملحق کرده، هنسی نام نموده‌اند. پوربی و سارنگ و سده ملحق کرده، دیوگری نام نهاده‌اند. دیوگری را دیوتا سراینده‌اند. والله اعلم بالصّواب.

سریراگ و مالسری و سنکرابهرن را ملحق کرده، کولاهل نام نهاده‌اند. بلاول و پورپی و کدارا و دیوگری و مادهورا ملحق کرده، کوکب نام نهاده‌اند. کنبهاری و مالسری و سرستی را ملحق کرده، دیواری نام نموده‌اند. للت و رامکلی را ملحق کرده، گوجری نام کرده [و] گوجری و رامکلی شیام و گندهار و منگلا را ملحق کرده، منگل نام نهاده‌اند. بعضی بر آن‌اند که به‌جای *منگلاشٹک* راگنی بهلی می‌سراینده. رامکلی و شیام و گندهار و گوجری را ملحق کرده، مال گوجری نام نهاده‌اند. سری رُدن و رجنی کوری و بیراری را ملحق کرده، بچترا نام نهاده‌اند. دیسکار و کوری و پورپی را ملحق کرده، تردن نام نهاده‌اند. بعضی به‌جای پوری و للت و اشتمی را سرایند. *نٹ* نراین و *اڑانا* و بلاولی و کانهرا مشتق می‌شود. در بعضی کلای کورایی نام کرده‌اند و بعضی سکهرایی نام نهاده‌اند. دیدس نرتنک و کوری را ملحق کرده، سریراگ نام نهاده و کوکب و پورپی و بلاول را ملحق کرده، کدار نام نهاده‌اند. [۴۴] لیلاوتی و للت و پنچم و پوریا و بهیرون را ملحق کرده، *هنڈول* نام ساخته‌اند. کلیان و کامود و ساونت و بسنت را ملحق نموده، میگھ نام نهاده‌اند. دیوگری و *نٹ* و ملهار و سارنگ و بلاول را ملحق کرده، بسنت نام نهاده‌اند و سورتهه و لنک دهن و بلاول را ملحق کرده، سنکردن نام نهاده‌اند. *هنڈول* و سده و

کانهرا و پورنی را ملحق کرده، بهیرون نام نهاده‌اند. دیسکار و بنگال و رامکلی و گوجری را ملحق کرده، بهل گوجری نام نهاده‌اند. بیراری و للت و سده و سارنگ و پنچم و بلاول را و بهیروین را ملحق کرده، ...[1] نام کرده‌اند بعضی بر آن‌اند که سده و شیام را باهم نموده، بهیروین می‌سرایند. رامکلی و گوجری و دیسکار و بنگال و پنچم را ملحق کرده، بهیلی نام نهاده‌اند. بعضی به‌جای بنگال تنک رای سراینده. دیسی و ببهاس و پنچم را ملحق کرده، للت نام کرده‌اند و بعضی بر آن‌اند که دیوساکهه در بنگالی و دهول و ببهاس را شامل کرده، للت سراینده. سده و ملهار و بلاول و نٹ نراین را ملحق کرده، مادهو نام کرده. کلیان و کدارا ملحق کرده، بلاول نام کرده‌اند. دهناسری و ماروا و *کوڑی* و للت را ملحق کرده، بنگال نام کرده‌اند و بعضی سرایند که بیراری و *گونڈ* و گوجری را ملحق نموده، بنگالی سراینده‌اند و بلاول و گوجری و اساوری را ملحق کرده، ببهاس نام نهاده‌اند و للت و بسنت را ملحق کرده، پنچم نام کرده‌اند و بعضی بر آن‌اند که گندهار و منوهر و *ہنڈول* ملحق کرده، پنچم نام کرده‌اند[2]. مالسری و بلاول و ببهاس را ملحق کرده، سوهو نام کرده‌اند. بعضی به‌جای ببهاس، سده سراینده‌اند. بعضی ناگیسری سراینده‌اند. گوجری و پنچم و بهیروین و گندهار و بنگال را ملحق کرده، سورتهه نام نهاده‌اند. ساوری و گوجری و سورتهه را ملحق کرده، جیجونتی نام کرده‌اند. بر آن‌اند که [۴۵] جیجونتی و پنچم و *کهٹ* و ماروا و سارنگ و سادنی را باهم ملحق نموده، *ہنڈول* نام کرده‌اند. ساوری و دهناسری و *کهٹ*

---

۱. اینجا کرم خوردگی دارد.

۲. اصل: «و بعضی بر آن‌اند که گندهار و منوهر و *ہنڈول* ملحق کرده، پنچم نام کرده‌اند» تکراری دارد.

راگ را ملحق کرده، *توڈی* نام نموده‌اند. بعضی می‌گویند که از للت و دهناسری و هولسری *توڈی* پیدا می‌شود. مالسری و بلهار را ملحق کرده، کهادی نامیده‌اند. کوری و سورتهه را باهم ملحق نموده، تربچن موسوم ساخته‌اند. مالسری و لیلاوتی و کوری و سارنگ را ملحق کرده، درکا نام کرده‌اند. پنچم و کامود و سده و نت و همیر را باهم ملحق نموده، مالاوتی نام نهاده‌اند. کوری و پرج و سورتهه را ملحق کرده، مارو نام نهاده‌اند و فردوست و دچهن را ملحق نموده، بکهار نام نهاده. ساونت و للت و پوریا ملحق کرده، جنتی نام کرده‌اند. مانوا و کورا را ملحق کرده، پوری نام نهاده‌اند. بعضی می‌گویند که از کوری و *گونڈ* و دیوگری پورپی پیدا می‌شود. للتا و لیلاوتی و وجنتی و پنچم را ملحق کرده، ردرانی نام نهاده‌اند. کدارا و کامود و *نٹ* و ماگیسری و *گونڈ* و دهناسری و ملهار و بلاول را ملحق کرده، دیپک نام نهاده‌اند. باگیسری و *گونڈ* و دهناسری و ملهار و بلاول را ملحق کرده، *نٹ* نام نهاده‌اند.

چت‌سری و کانهرا و کدارا و کلیان را ملحق کرده، *منگلاشٹک* نام نهاده‌اند بعضی می‌گویند که *منگلاشٹک* ارشنام و جیجونتی و سورتهه و دهولسری و بلاول پیدا می‌شود. *گونڈ* و کلیان را ملحق کرده، بهوپالی نام نهاده‌اند و سنکرابهرن و کوری را ملحق کرده، *بھڑی* نام نهاده‌اند. مالوا و ایمن و سورتهه را ملحق کرده، *سرہٹی* نام نهاده‌اند. سارنگ و بلهار را ملحق کرده، *ساونٹ* نام نهاده‌اند. بهیرون و کوری و کدارا و دیوگری و گندهار و سندهو و دهناسری و کانهرا و اساوری را ملحق کرده، راگیسری نام کرده‌اند. *توڈی* و کنبهاری و پوریا را ملحق کرده، بچیا نام نهاده‌اند. *توڈی* و ببهاس و شهانا را [۴۶] ملحق

کرده، دهناجی نام نهادهاند. دهناسری و سرستی را ملحق کرده، کهٹ نام نهادهاند. موهار و سده را ملحق کرده، سرد بهیرون نام نهادهاند کانهرا و سرستی و کلیان را ملحق کرده، کهسیم نام نهادهاند. للت و پنچم و تلک و سوهار را ملحق کرده، سریکها نام کردهاند. سارنگ و سورتهه و بلاول را ملحق کرده، ملار نام نهادهاند. بعضی بر آناند که از نٹ و سارنگ و میگھ و پیدا میشود دیوگری و ملهار و نٹ را ملحق کرده، سارنگ نام نهادهاند بعضی میگویند که از ماروا و ملهار و سارنگ پیدا میشود و سارنگ و بهیرون و للت و پنچم را ملحق کرده، رت بلیه نام نهادهاند. کوری و نٹ و ترون را ملحق کرده، کورا نام نهادهاند. بلاول و کانهراونت و ملار را ملحق کرده، کلایر نام نهادهاند. مالسری رسده و ملهار را ملحق کرده، آستهه نام نهادهاند. سرستی و برج و سورتهه را ملحق کرده، دیسکار نام کردهاند. و پنچم و للت و ببهاس و گوجری را ملحق کرده، کرنات نام کردهاند. ماڑ و بهاگرا و نٹ را ملحق کرده، کادوتی نام کرده کردهاند مارو و سنکرابهرن را ملحق کرده، بهاری نام نهادهاند. سارنگ و سورتهه و بلاول و ملهار را ملحق کرده، مانجه نام نهادهاند. دساسری و مارو و گندهار را ملحق کرده، برج نام نهادهاند و بعضی بر آناند که از ماورا و توڈی و اساوری پرچ پیدا میشود منجری و مالسری و نٹ را ملحق کرده، ناٹ نام نهادهاند. گنکلی دوبس و توڈی و للت و اساوری و دیسکار و گوجری را ملحق کرده، گنکلی نام نهادهاند. نراین و چتسری و سنکرابهرن را ملحق کرده، ترپتی نامند. دیوگری و پورپی و کوری و گونڈ را ملحق کرده، ... مارو و کدارا چتسری و سریراگ را ملحق کرده، کهٹ نام نهادهاند. مادهو و نٹ نراین و ملهار و سده و همیر دیده ماورا

ملحق کرده، مدمتهن نام نهاده‌اند و استادان این فن [۴۷] و کاملان این هنر چنان بیان نموده‌اند که این راگنی مدمتهن راکش دیوتا سراینده است للت و بسنت و *هنڈول* و دیسکار را ملحق کرده، کرم پنچم نام نهاده‌اند. پدهنس و سندهوی را ملحق کرده، شیورنی نام نهاده‌اند. اساوری و اهری را ملحق کرده، سندهوی نام کرده‌اند. للت و کانهرا و دیوساک و سریراگ را ملحق کرده، بردا نام نهاده‌اند. للت و کانهرا سوهار ملحق کرده، کلایر نام کرده‌اند. دیپک و سرستی را ملحق کرده، ماوتی نام نهاده‌اند. دهناسری، و *توڈی* را ملحق کرده، جینتی نام نهاده‌اند کورا و سارنگ را ملحق کرده، کورسارنگ نام کرده‌اند. بعضی بر آن‌اند که از کوری و سارنگ کورسارنگ نام پیدا می‌شود. کوری و جینتی و کنبهاوتی و چت‌سری و تنک و بیراری را ملحق کرده، کابیر نام نهاده‌اند. المنّت الله آنچه از استادان قدیم احوال سنکیرن این همه راگ و راگنی و پتر و بهارجا و طوری که ملحق نموده، بیان کرده‌اند از کتب‌های معتبره با دانش این احقر رسیده بود مفصّل ارقام نمود والله اعلام بالصّواب.

فائدهٔ دوازدهم مشتمل بر احوال دوازده مقام حضرت امیرخسرو قدّس‌سرّه. حضرت امیر خسرو قدّس الله سرّه از طرف خود دوازده مقام بنا کرده نام نهاده؛ اوّل مجیر، دویم سازگری، سیویم یمن، چهارم عشاق، پنجم موافق، ششم غنم، هفتم زیلف، هشتم فرغنه [فرغانه]، نهم سرپرده، دهم باخرز، یازدهم فرودست، دوازدهم صنم که این دوازده مقام از راگ‌ها و راگنی‌ها هندی ملحق‌اند. مفصّل ارقام نمایم تا ذهن‌نشین خواص و عام گردد.

اوّل مجیر، از غارا اخذ نموده؛ بعضی می‌گویند که از *توڈی* و عراق می‌شود و عراق مقام [موسیقی] فارسی است. [۴۸] دویم سازگری از آمیزش پوربی و کورا و گنکلی پیدا می‌شود و بعضی به‌جای پوربی ببهاس گفته‌اند. سیویم

یمن از *هنڈول* استنباط کرده‌اند؛ بعضی می‌گویند که از آمیزش ایمن می‌شود. چهارم عشاق از آمیزش سارنگ و بسنت پیدا می‌شود. پنجم موافق که از *توڈی* و مالسری و دوگاه حسینی پیدا می‌شود. ششم غنیم که قدری از پوربی فرق کرده‌اند. هفتم زیلف که قدری در میان *کهٹ* راگ فرق کرده‌اند. هشتم فرغنه که از گنکلی و کوری مشق نموده. نهم سرپرده که از کورسانگ پیدا می‌شود. دهم باخرز که از دیسکار پیدا می‌شود. یازدهم فردوست از کانهرا و پوربی و کوری و شیام پیدا می‌شود. دوازدهم صنم که از کلیان پیدا می‌شود این دوازده مقام امیرخسرو و قدّس الله سرّه‌العزیز آنچه که به‌این احقر از روی سند رسیده بود مفصّل بیان نمود. الغیب عندالله تعالی.

فایدهٔ سیزدهم که سلطان شرقی چیزی به‌طور راگ ساخته است در آن مشتمل است دوازده شیام، چهار *توڈی*. اوّل احوال دوازده شیام می‌نگارند تا بفهم آید. اوّل کورشیام، دویم بلهارشیام، سیویم بهوپالی شیام، چهارم کنهر شیام، پنجم سوهو شیام، ششم بسنت شیام، هفتم بیراری شیام، هفتم کردی شیام، نهم *گونڈ* شیام. این تمام راگنی‌ها را که مرقوم گردید با راگنی شیام ملحق کرده، دوازده شیام نام نهاده و چهار *توڈی* بر این نمط است. اوّل چول *پوڈی توڈی*، دویم راما *توڈی*، سیویم رسولی *توڈی*، چهارم بهلمی *توڈی*، پنجم *توڈی توڈی*.

اوّل چونکه از مالسری مشتق نموده. دویم راما *توڈی* که از رامکلی و مالسری مشتق نموده‌اند. سیویم رسولی *توڈی* که از کدار ملتانی و دهناسری اخذ کرده‌اند. چهارم *بهیلمی توڈی* که [۴۹] از ناگیسری اخذ نموده است. غرض پادشاه سلطان شرقی است. تمام دوازده شیام و چهار *توڈی* ساخته است.

فایدهٔ چهاردهم مشتمل بر احوال راگنی‌های شیخ بهاءالدّین زکریا ملتانی قدّس الله سرّه. شیخ موصوف دو راگنی از طرف خود اختراع نموده. یکی ملتانی، دویم پوریا دهناسری. اوّل ملتانی دهناسری و توڑی و مالسری این هر سه را ملحق کرده، ملتانی نام نهاده‌اند. دویم پوریا دهناسری در میان نایکی دهناسری و پوریا داخل کرده، پوریا دهناسری نام نهاده‌اند و راگنی شیخ موصوف به‌این طور است.

فایدهٔ پانزدهم مشتمل بر راگنی‌هائی نایک بخشو نایک مذکور سه راگنی از طرف خود اختراع نموده. اوّل بهادری توڑی، دویم نایکی، سیوم نایکی کلیان، چهارم توڑی دیسکار را آمیز کرده بهادری توڑی نام نهاده و آن را که به‌نام سلطان بهادر گجراتی موسوم نمود. دویم در میان کانهرا و شیام و کهماج آمیز کرده، نایکی نام نهاده. سیویم کانهرا و کلیان را آمیز کرده، نایکی کلیان نام کرد. غرض سه راگنی نایک بخشو این است.

فایدهٔ شانزدهم مشتمل بر دو راگنی میان تان سین عرف شیخ حسین مغفور اللّهم اغفر و اسکنه. شیخ حسین مذکور دو راگنی از طرف خود ساخته؛ یکی درباری کانهرا، دویم جوگیا اساوری. اوّل در میان کانهرا ملهار آمیز کرده، درباری کانهرا نام نهاده. دویم در میان اساوری دیو گندهار را آمیز نموده. جوگیا اساوری نام کرد. غرض این دو راگنی از میان موصوف است.

فایدهٔ هفدهم مشتمل بر دوازده مقام فارسی که مغنیان ولایت و بعضی مغل‌های سرایند آنهم بر این نمط است. اوّل مقام رهاوی، دویم [۵۰] مقام حسینی، سیوم مقام راست، چهارم مقام حجاز، پنجم مقام بزرگ، ششم مقام کوچک، هفتم مقام عراق، هشتم اصفهان، نهم مقام نوا، دهم مقام عشاق، یازدهم مقام زنگوله، دوازدهم مقام نوسلک.

فایدهٔ سرایندن مقام‌های ولایت به‌این طور که این مقام را دو شعبه مقرّر است؛ شعبه به‌طور راگنی می‌شود و ترکیب برخواستن شعبه این است.

شعبهٔ اوّل از بسنت برخواستن تابه بلند است که آن را نشید می‌گویند، شعبهٔ دوم از بلندی به‌پایین آمدن، غرض این قدر هریک مقام را دو شعبه مقرّر است. به‌این طور اوّل مقام ڈھاڈی دو شعبه دارد؛ شعبهٔ اوّل نوروز عرب که آن شش سُر می‌دارد. شعبهٔ دویم نوروز عجم آنهم شش سُر می‌دارد. دویم مقام حسینی آنهم دو شعبه می‌دارد؛ شعبهٔ اوّل دوگاه و آن را دو سُر است، شعبهٔ دویم مجرو آن هشت سُر می‌دارد. سیویم مقام راست او را نیز دو شعبه است؛ شعبهٔ اوّل مرفع و آن را هشت سُر است. شعبهٔ دویم پنجگاه که پنج سُر می‌دارد. چهارم مقام حجاز آن با دو شعبه راست؛ شعبهٔ اوّل سه گاه که آن سه سُر می‌دارد. شعبهٔ دویم حصار و آن هشت سُر می‌دارد. پنجم مقام بزرگ و آن را دو شعبه است؛ شعبهٔ اوّل جایون و آن را چهار سُر است. شعبهٔ دویم نهضت و آن را هشت سُر است. ششم مقام کوچکه و آن دو شعبه می‌دارد. شعبهٔ اوّل رکب و آن سه سُر می‌دارد. شعبهٔ دویم تباری و آن پنج سُر می‌دارد. هفتم مقام عراق است و آن دو شعبه می‌دارد؛ شعبهٔ اوّل رین محالف و آن را نیز روئی عراق می‌گویند، پنج سُر است. شعبهٔ دویم مغلوب و آن با هشت سُر است. هشتم مقام اصفهان و آن را هم دو شعبه است؛ شعبهٔ اوّل نریر با پنج سُر است، شعبهٔ دویم نیشاپور و آن را هم شش سُر است. نهم مقام نوا دو شعبه می‌دارد؛ شعبهٔ اوّل نوروز حارا و آن با پنج سُر است. شعبهٔ دویم ماوراءالنّهر [۵۱] و آن شش سُر است. دهم مقام عشاق و آن دو شعبه دارد؛ شعبهٔ اوّل زایل و آن سه سُر می‌دارد، شعبهٔ دویم اوج و آن هشت سُر می‌دارد. یازدهم مقام زنگوله و آن دو شعبه می‌دارد؛ شعبهٔ اوّل چهارگاه با چهار سُر

است، شعبهٔ دویم پنجگاه با پنج سُر است. دوازدهم مقام بوسلک دو شعبه دارد؛ شعبهٔ اوّل عشر که با ده سُر است، شعبهٔ دویم صبا و آن با پنج سُر است. غرض دوازده مقام و بیست و چهار شعبه به‌این طور است. الحال احوال گوشه‌ها ارقام می‌نمایم تا مفهوم این خواص و عوام گردد. معنی گوشه این است به‌معنی سُر یعنی فرزند هریک مقام چهار گوشه می‌دارد؛ به‌حساب شمار چهل و هشت گوشه شد لیکن سی گوشه در اینجا ارقام می‌نمایم باقی هجده گوشه به‌این احقرالعباد رسید. اوّل بهار نشاط، دویم غریب، سیویم سوارا، چهارم غمزه، پنجم بیات ترک، ششم سرفراز، هفتم بسته نکار، هشتم بیات کردانیه، نهم نهاوندک، دهم صفا، یازدهم دلیر، دوازدهم اوج کمال، سیزدهم نگار، چهاردهم وصال، پانزدهم شهری، شانزدهم غیران، هفدهم غزال، هجدهم طرب‌انگیز، نوزدهم بحرکمال، بیستم اصلی، بیست و یکم اعتدال، بیست و دویم گلستان، بیست و سیویم سریرکر، بیست و چهارم حیران، بیست و پنجم جمالی، بیست و ششم روح‌افزا، بیست و هفتم حیرت، بیست و هشتم معتدل، بیست و نهم معنوی، سی‌ام پهلوی. سی گوشهٔ مذکور به‌این طور است؛ الحال بیان شش سُر در مقام فارسی می‌شود. این طور است اوّل سر سلک که از بسنت اصفهانی و از بلندی زنگوله بلند می‌شود و آن پانزده سُر می‌دارد. دویم کردانیه که از نشیب عشاق و از بلندی راست، پیدا می‌شود و آن سه سُر می‌دارد. سیویم نوروز که در نشیب بوسلیک و در بلندی بر حسینی می‌ایستد و آن چهار سُر می‌دارد. چهارم کوست که در بسنت از مجاز دور بلندی بر حسینی می‌ایستد و آن چهار سر می‌دارد. پنجم ماده [۵۲] که در نشیب کوچک و در بلندی بر افراق می‌ایستد و آن پنج سُر می‌دارد. ششم شهار از نشیب بزرگ و در بلندی بر رهادی می‌ایستد و آن شش سُر

می‌دارد. غرض شش سرهای مقام فارسی این است. الحال تال فارسی است یعنی بحر که جمله بحر هفده‌اند؛ اوّل بحر مخمّس، دویم بحر ترک، سیویم بحر دولک، چهارم بحر دور، پنجم بحر ثقیل، ششم بحر حقیقت، هفتم بحر چهارچوب، هشتم بحر درافشان، نهم بحر مابتن، دهم بحر ضرب‌الفتح، یازدهم بحر فاخته، دوازدهم بحر صغیر، سیزدهم بحر یم ثقیل، چهاردهم بحر ازفر، پانزدهم بحر رصد، شانزدهم بحر رمل، هفدهم بحر خجستر. غرض این هفده بحر یعنی هفده تال فارسی به‌این طور است.

الحال پیدایش مقام‌ها مذکور می‌شود بر این آیین اوّل وقتی که حضرت آدم(ع) از جنّت بیرون آمد. حضرت جبرئیل نزد آدم آمد و گفت یا آدم که از جنّت بیرون زد. در صدای جبرئیل مقام راست پیدا شد. دویم در وقت طوفان حضرت نوح پیغمبر علیه‌السّلام مقام عشاق می‌سرایندند. سیویم حضرت داوود الحال مقام حجاز می‌سرایندند. چهارم حضرت ایّوب در وقت ایذای امراض رقّت در مقام عراق می‌کردند. پنجم حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف در مقام حسینی توجّه می‌کردند. غرض این‌قدر که مقام‌ها شنیده بود، اراقام نمود. والله اعلم بالصّواب. الحال وقت سرایندن دوازده مقام فارسی به‌ابن طور است. به‌وقت صبح، رهاوی بعد دو چار *گهڑی* حسینی به‌وقت یکپاس روز برآمده. عراق به‌وقت دوپاس. راست به‌وقت سه پاس روز. *بوسلیک* و گرجک به‌وقت شام. عشاق و زنگوله به‌وقت یکپاس شب گذشته. حجاز به‌وقت نصف شب مرزک و نوا. غرض وقت‌های سرایندن مقام‌های فارسی این است. الحال آمیزش دوازده مقام فارسی با راگ هندی ارقام می‌نمایم. رکبت و غزالْ مقام فارسی [۵۳] از سر *کهٹ* راگ هندی آمیزش می‌دارد و بیات از سُر دهناسری است و حسینی، دودکاه و نوروز

عجم از سُر کافی اتصال دارد و سه کاه و نوا و نیشاپورک و نهاوندک از سُر سارنک اتّفاق دارد. و چهارگاه و بسته نگار و رنکوله و مغلوب از سُر توڈی متّفق است و زایل و مخالف از سُر پورپی ملحق است و عشاق و عراق و اوج از سر گنکلی است. بیان آمیزش مقام فارسی و راگ هندی به‌این‌طور است. الحمدالله از افضال و عنایات این همه معصومین صلواة الله و سلامته علیهم اجمعین.

آنچه احوال راگ آدهیای یعنی باب راگ بود مفصّل ارقام نمود. بابِ اوّل تال آدهیای یعنی باب تال اصل تال این است که در قول هنود آن مهادیو تام دیوتا مشهور است و زن او پاربَتی هردو به‌اتّفاق رقص می‌کردند آن را ماند ولاس نام نهاده‌اند. نام رقص مهادیوتان داشت. سُر حرف ما را گرفته و تام رقص پاربَتی لاس است سر حرف آن لام است ما و لا را اتّفاق داده تال نام نهادند احوال تال به‌این‌طور است. غرض ترکیب ساختن تال که از مهادیو است، بیان می‌شود. لگهه وگر و بهت ورت و لگهه برام ورت برام و اندرت برام از کان تال مذکور این است از بسیار درازی عبارت اختصار نمود تا طوالت کلام نگردد موقوف و مختصر را سها کرد. الحال بیان تال گرم گفته می‌شود کم و زیاد نشود و انداز به‌موجب لگهه ذکر باشد آن را تال گرم می‌گویند. الحال بیان مان، مان بر چهار قسم است؛ یکی سم، دویم بُسم، سیویم انیست، چهارم اناکهات. اوّل سُم مان سم ان باشد که پای رقص‌کننده و حرف شعرا یعنی استادِ رقص باشد و منجیره و مردنگ این هنر چهار با یک سم باشد، آن را سُم می‌گویند و بُسم آن باشد که تال از سم کم و زیاده باشد آن را بسم می‌گویند و انیست این باشد [۵۴] که حرف مان از پیش از مان نیفتد آن را انیست می‌گویند و اناکهات آن باشد که اوّل مان پیش نه افتد

بر مان بیفتد بعده درف آن را اناکهات می‌گویند. طور دویم بر انیست و اناکهات این است که هر جا که بسیار تان نوادری آید آن را انیست می‌گویند و اناکهات آن باشد که در میان سُر نوادرات باشد آن را اناکهات می‌گویند. اچار آن را می‌گویند که جایی که تال برخاسته می‌شود و *اوکهٹ* آن را می‌گویند که جایی که از دهن تت تهتی آغاز باشد، احوال تال مفصّل نگاشته شد.

باب چهارم نرت آدهیای یعنی بابِ رقص بر چهار قسم می‌شود، بیان مفصّل ذکر کرده شود. رقص بر چهار قسم می‌شود؛ اوّل *تانڈ*، دویم لاس، سیویم چین، چهارم سرهنگ. ترکیب‌های رقص این چهار قسم بسیار است از باعث درازی عبارت مفصّل نگاشته نشده الّا قدری نرت انک می‌نگارم ترکیب اری انک اوّل طور رقص او آن است که از زمین برخواسته در میان محرف شده، مان را ادا کرده باز بر زمین بیاید آن را آری آنک می‌گویند. دویم سبب آنک و آن باشد که هاوبهاؤ و بعضی ناز و عشوه در میان رقص آنه ادای نرم باشد. سیویم ارپ آنک آن باشد که در میان رقص جسم را بجنباند آن را ارپ ترپ می‌گویند. چهارم سرمدرا آن باشد که رقص‌کننده چنان رقص کند که دل را خوش آید آن را سرمدرا می‌گویند. پنجم لاک آنک آن باشد که در یک ترکیب برآمده دیگر ترکیب رقص داخل کند آن را لاک می‌گویند. ششم درث آنک آن باشد که بسیار جلدی در میان رقص بکند جسم را سک ندارد آن را داث می‌گویند. هفتم وهلانک آنک آن باشد که به‌وقت رقص از زمین جرث [جَست] کردن و باز به‌پستی بر زمین آمدن آن را وهلانک می‌گویند. هشتم انک بهم آن را می‌گویند که جای رقص باشد [۵۵] نهم جهنکا بر آن باشد که از روی خود پارچه را دور کند آن را جهنکا می‌گویند. دهم استت

آن باشد که بر جهنکا از رو پارچه را وا کرده در میان دست گل گرفته نشسته تعریف دیوتا کرده باز ایستاده می‌شود آن را استت می‌گویند یازدهم پٹ منجری آن باشد که وقت برخواستن اتمام اسنت گلها که در دست آن را بر انک بهم به‌افشاند آن را پٹ منجری می‌گویند.

دوازدهم پرملو آن باشد که در میان سرایندن راگ رقص کند آن را پرملو می‌گویند. سیزدهم سنکیت آن باشد که مع راگ رقص کند آن را سنگیت می‌گویند.

چهاردهم بیان ساز. ساز بر چهار قسم است؛ اوّل تت، دویم وتت، سیویم گهن، چهارم سکهر تت آن را می‌گویند که ساز که از قسم تار باشد آن را تت می‌گویند وتت آن باشد که ساز از چرم باشد آن را تت می‌گویند و کهن آن باشد که ساز به‌چوب می‌نوازند آن را کهن می‌گویند سکهر آن باشد که ساز مثل شهنایی و بانسری و مانند آن باشد احوال سازها به‌این قسم است. والله اعلم بالصّواب. خاتمه.

الحمدلله که از عنایات بی‌غایات او سبحانه جلّ شأنه بر حال این نیازمند چنان مبذول است که اگر همه تن چون شأنه زبان گردد سر را از شکر او نتوانم ادا نمود و المنّت الله که توفیقات بی‌نهایات حیات امیرالمؤمنین و ائمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین به‌نسبت این مستمند چنان مصروف است که اگر هر سر موی من زبان خامه شود، حرفی از آن نمی‌توانم فرمود:

اگر ہر موی من گردد زبانی ز تو رانم ز ہر رگ داستانی
نیارم گوہر شکر تو سفتن سر موی ز احسان تو گفتن

اگرچه این ذرّه بی‌مقدار را آن تاب و توان نیست که شرح به‌مساطت فروغ خورشید این علم را به‌میدان ظهور آورده خود را مشرقه آن معنی او

نماید وزیری در این [۵۶] و این کم بضاعت بی‌استطاعت راکی طاقت و یارا که آب و تاب جواهر زواهر این را به‌محل بیان آورده خود را در سلک جوهریان منسلک گرداند، بلکه چه هوش و کوشش که به‌دریافت به‌جای آن پردازد و چه عقل و فکر که در این میدان شکل به‌رسای بر درر نماید. فرد:

این راه دراز و سخت دشوار جز عجز نمی‌توانم قدم زد

لیکن موافق‌الارشاد کراست بنیاد نوّاب صاحب والا مناقب خورشید منزلت بهرام صولت عطارد فطرت کیوان رفعت افلاطون شیم خاتم کریم ابر نوال دریا خصال ثوابت چشم افلاک جهم مفرالله که ممدوح نیست خداوند سلامت‌دار و آتش راز فصل خود که او رای سزد احکام‌رانی و قدردانی سریر سایهٔ انصاف آوردم خلق الله یقین دلربا شده بیشک وزیر ظلّ سبحانی کریم و بلال الطاف فرماد سنجی مرکز ندیده در جهان چشم فلک او را کسی ثانی الهی قایم و دایم همیشه میر عالم نصیب دشمنانش ساز سرگردانی و حیرانی معهٰذا تأکید... بات و آخر از به‌نهایت بی بی صاحبه معزه موصوفه ادام الله دولت‌ها سرفراز خطاب «مه لقا بی بی»، توان گفتن چرا در او مهیّا شد. کمالات فراوان است حسین و عالم و کامل معانی و آن هر علمی به‌زیر چرخ گردون از کمابیش شور و افغان است این نیازمند درگاه بی‌نیاز حدیث «الامر فوق الادب» را کاربند شده آنچه که چهار باب یعنی چهار ادهیای نور، هفت باب یعنی سپت ادهیای که لازمه اصول و ارکان سرایندن راگ بود از استادان کامل و کتب‌های متداوله هندی و فارسی راگ برآورده ارقام نمود باقی سه باب یعنی تین ادهیای را از باعث درازی عبارت معطل گذاشت چرا به‌کار سرود نمی‌آیند اگر از نظر فیض مظهر بگذرد زهی عزّ و شرف است. بیت:

پادشاهان که نکته سنجانند مرد مداح را برنجانند

الهی من سیه‌کار بسیار جرایم ناملایم سر برکشیده از عنایاتِ خود دور مگردان الهی بندهٔ ضعیف‌ام توانیی ارزانی دارد تا به‌هر جزوی در خواص و عام حاصل [۵۷] آید و نامهٔ امحال مرا سیاه مدار تا در چشم همچنان روشن به‌وادی اطهر گردد. الهی احقرَم و بیچاره‌ام چاره‌سازی حوالهٔ تست و کار قدرت تو. الهی از کرم ما را بخشائی که هستی تو مراحم رحم فرمائی. آمین، ربّ العالمین.

وصلّی الله علی خیر خلقه محمّد و آلهِ اجمعین

در سنهٔ ۱۲۲۳ خاتمه گردید بتاریخ یازدهم[۱] العالی سنهٔ ۱۳۳۰

تمّت تمام شد.

نوشته بماند سیاه بر سفید نویسنده را نیس فردا امید
هرکه خواند دعای طمع دارد زانکه من بنده گنه‌کارم

---

۱. در نسخهٔ اساس کتابخانهٔ نسخ خطّی شرقی مدراس (چینّئی) تامل نادو، به‌صورت زیر ثبت است:

F81 : این کتاب «راگ درشن» از پوتهی‌های هندوی برآورده در فارسی نوشته آمده بتاریخ ۱۱ یازدهم شهر ربیع‌الثّانی سنهٔ ۱۲۲۹ هجری به‌پاس روز بسرآمده بود تمام شد و کارِ من نظام شد. فقط.

امّا روی ورق قبلی مرقوم است که: بتاریخ ۱۱ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۳۰ هجری تمام شد. تم. تم. تم.

*

از همین نسخه تحت شمارهٔ ۵۱۵، نسخهٔ دیگر تحت شمارهٔ ۱۰۲۴ استنساخ در تاریخ چهاردهم اکتبر الی یکم نوامبر ۱۹۵۲ م به‌عمل آمد. همین نسخهٔ دوم با کمک متن اصلی در صفحات بالا برای کمک پژوهشگران بقید قلم آورده تا کارهای لازم به‌عمل آید.

رسالهٔ موسیقی مست محمّدشاهی

بقلم

محمّد شاه ابن مولوی محمّد یوسف

از اخلاف مخدوم جهانیان جهانگشت

[۱] ربّ یسّر بسم الله الرّحمٰن الرّحیم و تمّم بالخیر

افتتاح کلام بنام مالک شکر جاودانی که بامر نافذ ازلی به‌نغمه کن از سرحدّ عدم به‌دارالملک وجود متوجّه ساخت و صور اعیان ممکنات را خود به‌خود به‌دستکاری استادی و منشورِ خلافت کبرٰی به‌نام آدم خاکی مرقوم رقم عنایت گردا نیده و تخت عالی در سرای سینه بفراش ایمان و سکینه آراسته و پیراسته گشت و هنگامِ جلوس سلطانی برین تختِ عالی ارکان به‌نغمه آید که حقایق آسما و صفت لم‌یزلی و دقایق موسیقی علمی و عملی تحصیل نماید و درود بی‌حد باد بر کامل خاتم رسل که به‌حسب نشاء قدس اوست و بر آل و اصحاب او که حماۀ ملّت بیضا و سلوک طریقیت به‌وصال رسانیدن به‌نفوس صور اسما اشباع ساخته تا قیامت باشند شریفش معلّم خلقت عبارت کائنات را معلوم گردانید چنانچه در کتب‌های این فن مسطور است که چند گاه قالب حضرت آدم علیه‌السّلام افتاده بود و روح کسل به‌قالب نمی‌کرد ایزد تعالی ملکی امر فرمود که در قالب آدم درآید و به‌آواز نغمه دل... بخواند که ادخلو الرّوح فی جسد آدم طوعاً و کرهاً یخرج و نفخت من روحی فعقول... «فَسَجَدَ الْمَلآئِکَةُ کُلُّهُمْ أجْمَعُونَ. إلاَّ إبْلِیسَ[1] وایّدناه بروح‌القدّس یعنی بی‌ماده و چون روح این [۱ب] ... در قالب آید تا دریابد که این چه

---

۱. سوره حجر (۱۵)، آیه ۳۱-۳۰.

ندا است حکم حضرت ربّ‌العزّت رسید که همانجا ساکن باش که تختگاه حضرت جلّ شأنه است در این صورت ظاهر شد که منشا و ایجاد نوع انسان نغمه است... جان بود چنانچه در این مقدّمه نیز حدیث شریف است السماع معراج اولیاء مخصوصه علی نفسه حدیث دیگر عنّ عائشه رضی الله عنهما قالت الرّسول الله صلّی الله علیه و آله و اصحاب و سلّم امراۀالانصاریۀ انّی نذرت ان اضرب بین یدک بالدف فقال رسول الله ان کنت نذرت فاضربی فضربت و غنت بین رسول الله. شعر:

طلع البدر علینا من سنیات الوداعی

وحب الشکر علینا ما داعی الدواعی

اگر غنا درست نبودی و معصیت بودی نذر چرا درست شدی حدیث لانذر فی معصیۀ الله رواه این ماچه و النسئ وهکذا فی البخاری والسّماع فی اوقات السُّرور تهیجاله مباح انّ کان ذٰلک السُّرور مباحاً کالغناء[1] فی ایّام الْعید و فی الْعُرس و فی الوقت قدوم الغایب و وقت‌الولیمه والعقیقۀ و عند ولادۀالولد و عند ختانه و عند حفظ القران کذا فی مختصرالاحیاء ناقلاً عن الاصول والسّماع قد یکون حراماً محضا و قد یکون مکروهاً و قد یکون مباحاً و قد یکون مسند و باو امّا حراماً محصنا فهو اکثرالنّاس من البیان و ممن غلب علیه شهوت الدّنیا فلا یحرّک السّماع منهم و امّا المکروه لمن لاینظر علی صورۀ المخلوقین ولکن یتخذه... اکثر الاوقات علی سبیل التلذذ فی الله بالله من الله وامّا المباح فهو لمن لاحظّ لا بصورت الحسن حدیث ان الله خلق آدم علی صورته امّا المندوب لمن غلب جهادٌ فی سبیل الله من لایحرّک السّماع... محمودۀ قال ابوطالب مکّی فی السّماع حلال و حرام و شبهۀ فمن

---

۱. اصل: کاالغناء.

سمعه بنفس مشاهدهٔ شهوهٔ فهو حرام و من سمعه تقواه علی صفته مباح و ممن سمعه من جار بندگان شبههٔ [۲] لدخول اللهو فیه هو الصحیح کذا فی مطالب المومنین فلا عن عن الصاوی حجه وهکذا فی جواهر لا... والاستماع التغنی وحده لدفع الوحشهٔ عن نفسه فلا بأس به و بهاخذ شمش الدیمهٔ السرخسی کذا فی المحیط وهکذا فی فتاوٰی عالمگیری اگر کسی بگوید که غنا کراهیت تنزیهی بود نه تحریمی و اجتناب ابن عمر رضی الله عنه از کمال تقوٰی و ورع بود و الّا نافع را نیز از آن منع می‌کرد و کلام در این تمام دراز است که در محلهای دیگر به‌طریق فقها و محدّثین و هم به‌طریق مشایخِ طریقت سخن کرده‌ایم محدّثین می‌گویند که هیچ حدیثی در تحریم غنا صحیح نشده است و مشایخ می‌گویند آنچه نهی در مقام نهی واقع شده مراد آن مقرون بلهو و لعب است و فقها در این باب تشدید بلیغ دارند رواه ابوداؤد کذا فی شرح المشکوٰة حضرت آدم علیه‌السّلام در آهنگ راست ربّنا ظلمنا گفتی و حضرت موسٰی علیه‌السّلام در آهنگ عراق افغان کردی و حضرت یونس علیه‌السّلام در آهنگ کوچک عجز نمودی و حضرت داؤد علیه‌السّلام در آهنگ حسینی زیور خواندی و حضرت ابراهیم علیه‌السّلام در آهنگ حجاز فریاد کردی و حضرت اسمٰعیل علیه‌السّلام در آهنگ رهاوی گریستی حضرت یعقوب علیه‌السّلام در آهنگ عُشّاق گریه و فغان برآوردی و این هفت مقام جاری بود بدین‌طور راست و عراق و کوچک و حسینی و حجاز و رهاوی و عُشّاق باید دانست که حکیم بقراط در فن موسیقی ماهر بود آن را به‌دوازده مقام موافق دوازده بروج افلاک بدین تفصیل گرفته راست... و حجاز از ثور و صفهان از جوره و عراق از سرطان و حسینی از اسد و عُشّاق از سنبله ولو... میزان و بوسلیک از عقرب و بزرگ از قوس و

زنگوله از جدّی و رهاوی از دلو و کوچک حوت چنانچه حکما اکثر در رساله‌های[1] علم موسیقی از قاعدهٔ عربی نوشته‌اند و بدون استاد کامل در فهم... [۲ب] از این سبب رساله قریب الفهم محمّد شاه ابن مولوی محمّد یوسف ابن شاه عبدالقادر ابن شیر علی لاهوری از اولاد مخدوم جهانیان گشت نوشته شده و این را نام ***رساله مست محمّدشاهی*** نهاده شد بعون الله تعالی و دوازده مقام اخذ کرده‌اند و استاد حسین اختیار کرده مضاعف بنمود. تال و سُر و سم یکی در بلندی و یکی در پستی موافق ساعت شبانه [و] روزانه بیست و چهار مقام بدین تفصیل یک‌گاه دوگاه سه‌گاه چهارگاه پنج‌گاه یعنی پنج تال و علم موسیقی دریا ایست معراج که به‌نهایت او غواص فکر نتواند رسید بدانکه این علم جای نگیرد مگر در طبع سلیم چون قایل درین علم شد، لایق جمیع علوم بر کلیات و جزیات تواند بود که استخراج مقامات تعلّق حکمای ولایت دارد بدانکه راگها که تعلّق به‌کواکب دارد چنانچه حکیم ارسطو به‌یاد راگ و راگنی و هفت سُر و غیره در هند بدین‌طور اخذ کرده، صحیح است که شش راگ مشهور و یک راگ علیحده که آن را بسیار می‌خوانند هفت راگ را از هفت کواکب سیاره برآورده شد بدین تفصیل اوّل بهرون راگ تعلّق به‌زهره دارد به‌رنگ سفیدی روشن ده پوتر است و ده بهارج، دوم راگ مالکوس تعلّق به‌قمر دارد به‌رنگ سبزی که به‌سفیدی زند به‌اندک زردی و از روی تحقیق ضدّی است و ده پوتر و ده بهارج دارد، سیوم راگ *ہنڈول* که تعلّق عطارد دارد ممتندع به‌رنگ ملون و از روی تحقیق بسته ده پوتر و ده بهارج دارد، چهارم راگ میگھ تعلّق به‌زحل دارد به‌رنگ

---

۱. اصل: رسالهای.

سیاه ده پوتر و ده بهارج است، پنجم راگ سری تعلّق به‌مشتری دارد به‌رنگ سفیدی که اندک سبزی با زردی...رنگ یعنی رنگ شفقی ده پوتر و ده بهارج دارد، ششم راگ دیپک تعلّق به‌آفتاب دارد به‌رنک نارنجی رسیدن ده پوتر و ده بهارج دارد، هفتم راگ سنهدورا تعلّق به‌مرّیخ دارد [۳] به‌رنگ سرخی کمال که به‌سیاهی زند و راگنی این که به‌دلهای مردمان جوش می‌زند و خوشان‌ریزی می‌شود و هفت سُر بدین طریق گرفته‌اند به‌این‌طور کهرج رکهب کندهار مدهم، پنجم دهیوت نکهاد کهرج به‌آواز طاؤوس رکهب به‌آواز جاترک گندهار یعنی به‌آواز گاؤ مدهم به‌آواز کلنگ پنچم به‌آواز کویل دهیوت به‌آواز اسپ نکهاد یعنی حمیر به‌آواز کهرج یعنی گده و بعضی حکما در بیان مزامیر و سارنگ و طنبور و ستار و چکاره و سرود و قانون و سرنای و منجیره و مردنک و غیره‌ها نام نهاده‌اند چنانچه به‌لیناس و جالینوس چنین نوشته‌اند که بوزینه بود از شاخ به‌شاخ می‌رفت ناگاه شکم آواز تیر شاخ بدرید و روده‌های او در میان هردو شاخ بماند و بعد از زمانی روده او خشک شد و بعد باد بدو رسید و از وی آواز خوش دل‌آویز برآمد آن روده را فرود آوردن در چوبی را خم دادند و آن روده بر او بستند آواز بهتر از آن دادن گرفت و چکاره نام نهاده شد و بعد از آن حکما تار ابریشمی و آهنی موافق فهم خود مزید کردند و حکیم بوعلی سینا نام او شیخ‌الرئیس نوشتند و به‌چهارده علوم ماهر بود که عالم[۱] علوم و عامل آن باشد که اگر الحان باشد به‌استعداد او خود مثل الغوزه و قرنائی و بانسری و طبله و غیره ایجاد کرد[۲] به‌آنکه قوّالان و غیره که موجد خیال‌اند به‌دور شاه تغلق نایک گوپال از دکهن

---

۱. اصل: عالم و (و/واو خط خورده).
۲. اصل: کردن (ن/نون خط خورده).

به‌هندوستان رفته مقابله از تمام نغمه‌سازان نموده غالب آمد من بعید جمیع نغمه ساز به‌خدمت امیر خسرو قدّس‌سرّه عرض نمودند که نایکِ مذکور روبه‌روی شاه تغلق... کسبیان غالب آمد از این سبب به‌خدمت شریف برای التماس حاضر شده‌اند بعد چند روز حضرت موصوف در پس‌پرده نایک مذکور را شنیدند و مطابق کتب قول و قوّالانه و سهیله ساختند و موافق بر... و ترانه و تلانه نمودند و عوض جهند و خیال و ٹپہ و غزل و ریخته و رباعی طرح نمودند نایک چون... [۳ب] شنیده استفسار نمود که طور نایکی چه نام دارد فرمودند که این ربط قوّال است چنانچه سررشتهٔ قوّالان از آن روز جاری شد پانصد و سه هجری صلّی الله علیه و آله و سلّم و بانی خیال چهار استادان مکمل بودند اوّل کبیر، دوم راجه اندر سنگ، سیوم شیخ چاند، چهارم سلطان شرقی شاهی بود که در امورات سلطنت بیشتر میل طبیعت به‌طرف علمِ موسیقی می‌داشت بلکه در این فن کامل بود که اکثر خیال مشهور و معروف‌اند و در دور سنهٔ الف و مأتین در ملک دکهن شهره داشت که علم موسیقی و عقاید سرگم و غیره اخذ کردند[1] اگر کسی خواهد بیاموز و بدین‌طور بخواند که آن را سرگم گویند الفاظ سرگم که استادان این فن طرح نموده‌اند این است: سا ری گه مه په ده نی سا سا نی ده په مه گه ری سا ساری گه ری گه مه گه مه په مپه ده پده نی دهانی سا سانی ده نی ده په ده په مه په مه گه مه گه ری گه ری سا ساری گه ری گه ری مه مگه مگه په مپه مپه ده پده پده نی دهانی دهانی سا سانی سانی ده نی ده نی ده په ده په ده په مه په مه گه مگه مگه ری گه ری سا و : اوزان همه نایکی این

---

۱. اصل: کردن (ن/نون خط خورده و بالای آن «ند» نوشته.

الفاظات و تقطیع برمی‌آید بدین تفصیل کتب دهو امّا ٹا پربند ترو ٹھ یکد چو کہہ منتر بهاو پت ترانه قول قلبانه سوهیله سوای کتب و دهرپد تلانه بها را تا تنه درنا تانا دیم دیم تانا، تانا دانی اودانی اودانی دیم دیم تانا درنا تنه نه دیم تا ما ناهی بجابات سنهی که اگر مانی تویتت مانی مین ڈوب آگ مین جل کر مرو پر ایک عاشق نه هویکا رکهی کهاهون سب سیتی خیال فایده در بیان دانستن علم موسیقی و شناختن کمال بشری حکما چنین نوشته‌اند که دو خصلت مرد می‌باید تا در علم موسیقی قدری دیوتی سندر سنگار می‌باید اوّل آنکه مرد صاحب جمال می‌باید، [۴] دوم با حسن خلق باشد، سیوم آنکه نویسنده باشد، چهارم آنکه صلاح دست باشد، پنجم آنکه شناور باشد، ششم آنکه او با حلاوت تال و سُر و سم باشد، هفتم آنکه سیخی باشد، هشتم آنکه ذکاوت ذهن باشد، نهم آنکه در شرب اقداح غالب و مفرط نباشد، دهم آنکه متّصف باشد در عشق غنا بدل بدانکه در بیان بیست سُر و دانستن قباحت هر سُر و غیره بدین‌طور بیست سُر تین گرام اکیس مورچهن بائیس سُرت سادهن گاوین گت پرمان اوڈب و سُر سمپورن تنکی میوری دیساوری تان گه ری نری گیری جابری نهووی نادکی سده سنکیرن تب سم بالی بیادی بوبادی شئون رنگ مجادی پانی نی الاپ مین کراڑچهنی اتیت انا کهات بسمین بیستن اوننچاس کوٹھ تان بیخ هوت ادا رنگ[1] گاوی وه بین جب بادی تب گائی سناوی که مشهوراند مراد اینکه اصل انجاس یعنی چهل و نُه و مراد از کوٹھ آن است هر تان که می‌گیرند بار دیگر مطابق آن نگیرد این را کوٹھ

---

۱. اصل: «سدا رنگ» دو بار نوشته ولی دومی را خط خورده.

می‌گویند واردی آن را می‌گویند یعنی **اولٹ پلٹ** گرام اوّل بیست و یک و مورچهن آن را می‌گویند که آواز تالِ آخیر سه بتک مثل قانون دوم بائیس سُرت آن را می‌گویند که در میان موچهن می‌شوند مثل نقطهٔ سرخی مورچهن و نقطهٔ سیاهی سُرت بدین طرز... به‌این دستور در آواز باید شنا خت، سیوم تال آن را می‌گویند که دست بر دست یا بر زانو می‌زنند و آواز برمی‌آید آن را تال می‌گویند و کال آن را می‌گویند که بعد آواز تال آنچه که مکان خالی ماند بی‌آواز مثل چوتاله و وزن این است **ایک دو تین چهار، ایک دو تین چهار** همه دستور همین تال و کال باید شناخت، چهارم سُم به‌سَم مثلاً سَم آن را می‌گویند [۴ب] که ٹپہ یا خیال یا دهرپد[1] یا ریخته یا غزل از مکان شروع کند و به‌مکان بنشیند سم شد، پنجم[2] در بیان بی‌سَم از مکان شروع کند و آنجا نه نشست په سم شد، ششم در بیان سُر اتیت اناکهات آن را می‌گویند که استاد در نغمهٔ سُر و تال سازنده نشیند اتیت اناکهات شد و در میان هر سُر شش خصلت است که آن را در ذهن باید داشت که تان ضراب از دهن بیرون نیاید؛ اوّل نی تر، دویم تی پرتر، سیوم تی پرتم و سوای این زیر تی بر کونمل و زیر برتر اوٹھ کومل و زبر تی برتم سگاوی و سوای این در میان راگ چهار بادی است بادی آن بادی به‌بادی سم بادی و سوای این گری تری جابری گری و سوای آن در میان همه راگ سه نی است دُرت یعنی جلد مدهم یعنی اوسط بلم پٹ یعنی آهسته و غیر آن در میان راگ چهار سنک است و اسم آن این است سنکت یعنی برابر سپتک یعنی در میان هردو فرق

---

۱. اصل: دهرپت.
۲. اصل: پنچم.

موسو سپتک یعنی علیحده بدانکه مرکّب شدن سُر و تال و سَم و سازها تفصیل اڑو و کھاڈو و سمپورن: اوّل راگ بھرون مرکّب از پنج سُر است بدین‌طور اوّل گندھار، دوم مدھم، سیوم رکھب، [۵] چھارم پنچم، پنجم دھیوت و در میان کھرج و نکھاد و بنت این را اڑو می‌گویند از پنج سُر می‌باشد بدین‌طور **ک م ر پ د ه** و تان این یکصد و چھاراند در راگ مالکوس مرکّب از شش سُر بدین اوّل مدھم، دوم کندھار، سیوم نکھاد، چھارم کھرج، پنجم رکھب، ششم پنچم و در میان این دھیوت نیت این را کھاڈو می‌گویند... شش سُر بدین‌طور **م ک نی س ر پ** و تان این پنج ھزار و چھل می‌شود، سیوم راگ... دل موافق بھرون مرکّب از پنج سُر بدین‌طور اوّل کھرج، دوم رکھب، سیوم گندھار، چھارم پنچم، پنجم مدھم و در میان این دھیوت و نکھادین است وار پنج سُر باشد بدین‌طور **سا ر ک پ م** و تان یکصد و بیست و چھار می‌شود، چھارم راگ میگھ موافق مالکوس مرکّب از شش سُر بدین‌طور اوّل دھیوت، دوم مدھم، سیوم پنچم، چھارم رکھب، پنجم کندھار، ششم کھرج و در میان این نکھادین است شش سُر بدین‌طور **د ه م پ ک س** و تان به‌پنج ھزار و چھل می‌شود و پنجم راگ سری سمپورن است از ھفت سُر بدین‌طور اوّل کھرج، دوم مدھم، سیوم پنچم، چھارم رکھب، پنجم نکھاد، ششم دھیوت، ھفتم گندھار تفصیل ھفت سُر: بدین طریق **س م پ ر نی د ک** و تان سمپورن ده ھزار و پنج است، ششم راگ دیپک آنھم سمپورن است از ھفت سُر لاکن معلوم نیست که کدام سُر شروع می‌شود و تان این ھم ده ھزار و پنج است و تان سین و بیجو درباری ماھر بودند، ھفتم راگ سیندو را مرکّب از پنج سُر و موافق بھرون بدین‌طور اوّل

گندهار، دوم مدهم، سیوم نکهاد، چهارم کهرج، پنجم پنچم و در میان این رکهب و دهیوت نیست بدین تفصیل که به‌قلم می‌آید **ک م نی س پ** بدانکه هفده تال که از آن میان پنج تال صرف قوّالی است و بعضی کلانوتی و آن این است فرود است **ایک دو تین چهار پانچ پلٹ** ایک دو تین چهار پانچ دوپهر ایک دو ایک دو قید ایک دو تین سواری ایک دو تین چار **پلٹ** ایک دو تین چهار تیوارا ایک دو تین ایک دو تین بهرنگ و طبله دوازده تال کلانویتی چوتالا ایک دو تین چار **پلٹ** ایک دو تین چهار *اٹھا* [۵ب]... ایک دو تین چار **پلٹ** ایک دو تین چار است ایک تارا ایک دو تین **پلٹ** ایک دو تین مست تال ایک دو تین **پلٹ** ایک دو تین سه تارا ایک دو تین **پلٹ** ایک دو تین جلد سه تال ایک دو تین **پلٹ** ایک دو تین چال روپک ایک دو ایک دو ایک ایک دو **پلٹ** دو ایک ایک چپک ایک دو ایک دو دو ایک دو تین **پلٹ** ایک دو ایک دو دو ایک دو تین سور فاخته ایک دو تین پلٹ ایک دو تین چپتال ایک ایک ایک پلٹ ایک ایک ایک دیمال ایک ایک دو ایک **پلٹ** ایک ایک دو ایک پجتو ایک دو دو **پلٹ** ایک دو دو این **هفده** تال در هندوستان می‌برآیند و در دکهن حیدرآباد چند تال زیاده است که در هندوستان رواج ندارد چنانچه محمّد یوسف *ڈهولک‌نواز* استاد کمال بود که هشتاد و چار تال در *ڈهولک* می‌نوازد و پسر وی غلام حسین سلّمه الله تعالی در مردنگ و *ڈهولک* یکصد و چهل تال می‌نوازد بدانکه نایک و شناختن گائیکی راگ بر چهار *کوٹهه* است بر چار بانی *کوٹهه* اوّل نایک هری‌داس و اولاد آن میان لعل خان و میان خوشحال خان و میان انچها برس کانثرا

باگیری گن سمندر تا مون تنچهاج من سوداگر جلیسو دوم نایک بکرماجیت[۱] برماری و اولاد آن نبوده و شاگردان تان سین و اولاد آن میان پلاس خان و نتهو خان و ننهی خان و میرن صاحب و میر فضل علی، سیوم نایک ڈھونڈی لهوار و اولاد آن حاجی سبحان و مکهو بهائی و دلنواز خان‌اند، چهارم نایک بیجو درباری و اولاد آن نام چنچل رس و سندر گهن و کندس‌اند و در این زمان در دکهن میر غلام حسین و غلام مهدی عرف کنکر و تپهردو نایک ممتاز بودند یکی در کتب و ...دیگری در خیال مشهور و معروف چنانچه که سرگم و ترانه و تلانه و اڑانه و کتب و تروت و خیال... از طبع ایجادِ خود در چهار بانی استاد آن سلف می‌برآیند و نائیکان پیش در یک یک بانی و خود استاد بودند[۲] بدانکه هفت راگ و سی و پنج راگنی بر دو قسم است در این رساله هردو نوع [۶] نوشته شده و این به‌عقاید پوتی و سند و راگ لامی و راگ ماسی و راگ جانی است لاکن بی‌قاعده است چرا که مذکّر سماعی و مؤنّث سماعی در این مخلوط‌اند بدین طریق اوّل راگ بهرون رت این در کنوار و کاتک است.

دوهره:

کهی سنهی گیان رکهه بهیرون کی به نار بهباس بهیرون گوجری رام کلی گندهار

وه پوتر بهتارکٹ دیس کار کوسی بهیروین نکهاد در کاسو کل بلاول ریوا کولاس پور باو ده بهارجا است ایمنی سورتی اهیری سیرستی جهنجوٹی سنکیر برن سکرائی همیری کمودهنی دیوگری دوم راگ مالکوس رت این ماه و پهاگن.

---

۱. اصل: بکرماجید.

۲. اصل: بودن (ن/نون خط خورده و بالای آن «ند» نوشته.

دوهره:

نام یہ مالکوس کی کہی سنی پانچ للت بلاول کن
کلی کوکب کہماج دہ پوتر لچھا ساکھہ موہا

بھور باگیری منوھرالیا در باری ما ھو سوھو تلنس دہ بھارجا پانچ ھیم کھیم جوگیا بہل گوجری توڑی بن مال ھمیر ناٹھ تھوری سیوم راگ ہنڈول رت این چیت و بیساکھہ.

دوھرہ:

توڑی دیساکھہ پٹ منجری کیدار را
اور بسنت کہی سنی سانچ اب راگ ہنڈول

رسمنت سدہ توری دیساکھہ پٹ منجری کیدار را بسنت دہ پوتر بھار مدہ مادنٹ نرلین ماروا مالی کورہ کورہ میانگی سارنگ پوربی بھوپالی حسنی کانہڑا ہنگلہ دہ بھارج ملتانی ترون پنچم بھاوتی سدہ ناٹھ ساؤنی کامودی چمک لوم بلاولی چھارم راگ میگھہ رت این در ساون و بھادون:

بنگالی نٹ دھناسری کامود گونڈ کر باد کہی
سنی میگھہ سران پانچون کو تو ساو بنگالی نٹ

دھناسری کامود گونڈ دہ پوتر سور دھولیا سورٹھہ... کدم پریپنس رام پھل بچیا سرود دھیسان دہ بھارجان بھنگہ ججی ونتی پرج بھوپالی... بھیم تلاسی بندرابنی حسینی گندھاری چون بوری میدان کی ملھار پنجم راگ سری رت [۶ب]... و راکھن و پوس.

دوھرہ:

سوہنی چیت اور کانہڑا گوری اور یہ سیام
کہی سنی گیان رکھہ سری کہ پانچ نام

سوهنی چیت سده کانهڑا گوری سیام

ده پوتر اڑانه مدریک کوراسیندهڑا انکٹا ہمیر سیام

کلیان کجراتی بروی نائیکی ده بهارج پور [۷] پی مالسری سنکرا دهولسری سده سری کدارا ناٹھ للتی گوری یمن چهیا ناٹھ ایلاوتی، ششم راگ دیپک رت این در جیت و اساڑه.

دوهره:

سنی سارنگ مده مال و اساوری دیکھ بچار

دیسی اور پردیپ پانچو دیپک نار

سارنگ مده مادوی اساوری دیسی پردیپ کی ده پوتر لوهر کور سارنگ بهاکڑا بروابلب پرمل ٹنکھ کسوم ایمن بهاگ همیر کامود ده بهارج سنکرابهرن انیر ناٹھ سنکرا بسودی چند رکهه تلک کامود بر بهاوتی مدوهی بهادری توڑی کانی جنگله هفتم راگ سندورا رت این در ماه لوند.

دوهره:

سندور مکی تو یه ہی کہی سنی بال سندهوی

کچهہر سوکیا کن کراوری کن مال

ده پوتر مرهت دیساهرتا کویل سون کلس بهار هر... سنگت گن ساگر چل هرت ده بهارجان سانوری اندرای منتروی کنب نکوداتت منکل کن بهاری کن هر دامن قاعده دیگر که حکما با قاعده خود در رساله‌های[1] فرس نوشته‌اند که در جای مؤنّث مؤنّث است و در جای مذکّر مذکّر است بدین طریق اوّل بهرون.

---

۱. اصل: رسالهای.

دوهره رامکلی:

اور بھیرون کب سنی کھٹ بجار گوجری

سکرائی دیوگری در میان پنج راگنی

سکرائی عقیم و بھیروین یک پسر دارد نامش کوسی بھیرون و کوسی بھیرون نه پسر دارد بھار نکھاد بھباس گندھار پوریا کھٹ دیس کار آھنگ پروا دیوگری چھار دختر دارد جھنجوٹی نائیکی لنک دھن کانی و گوجری دو دختر دارد بھل گوجری جھنجاونتی و رامکلی چھار دختر دارد بانج دنیف ھمیر دھیان، دوم راگ مالکوس.

دوھرہ:

ماھو بھہ نارہی سنوکنی رسال للت بلاول گن کلی کوکب اور بنگال

در میان پنج راگنی دو عقیم کوکب و گن کلی للت دو پسر دارد لچھا ساکھہ و گندھار ھفت پسر دارد کھماچ سونا بھورالیا سدہ کالنکڑا مادھو موھود بنگالی پنج دختر دارد و بر وی منوھر بنمال ایلاوتی گندھاری و بلاول سہ دختر دارد سلکی بلاول و بلاوتی و ایمنی بلاول و کوکب سہ دختر دارد ساوتی تنس سری سیوم راگ ہنڈول.

دوھرہ:

سنی یہ پانچ نار ہنڈول رکھ بہاو سونیبسنت پٹ منجری ایمن مدہ مال

سوھنی یک پسر دارد کدار و کدارا نہ پسر دارد شھانا اڑانا غار ابروا بنگلہ چمک سندھڑا نکھاد لوم پٹ منجری یک دختر دارد ایمنی و بسنت دو دختر دارد و پنجم و بھار و مدہ مادی شش دختر دارد کجراتن پرپل مدھی بلب بسودی چھند رکھہ چھارم میگھ.

دوهره:

سنی یہی بال ہین میگھ کی سیلی اب

ساںج پرج توڑی اور دھناسری گونڈ کامود

یهه پانچ راگنی پرج عقیم است و گونڈ یک پسر دارد سور و سور چهار پسر دارد ساونت دهولیا میانگی ملار سورٹھ و کامود سه دختر دارد یکی همیا کامود و تلک کامود و میانکی کامود و دهناسری دو دختر دارد ملتانی دهناسری میانکی دهناسری و توڑی پنج دختر دارد دیسی و بڑاری چون پوری عنبر... کشم پنچم سری راگ.

دوهره:

کوری جیت اور پوربی ہمیر اور ہی سیام

کہی سنی کیان رکہا سرا

پانچو نامگوری پوربی جیت همیر سیام در میان پنج راگنی جیت عقیم است و شش پسر دارد کورا مالی کورا ماروا پور مانک کالنکڑا اور مورلی پنج دختر دارد و مولسری مالی [۷ب] جیتی للتی ترون و سیام سه دختر دارد هم کلیان کهیم کلیان شام کلیان و همیر پنج دختر دارد همیری در کاریورا سورتی سُرسیتی ششم راگ دیپک.

دوهره:

بہنک اور اساوری بہوپالی دیک بچار

دیسی اور پردیپ کی پانچو نار

و در میان پنج راگنی بردیکی عقیم است و بهنک یک پسر دارد سارنگ نام است و سارنگ نه پسر دارد پڈہنس لوهر بندرابنی کوڑ سارنگ سانونت سارنگ میانکی سارنگ مده مال سارنگ سور سارنگ دهولیا سارنگ و

اساوری یک دختر دارد جوکیا اساوری و بهوپالی دو پسر دار بهاکره و یمن بهاگ و دیسی هشت دختر دارد سنکرا بهاوتی بچیا کولاس سنکهرا بهرن *سنکرا* اژن سانوری هفتم راگ سیندهوره.

دوهره:

سیندر هوریکی توبه هی هین کهی سنهی بال سندر هوی اندارائی

سوگیا کیاکن کر اور گن مال سندر هو اندارائی

سوگیا کن کر خال در میان پنج دو عقیم اندارائی و موکیا و کن مال دو پسر دارد بهوپال و گن ساگر و بهوپال دو پسر دارد کج دهر دهرپد وگن ساگر شش پسر دارد ریسا *برٹها* کوتل سکت جل هرت منگل وگن کر سه پسر دارد سون کلس بهاوهری و سندهروهری هفت دختر دارد کمود آنند منتروی گن بهاری کنپ گن هیروین[1]. تفصیل دوازده و نیم *کانڑا*: حسینی *کانڑا*، سده *کانڑا*، *غوٹی کانڑا*، میانکا *کانڑا* درباری *کانڑا*، مدریک *کانڑا*، *اڑانا کانڑا*، شهانا *کانڑا*، باگیری *کانڑا*، نایکی *کانڑا*، *جهجونٹی کانڑا*، وینم سکرائی *کانڑا*. تفصیل دوازده کلیان: شام کلیان، سدا کلیان، کلیان کافی، حمیر کلیان، یمن کلیان، بهیم کلیان، بهیم کلیان، کامود کلیان، پوریا کلیان، بهوپالی کلیان، جیت کلیان. تفصیل نه *ناٹھ* است: سده *ناٹھ* و چهایا *ناٹھ*، کدارا *ناٹھ*، همیر *ناٹھ*، بهوپال *ناٹھ*، اهیر *ناٹھ* کندهار *ناٹھ* *بٹ* نراین *ناٹھ* *بٹ ناٹھ*. تفصیل چهار سنکراگرن: سنکرابرن *سنکرا اژن* سنکهرا. [۸] تفصیل چهار سنکراگرن سنکرابرن *سنکرا اژن* سنکهرا. تفصیل چهار کامود: کامود سدا تلک کامود میانکی کامود بهیمیا کامود؛ تفصیل پنج

---

۱. اصل: هیروی ین.

ملار میک ملار میانکی ملار سدا ملار *گونڈ* ملا سور ملار و تفصیل هفت سری: راگ سری، تنک مالسری، دهول سری، جیت سری، دهناسری ملتانی، دهناسری. به‌تفصیل دوازده بلاول: سده بلاول، میانکی بلاول، بلاول سونا بلاول، کوکب بلاول، سوکل بلاول، یمنی بلاول، الیا بلاول، دیوگری بلاول، گورگهی بلاول، گوجری بلاول، بلاولی بهوپالی بلاول و تفصیل دوازده *توڑی*: سده *توڑی*، میانکی *توڑی*، *بڑاڑی توڑی*، جونپور *توڑی*، خاص *توڑی*، بهادر *توڑی*، دیسی *توڑی*، گندهاری *توڑی*، بهیم پلاسی *توڑی*، دیساکی *توڑی*، دیساکاری *توڑی*، نکهادی *توڑی*، بهیروین *توڑی* و تفصیل ده سارنگ خاص سارنگ میان کی سارنگ[1] بندرابنی سارنگ، لوهر سارنگ، برهنس سارنگ، مده مال سارنگ، *گوڑ* سارنگ، سور سارنگ، دهولیا سارنگ، سانونت سارنگ بدانکه در بیان مرکّب شدن راگ و راگنی‌ها و شناختن بهارک و پوتر و راگنی آن را می‌گویند که خالص باشد از راگنی دیگر راگ مگر از راگ خود یا از راگنی خودآمیز باشد از آمیزش راگنی و بهارج پوتر می‌شود بدین‌طور اوّل تفصیل بهارج مثلاً ایمنی از یمن و جیت می‌شود و گجراتن از پردیپکی و *گونڈ* می‌شود و سون کلس از بروی و کودنی می‌شود و گرن گر از پرج سوهنی می‌شود و دیوگری از *توڑی* پانچ می‌شود و پوربی از گوری اترون می‌شود و... از *ٹوڑ* پلی سده *ناٹھ* می‌شود و *بڑاری* از دیسی کندهار می‌شود و ملتانی از دهناسری گوری می‌شود و سدا از کلیان همیر می‌شود دهولسری از بلاول *گونڈ* می‌شود و جیتی ازگوری گوجری می‌شود و چند رکهه از سوکهه گن کر

---

۱. اصل: ~~مده مال سارنگ مده مال سارنگ گور سارنگ بربنس سارنگ میانکی سارنگ~~ نیز آمده ولی خط خورده.

می‌شود [۸ب] سوکیا از گن کر دیپک می‌شود و بندرابنی از سوکیا بهیم پلاس می‌شود و نیروهی از بهاوتی بهار می‌شود و کن مال بنگالی می‌شود بنگالی از بهار *توڑی* می‌شود و کن هیرا از بهنک و بهیم خالص می‌شود و اهیری از *گونڈ* و پنچم می‌شود و سرستی از گجراتن سوکیا می‌شود و کهیم از جیٹ نائیکی می‌شود و بهیم از پور یا بهوپالی می‌شود و همیر *ناگھ* از حمیر جیٹ می‌شود و سانوتی از *جھجونٹی* دیوگری می‌شود و للتی گوری از گوری للت می‌شود دوم تفصیل بهارجا که بر دو قسم است. مثلاً الیا و بلاول چون یکجا شوند آن را دیوگری می‌گویند این هردو مذکّر سماعی‌اند و از میان دیوگری که برآمد مؤنّث سماعی شد آن هم داخل بهارج است قسم دوم چنانچه نائیکی مؤنّث سماعی است و مذکّر سماعی است نهم داخل بهارج است چنانچه استادان این فن نوشته‌اند که در کتب یا در خیال یا در ٹپہ یا در غزل یا در ریخته یا در دهرپد یا در دادره یا در *ٹھومری* راگنی‌آمیز می‌سرایند هر راگ با راگنی که بر مهر برآید از همون راگ می‌نامند. تفصیل پوتر بر سه قسم است موافق تفصیل بهارج و سور از *میگھ* و... می‌شود و *بھاکڑہ* از بر وه و پردیپکی می‌شود و لوهر از بندرابنی سور می‌شود و دیسا از ناگری شد... می‌شود و کوتل ارچل هرت کمود می‌شود و کمود از نند منگل می‌شود و کج دهر از چمک مادهو می‌شود و دیسی از کهت سوها می‌شود و حسینی *کانڑا* از ناکیسری غارا می‌شود پرپل از *سورٹھ* و کتل می‌شود و قسم دوم... مال از *میگھ* سده سارنگ می‌شود و کور سارنگ از پوربی دهناسری می‌شود و گن ساگر از بهباس اساوری می‌شود و مدریک از شهانا بهار می‌شود و کدارا *ناٹھ* از کدار کامود می‌شود و بچیا از سُرمه... بهاری می‌شود و برهنس از

بهباس و *گونڈ* بوکری می‌شود و... از سوها پنچم می‌شود یعنی *ٹوری* کهاد... کولاس از دیس ملتانی می‌شود و ما ساکهه از کندهار و بوکری... [۸ب] و دیوساکهه هوری می‌شود و هوری و توری سوها می‌شود و مادهو از همین دکن بهاری و بهور از *کهٹ* مالکوس می‌شود و *بهٹیار* از بهیرون و رامکلی *کهٹ* می‌شود و مایی *کوڑه* از ترون پوربا می‌شود و پورپا از پوربی نائیکی می‌شود و بهوپال از شهانا بهوپالی می‌شود و لوم از *سندهڑا* پاسخ می‌شود و بنگله از جیجاونتی و *جهجونٹی* بروا می‌شود و رامکلی از *گونڈ* سده سارنگ می‌شود قسم سیوم الیا از جوگیا پوربی می‌شود و *نٹ* و بروه سده *ناٹهه* می‌شود و *گونڈ* و *نٹ کهٹ* می‌شود و سون کلس از بروه کودنی می‌شود و بروه از به‌سودی بهاوتی می‌شود دیپک ازگوری پوریا می‌شود و کوسی از بهیرون از **بهیروی** می‌شود و کن کلی از کلن کلی می‌شود و منوهر از بهور مانج می‌شود و دُهولیا از سور *سُرٹهه* از ساونت *اڑانا* می‌شود و سکل‌وار از بلی کهماچ می‌شود و بلاول از کوکب گوجری می‌شود و درکا از *جهجونٹی* دیسی می‌شود و دیوگری از پرج همیر می‌شود و حمیر از همیر جیت می‌شود و سنکرابهرن از پرج ملتانی می‌شود دیمال از سده للت می‌شود و بهار از سارنگ و ساونت و دیوگری می‌شود و کدارا از سوهنی شهانا می‌شود و *نکٹا* از *سندهڑا کالنکڑا* می‌شود و یمن بهاک ایمن می‌شرد منجمله هفت راگ کوسی و پنج راگنی و بهارج و پوتر و غیره صحیح دو صد و هفت است در این رساله مندرج‌اند چنانچه شیخ عالم در رساله تائیده خود کرده که موسوم بماد هونل ساخته ذکر نموده است که تعداد بهارجات و پوتر چهل و نو هزار است و راگ ساگر دوازده مقام است در این نیز مذکور بهارجات و پوتر از حساب و

حدود زیاده است تا لکهو کها نوشته‌اند و انتها این علم نیافته‌اند کروهی یعنی کنهیا... راجه کشن که فرماروائی مهر ما بود نسبت راگ و راگنی ایجاد کرده است و بعضی در توت هی چنین نوشته‌اند که مهادیو است حلقهٔ دیوان آفاق بود جمع دیوان اطاعت کامله... و تهی چنین [۹] لازم می‌شمرند از آنجمله شش دیو سی پوتر ماهر دیو بودند و پنج کس از آنها مخصوص مقرّب بودند و هر یکی در وقت خاص از اوقات شبانروز با صورت معین پرستش او می‌کردند و نام راگ و راگنی بر اسامی همان جماعت مقرّر کردند اوقات خواندن[1] نیز همان دستور قرار گرفت اوّل راگ بهیرون به‌وقت صبحِ صادق قبل از طلوع آفتاب خیال دهرپد پرتهم الله نام لیجئی اس پهیحی محبوب محمّد(ص) کو علی(ع) ولی شاه مردان خواجه حسن بصری انبو نواع به‌شأن فضل رحمانی من آنجها پوحی نوّاب رحیم سلطان **خیال دهرپد** ای مانون یون چونکی اورن سنکه به‌باین رهی یونجای اپنی اور تپها تو سدا رنگ اونکی بتی کهان کهان ای مان یوں جونکی خیال دهرپد چریان مائی ری سب بوجی موری من کی سجن ملاو را بهلادار دم روم تن من والات سکهه پهلوا عجب رنگ کهن اکم بهلوا جنم جنم کی موری دکهوا سب کسُو خیال دهرپد آج سها که کی رین هو پیاری ناموی سو ملنی کی هاری باج قسطو را محل آئی ساجن دهانیه رهی بان ری یکی لاکهو لو کهنو کٹہ ساجن مکهه دکهین خیال هم تم کو دهاوین حضرت علی امام عسکری بیرون دو تین مین بهجی نواح جو رهی جگمین لاج مشکل کیجئی آسان بندها او مری دهیر هم تمکو و دهاوین.

---

۱. اصل: خواندند (نـ/خورده، بالای «ند»، «ن» اصلاح شده.

خیال:

اوند یا کی ماتی بہور ہی اب جاگ رای
سگری رینا مو ہی ترپت پتی اب کلی لاگ ری
پل کی پلمین رین کجری اب کہو ذری بات ری
شاہ چیست مست سہای مین نی جانی بہاگ ری

خیال:

بہور یہی اوٹھہ پیاری وہ ندیا متوالی
پلمین رین کجری ابتو بول کہڈ والی
اوّل آخر لاالہ ظاہر باطن الّا اللہ
مست ہوایہہ پیارا اوسکاوہ میری رسیا سوالی

خیال:

رین و نابولو تم لا الہ الّا اللہ
ہر پلمین حق سمجو محمد رسول اللہؐ
[۹ب] توبہ کیا میں سب گناہ سین استغفراللہ
مست رہی اس ناد سبحان اللہ والحمد اللہ

خیال:

مولا کی سنگ لاگ رہی بہہ چندرے ہر آن
وہ خالق بی عیب ہے اور سچا سبحان
سب تم مل نماز کرو اور پڑھو قرآن
مست رنگیلا ہر دم رہند اوسپر ہو قربان

ٹپہ:

والی تو جانی میرا مین تیرے قربان عشق بگاہی تیری نال جو کرے فرمان
ککلی لا کادلبر میرا تو خالق سبحان مست پیاسی نہیں چھپا بہی رہے ارمان

ٹپہ:

رب کے مین واری جاؤن لاج بہرم رکھیو
دنیا میں رکھو حرمت محشر مین شرم رکھیو
ہی رسول شفیع محشر کے او سوقت کرم کریو
تو ہی مست الٰہی بخشش کا قدم رکھیو
رس دمدار بچ سیان موری بس کیو
سپنی اندراگی دلکوموری کس کیو
رنگ رنگیلا لیکی دم کون اپنی رس کہو
مست پیاسی نہان لکاکی ہنسی خوشی میں دس کیو

ٹپہ:

رب جانیو نحہ دندالی سنبھال میاں سب کو
ہم تیری نال واری یہ میری جان تم پر
سائین جی من پر رمدادی جمال دیان سب کو
و ہ مست پیاری تمنو کمال کیان سب کو

ٹپہ:

نت سیان ہی تو میرا دلبر نوملوادئیو کس روپ میں سنگار بناارمان دلوندا کیو
انکھیان کھول دیکھو وہ پیارا مورا جیو عشق لکا شاہ ستی زلفو نمین لپتی رہیو

ٹپہ:

تو سی تو چندڑی ساڑی تیری نال من لگاؤ
کئی آوت ہو خالی پیالہ پی پلاؤ
بیکل رہندی جند ہمارے کب مدوا بہر بہر لاوی
نین موری مست والی مست پیاسے نہان لگاؤ

ٹپہ:

بھولی بھولی بتیان پیاری ابتو مکھ سی بولو پیت لگاندی من ستیی... پیاری تو لو
کیا جان پیت لگای دل کی کونڈی کھولو مست شاہ ہوئی ہشیار ابتو مونہی...

ٹپہ:

کروٹ لی گئی موہی راتیان پیا بن ترکٹ موری چھاتیان
تڑپ تڑپ مو ہی رین کسوائی مست شاہ موری سنگ کرگئی کھاٹیان

ٹپہ:

پیا کی چترائیان اب میرو من بھاو...

[۱۰] سپنے اندر صورت دکھلا میرو من پر چھائیان
رس بھری انکھیاں مست خماری دل لینے انیان

... ...

ٹپہ:

ہر روپ میں یار کو دیکھا کیونکر کوئیاں سونا
کیہو تولہ کبھو ماشہ پیا کسوٹی ہونا
رتی رتی پیت بڑاوی اب قول کرکا نٹا ہودی
کس کرد یکھا مست پیانے اب لیکر کیا کھونا

راگنی بھباس قبل از برآمدنِ آفتاب بعد بھیرون چھاندھی ری لنکر ترک موری پیان اب جاندی ری سن پاوی مری نیند **چھٹانیان** اھاکرون نوری پیان پیرون لنکر ترک موری پیان خیال دھرپد کوئی کروری تونا موری پیاری راج دولاری بنی کو **ٹونا ٹامن** جنتر منتر بارانانین سوتا موری پیاری راج دولادی نبی کو.

خیال:

اب جاکر پیکو اپنی ٹونا ٹامن کرنا پی سانڈا پردیس سا اپنی بس میں کرنا
چنچل اچپل مورا پیارا کیسی دکھڑی بھرنا مست پیاکا اپنی کارن لیکر بس من کرنا

ترانا:

تن تن دم تم تن تن دیم تن درنا تن درنا تن تن دیم
دیکھ تماشی دنیا کی رکھ تو رب سے خیال عشق لگا دلبر سے من رہے خوشال
مست دانی لم ترانی تن تن دیم

ٹپہ:

اوٹھو پیاری بھور بھی اب یاد اوسکی کرو تم
کرو ریاضت حق کی دلیر انکھیان کھولو تم
چڑیان چون چون کرنے لگی کیون غافل ہو تم
مست الٰہی تم بن بیٹھو مت بھولو رب کو تم

ٹپہ:

آج شاہ کو میں نے دیکھا یہاں اللہ اللہ برق کیا چیز ہے وہ نور ہی واللہ باللہ
دست بیتاب ہوجاو نیکی ثم باللہ .....

ٹپہ:

ہر دم آتا ہے چلاجاتا ہے اللہ اللہ یار ملتا ہے سر جدا ہوتا واللہ باللہ
نہیں طاقت اوسکے جوہر کی کہوں میں مست غفلت میں نہواد اوستی نعوذ باللہ

ٹپہ:

کیا ناز بھری صورت نینن میں سمائی ہے
... جلوہ حق دیکھو ہر شی میں نظر الٰہی ہے

[۱۰اب] دم کون اپنی ہنسی خوشی لیجاوے یار
خود مست ہوو و عاشق سب جہان بنائی ہے

ٹپہ:

بھید دلوندا سب کی سائیں جانی دیکھ تماشا سب ہی پہچانی
عاشق ستی شوق لگایا و وہی ہیں سیانی عشق میں بخشی ہوئی او سکی ہومستانی

راگنی کھٹ بہ‌وقت یک *گھڑی* روز برآمدہ بعد از طلوع آفتاب خیال دھرپد تم بن کون ہری موری پیر حضرت نظام‌الدّین اولیا پیران بری نیاری درباس لیجئی حضرت امیر نظام‌الدّین اولیا پیر خیال دھرپد حضرت علی گھرانند بدھادا ہور آن سبھی مل منگل کایا جودا طبق بیخ ہی روشنای حسن(ع) حسین(ع) خم سنکھہ پایا ہور آن سبھی مل منکل کایا خیال جا اوجی جا اوجی تم جا اونا سبھی رہی عشق را بدنام کرو کی مان متی کی راج بہادر اپنی اپنی سپر مہی اوس رہو کی عشق *براکھ* یار بخوکی خیال دھرپد تین دی کرون موری سد بسرائین موہن روپ لبھا نین بوجھی کی پیا کھونکی کھانین جا گھر کنتہ سوئی تھکرانین موہن تیری روپ لبھانین تلانہ دیم دارد ہست لانہ در نوم تار دانین اودنین تنوم تانا تا ثبانا تناتنا در دانین دوست کہی در کسوت لیلی فروشد کہی یا صورت مجنون برآید.

ٹپہ:

یار موری تو کیا تو بر مائی نینو والا وہ مست سپاہی
مجھ برہن تو کاہی ستائی نہان لگائی شاہ ستی تینون لاج ناآئی

ٹپہ:

وہ ربا آدم ہی بی جانی اس دم کی پتلیمن کل کل میں بچھانی
رنکارنگ بر مایا ہر وی بس کیا در نال مست رہند اجیسو حباب پانی

ٹپہ:

اب مین چلیان وہ پیکو اپنی دیک یملنی مجکون لوگ کائی افسون میں...
... سمجھا دان انبالا وان دیس میں مست سارنگ طبلا اپنی دم سی دیک نی

ٹپہ:

وہ حق ... ... ئی تن من جان مین سہی سرائی
دیکھت مکھڑا [۱۱] سوہی بچھانی شاہ کون مست بھی اب یار کو پائی

ٹپہ:

رسیا میرا دیکھو کیا جادوگر ہے
نام سمایا اپنا مجکون صورت اوسکی دلیر ہے
ٹونا تا من کرکے پیارا پیت لگایا مجسے
ہے میرا شاہ الٰہی اب من میرا اوسپر ہے

راگنی گوجری بہ‌وقت دو *گھڑی* روز برآمدہ و خیال دھرپد کسی کی کر ہون پیاری موی پت کر بھی ہون جیسی مو ھی کنبی کھوکاھو نہ کنی نہ کنی تک ادھین سی ھسی ہون خیال منو نی بساری مبندری میان محمّد شاہ تنیدری در آن حائین مہر کرین تو مین جیوبن بنین کی کو *ٹھڑی* بناون پونری دیو دن بچھای پلکھین کی چکدار کی *بلاہے* لیون موری سنینان.

ٹپہ:

رب نے روح آدم کودے کر پھیر لیا اپنی طرف
ہر طرح چاہے بلا وے اور رکھے غیر پر حرف
مست بی پروا ہی عاشق رکھتا ہے سب پر شرف

... ...

ٹپہ:

دیکھو پیاری اس دنیا سے کہاں جاتے ہیں لوگ
قبروں میں دیکھ عجب تماشے ہو خاموشی کرجوگ
دنیا سے نچنت ہے افسوس میں زاری
اب فکر ہے لاحاصل ہو مست شاہ سے مل رہی سوگ

ٹپہ:

رب لے جان دادم اپنا ساندی وہ کٹھک اٹک نکلا نداماندی
سنگ بولا پجدا کیسا دیکھی دنیا نو دنیا میں دورنگی دیکھی شاہ کو جان دی

ٹپہ:

روز پنجشنبہ خلاصہ روح سب انسان ہے
سیر کرتی شام جمعہ پہر شب کتین زندان ہے
قید دنیا پنج روز پنج شب کریان ہے
مست ہی اس دید میں اب بخش تو سبحان ہے

ٹپہ:

دے کملی نے دل میں مھکے کی ٹھکداوی تیری نال جان لکی
ساندی نال بی پرواہی کنیامیان دے مست شاہ نال میں پھندی

راگنی **بَھُوگل** بہ‌وقت سہ... آمدہ خیال دھرپد بھنن بھر و سا و مدار مداکین بھو لادین...

[۱۱ب] خالق کون اپنی بچھانو وہی ملی کین داد مست جہانیان کیا سناوے حشر کے فریاد
بسراجاندا ماہیر[۱۳] وہ دیندی جھوکی مہاراج ٹھکدا و ہ کیئی کیسی دھو کی
نت چترا یان گریندا وہ خود لکی میان واری گئی مست پیاری جانی اتھو کی

ٹپہ:

جھو نپر لکی مل سکھان مکھ پر کیو نکٹ والی
نینان سب کی جھٹکی مٹکی پی کے ہو متوالی
نوشو پھٹی ہیج جریان پل میں موتی مالی
شاہ کو دیکھ شرمانے لاگے دولا و دلہن والی

راگ بھروین بہ‌وقت چھار *گھڑی* روز برآمدہ خیال دھرپد اوتن جوکی من بھوکی ہوندا او ہرس ہواسی کنھیہ بھرا بھرا کھر لک چکایا نامدار کا جانو کون کت ہوکی اوتن جوکی من بھوکی خیال *کانٹھ* پر کئی و پرھدی کاری کرون کچو بن نہین آوی چتونمین کچو کرگئی او برھدی خیال بھی والی سام بری کھرا دو نون دامیلاھری بھری نامدار عشق دی دین دوھاری مان بھی والی سام پری *کھڑا* خیال اومین کون کن جا اون پھول باران ہمارے دیورا نین و ندری بر نکاوی تو *دیکھین* ھارا پردیس ری کون کن جا اون خیال او سالووالی توا چھرا سمال کھول کھون *کٹ پٹ* اپنی اومنگ سی کھانسی آئی متواری اوسالو دولی والی توا چھرا سمال:

ٹپہ:

آوی جانے والی میان نینا تو سبنھال　　اکھیان ویچہ جمایان کلینا بھڑا لال
دل کھیراندا دیکتھو سانو کتول رہا یار　　مست پیاسی ملدا جاوے من ہووی خوار

ٹپہ:

...کی بھولادین یاد میان اوس رحیم شافی کو
سب درد و ندی دار و بس ہے دیکھ حکیم کافی کو
... کریندا طبیب اینی دھیا نوسنے میاں
مست دیوانہ کہ بھلدا ہی نت او...

ٹپہ:

کر تو ساندا ماری سوی می تو زخمی حور

اوٹھا جانداد از میرا اسے تو ہی رنجور

[۱۲]ہر دم رہندی یاد تو سانو کیتا ہووے دور

مست رکنیلا ملدا نہیں صدقے جاندی حور

راگنی گندھار بہ‌وقت پنج *گھڑی* روز برآمدہ خیال ہو چوکئی تھی موھن کی دوار چلو *ہوکے* مل دے کھین لالن انتر جامین بر *گونڈی* یا اب یوجی سیانجی کی پاین بر لے کر ھون لگائی آنکھو پھرائی ری جانین نہ دی ری الی ھون جو کھی نھی خیال تھاری درس دے لکی موتھی *رتھ* ناکیون چھل پیارے ساجن سنبادس کتین اوین من رنجھا پھرپاوین اسنا کرکر رام رام جپنا کیون چھل پیارے ساجن سنیا.

ٹپہ:

جب مالک نے باغ لگایا کیا مالی گلزار کیا

چھوٹی چھوٹی پتر لگاکر پھول کلی ہموار کیا

نیکی نیکی پھل لگے جب وہ پھکے تیار

جب مست الٰہی دیکھا او نکو ٹوڑ ٹوڑ انبار کیا

ٹپہ:

توہی ہی والی اوّل آخر کیا مجکو دلدار کیا

وہی ہے ظاہر وہی باطن مجھ کلمین کلہار کیا

مختار ہی پیارا جو چاہے سو ہے کرے

مست شاہ اپنی اپنی قدرت کا بستار کیا

ٹپہ:

یار میرا راج والا بھلا راج دیکھایا　　وہ تھکے بن سے والا میان ہمکو جلایا
کیا ٹھکا چتراوہ اس آدم کے وجود کو　　پرکھٹ کیا مست کولے خاک میں ملایا

راگنی دیوگری بہوقت شش گھڑی روز برآمدہ خیال مائی ری مین ناجانو تم کیسی جو کی ہو باد اگر وجی تیری سد ان کنک ری باجی اب کرو جک وا کو چیلا دھرپد مائی ری پل ہو نہ پل لاگے آج کی رین موتپہ نہ چور بھوت وتن سچی لای نیا موری کرن لا کی ووتی شور.

ریختہ:

پیاری مست چھپلی دیکھ تماشا دنیا کے بیچ
تو تو رہندی وی میان ہردم جان کے بیچ
جان جاتی ہے میری تیری جدائی سے میاں
کیونکر جان نہ دیوے تیرے وصل کے بیچ
پس پایا ہوں میں صورت انسان کو دیکھ
[۱۲اب] مت کھول شاہ میان راز کو ہرآن کے بیچ

ٹپہ:

گر شاہ نے دور کیا یاد میری برباد　　دیکھا جمال سپنے میں دل نوکیتا شاد
سورج جی ہاتیندا بگڑا تاب نہ لاوے　　مست ہوا آپی سانو ہردم رہندی یاد

راگنی کوکب بہوقت ہفت گھڑی روز برآمدہ خیال دھن دھن و دلو دھن کھری لکن شاہ چھتر دھروھی یک موتی بن کو سہرا براجی نرکھت نرکھت آئی سب ہوا کوک تر تاری مَل رنگ رچوھی دھن دھن نخست مثھو باخت لور و کنک دن دن این سہرا چھتر دھروھی شاہ چھانکو نتند در سکوغرنجی بھانی دولو سب جیون جھروھی خیال اب کاکرئی کیسی اوتری مکٹ دینو

ماکھات کھری دہ ندی میان ناویرانی باندو با نہایت وار کو یار موج بروزی لونا لالکی کھات ناتھ ہنتھن کی ہاتھ اب کاکرے.

ٹپہ:

راضی والی وہ میان بلہاری مین گرد ہار تن من جان تم پر پیارے جی بلہار
بھگی تماشا دنیا ند ار نکارنک پیتم جان شاہ پیارا مست سے جلوہ لیندا کل ہار

ٹپہ:

مولاداری گیان دے بھلادین یار نت سہی وہ تماشے جانے وی دلدار
کیون بھول گیا اوسکو غفلت کے پردہ پر جب دید کرے مست پردہ صاحب گلذار

راگنی الیا بہوقت یکپاس روز برآمدہ خیال ہنس کھلن پر جوبن وارون پیاری نرا سالور اسھا و ناسوھاگ ھری چنچل ناری پیا رنگ ھی رنگو لو اسولا ہوسنکار وا اور مدیون موتی مانک بھری خیال کھونکت مین میرو من ھر لینونا جانون پیا کیا چھند کینون بری حیا کی کاس کھون مین چون جل پینا ترپت مینا طینت رھی بھار خیال تیندری کلاب ھزار میان مجہ سیتی مین رنگ پھلی سرپی اب متھی ھی سامان دھرپد ای ھو کرب جل تیل مھنی جھان نھان [۱۳] نت نت پورن رھی ہوساھن ستار بجادو جا اور تاھین توھی کنی توھی منی دھن گیرد.

خیال:

ترپت مینا مین کہو نکت پیا کی
جل من بہر لینو کینو جیا کی
مینو نہ جانی تو کسی چند بہری ہی
مست سہادن قلم کی کلن موتی مالی سدا کی

ٹپہ:

کاہی کرت گمان پیارے آدم وہی بچن کرے

اوس ریکو بچھان وی چمن بوند سے چمن کرے

قول عہد جو اوّل کینی یہ آخر کو تم بھول گئی

مست شاہ یہ تم سے کہتا یاد کرو جو بچن کرے

راگنی بلاول بہ‌وقت یکپاس و یک *گھڑی* روز برآمدہ خیال *پیارے* تمنّا ری سکن بجارون کب کھر آدی کی لانساری پوتی نوری موتی بھرونکی منتی کر آن کر جو رونکی پیاری یمناری خیال ہون تو کرن دانیدن کئی مائی کر نجھپا نین ترک پوبھائین اب ری بسروا مائی ہون تو ذات کی بامنی دھن من کینوا چرا پکر کا کھوا بویان اور کل لیشانی خیال ننند بالاوری ستکار و امو را بار بار موھی کرت ہو را پرتو را کچہ *بھوج* بھر کت اکم *پہلوا* پیا اون کر یوا بار بار جوبن کرت تینو جو رازی ننند بالاوری سنکار و امو را خیال کجری کشواری ساری کیسر کی ملک بی‌سُر ہونمین موتی یوون کجرا اکی ریک منو دھن سی جرابن کجری *کٹواری پیارے* یھہ توھت جھاند و کیونہ وہ اؤ و کوری نندا لعل کرینگی لرائین کونچہ کود مامو کنیو جوبن کی موجین لینو کھو نکت کی *اوٹ چوٹ* مارنین کو دھائین الی.

ٹپہ:

برزخ محمد مین بچھانا نین رب حضور

دلکی انکھیان کھول دیکھ مست کہو اب یہ نور

برق تجلی دیکھ سکے تو بن جاویں کو ہ طور

مست جہانیان تمین بتاوے اب وہ تو ہی مشہور

ٹپہ:

آپ بھلے تو جگ بھلا اور بھلا سنسار

آپ بُرے تو جگ بُرا چوطرف مارا مار

دیکھ بشر دنیا کی بات نہ ہو غافل

ایکدم چل کے دیکھنا مست [۱۳ب] شاہ کا دربار

راگنی **توڑی** بوقت یک‌پھر دو گھڑی روز برآمدہ خیال دھرپد **توڑی** لالن الوری مونھہ پر مینا کینی تن من دھن سب وارون ری ہون بلھاری آجیکی آون مونھہ میناکنی تن من پر پلکھن سی یک چھارون کی خیال دھرپد لکوا تو بول ری اتوائی ری جو میرے پی کا سگن بچار و کھیر کھاندگوری خیال دھنکریان لی ایو میرے ماتی آئی ہواج رانی ماسج رنگ رجا لوکر والا یوائی ہو آج سبکی رس بتیاں کیسی کرون نخسی سن کے ری او مین چولیان نید کھولایو موھی بولت آوی لاج اج دھنکریان خیال بر جوری ای بوکوا موئی کو بھرنین وی بھیروا کون باب پیا آون بھر بھر بدو اسر و ایک تو سدارنگ بن دویر بھی بھر آئی چھتان کملا ناھردا خیال جو کانیان نھین ری سو پیارے موری تھاری کرن و اکان مو ندری ما ھاتھہ کد پھل رنگ بھوت لی موتی تیرے نام کی ری سوھان ری بالام ہو انچا تیر و سمرنگی.

ٹپہ:

مین پی کے متوالی کیا پت لگایا مجھ پ

من اساندہا بس کرلیتا بس نین چلتا تجھ پ

لٹ پٹ عشق میں ہمدم تم رے ہم رے پیاری

شاہ مست ملدا نہین مین ناز کران کس پ

ٹپہ:

گل چنپا موتیا اور سیوتی کا گلی ہار
رنگ برنگ مینا کیا گلاب کا وہ دلبر. جانی یار
گلدستہ گل خستہ وہ سب کون کرے بہار
مست شاہ دیکھی جلوۂ اوسکا جب چندری اوپر ڈالا وار

راگنی اساوری بہوقت یک‌پھر سہ گھڑی روز برآمدہ دھرپد لالن آئی ری مو پر مناکتین تن من دھن سب وارون کی ہون بلھاری آجکی آون پر پل کھن سی یک چھارون کی خیال او دھوان سوکھا بچاری واکون یہ رکھ کون نیازی نامین پھسا آئی نام مین بتا آئی پوت چنی جن ھاری کالی موند کو ایک جھاندون آج ہون بال کران ری سو سُر ھماری مالی بھولی ساس ھمارے کواری سائین ھمارے [۱۴] پالن جھولی ھم ہین جولاون ھاری ری محمّد معراج اسراری کاج جگت کی سداری اولیا انبیا غوث قطب تس دن پاین تخت کی لاکی.

ٹپہ:

دومیان رانجھا میرو من بھاندا کی ہاڈا لاوی عشقو ندا پھاندا
دامن لک پاندی شرم نبھاندا میان ہیر نال تین مست رہندا سانوکے برماندا

ٹپہ:

رانجھا میری جندڑی نو کاہینو ترساندا تسیتو میرے منو بھاندا سانڈی نو بھلاندا
جندڑی میرے غمنو کھاندی وو پیاری تسی اسانڈا مست کمانی کھندی جی سرماندا

راگنی جوگیا بہوقت یک‌پھر چھار گھڑی روز برآمدہ خیالی چنچل چل چکور بھونرا پرکھت پی تن کیجئی ری جان ما نین سی اونچے مانک واکھر

پیت یکمجی کهت کبیر سیویهاهی سادهو کیا دیجی کیا سیجی ری چنچل چپل چکور بهونرا پرکهر خیال راجی چهنی تا سنو آمل وی بهلا میری جان ممنا کی تیری تیری کوان چراوی بن سی بجاوی مرو من هی رجهاوی چون.

ٹپہ:

مالک دو جہان کے خاتم النبین ہیں
دونوں شہید علی کے حسن اور حسین ہیں
ہردو سرا لہہ گریان ہے زہرا کے لعل کا
شاہ مست غمخوار ہیں بھیجتی درو دین دن رین ہیں

ٹپہ:

محبوب قادر میری مدد کروون رین اپنے خادم کو تمین رکھو سک چین
تم معشوق خدا کے لاڈلے نبی کے ہو اپنی نگاہ سے مست رکھو یا غوث الثقلین

ٹپہ:

وہ جتّی نال میں پہندیان کی کرداوی ساندھی نال بدیان
ڈھونڈ ابہر داکن کن کلیان مست پیا را تہاری رنگ رلیاں

[ٹپہ]:

چٹیک لاگی اب سیانکی کی کرمن سمجھاو آن
جو ملاوے میرا پیتم اوسکے بل بل جاوان
مست لبنلا ملدا ہین می چہک چہک پیان لاون

... ...

راگنی گوری بہ‌وقت یک‌پہر پنج *گھڑی* روز برآمدہ خیال کیسی نین کی جر ناجری بر نال پیر سون حضرت خواجہ قطب دین کی دربار [۱۴ب] جا اون دیس نین نرنالی مل آؤ مین کاوین سدا رنگ بہری تا تن سی مشکل جار

خیال اری پسر هری بهر بچهرن کاید هون سکبهه پائی جیا مین دهری پهٹن پهنا آئی میری ری آکی اوت کی پسر ابتری.

ٹپہ:

کیسا رسیا دلنولا کا پیتم جان تیری نینن و بچہ سینا لاکی رس لیجا ندا میری
شاہ نمانہ سب دی کارن کلیان ساندی کھری ... ...

ٹپہ:

فعل بد سے جو کوئی باز رہے اپنے سیّان سے محرم راز رہے
کیا حقیقی کیا مجازی ہو مست عاشق سے کارساز رہے

راگنی سکرائی بہوقت یکپهر شش گهڑی روز برآمده خیال هو را دهی تیری نین تین نن بان کهوائی سیس پهول چترا و کونیکه هاتن موتن لنکنا سوهایو خیال همی کوها در کهوکی پیاتن سی جدائی نکی جنی تن من جو سیس سهرا اور سهاوی ذری دانکهیا.

ٹپہ:

بھلا جانیو مین ناز و راز و باز ہوی تجلّی عشق کے محبوب دلپر پر نواز
جلوہ ہوا اوس یارا دم معکوس پر تقصیر کہ نہ جاوے وہ مست بی نیاز

ٹپہ:

ذات رب کے بی مثل ہی اوس یار کی قسم
ہے جلالی اور جمالی وہی دیدار کی قسم
کہو لا پردہ سب جہانکی تبایانت اسرار کو
مست نی دیا ہے کشف لونّی ہے دلدار کی قسم

راگ ہنڈول و سُرپردہ بہوقت یکپهر هفت گهڑی روز برآمده خیال من بهروا هوری حوریان رنگ لی دی پیاکی نّارن سولا هو سنگار وا اچهی نین

کی مهندری لاوی مالان وا اور رنگا دیون چوندری رنگریز وا اپنی امنگ سی اور پرون سیکی کروا خیال یا هودر واجی و امندیل و اباتن کو یا هو صاحب تن بیٹھ دابا مکری محمّد سنکوا لیچلو موری پیان پکریا هو صاحب.

ٹپہ:

شمس مخفی ... میں دیکھا قمر ہمراہ رکاب میں دیکھا
اور ملایک ستارگان تمام مست شاہ نے حجاب میں دیکھا

ٹپہ:

جوگن بنکر پیتم کارن پھرنا دیس بدیس
کل کٹھا کانن مدری یہی بناو بھیس

[۱۵]... ندی رکھو کینکری اور کل میں ڈالو مالی
مست پیا کے ڈھونڈلی انا ہی سبکو آدیش

راگ کانی و جنگله و جهنجوٹی به‌هر وقت باید ز قید وقت مقرّر نیست خیال مین چاندی لی من منو تیندا کهیرا کس کلن لایا ساتی را عشق ندا اوّل چهرا مین اپنی ستی کهیروندے بی‌رنگ رسا سانون بنا موهی پر هوندا اولهچرا خیال مین تنوانکه دی سائین میرا ولی کهول کهمای جن جهدری کتی پیارا نظر منوا آنکهه دی سائین میرا خیال سپائی مندیل نابهولاوین ساندی یادرین دیها سودپهان تو ساندا مبین لی چلونگی تیری نال سیاهی مینو خیال جهین جوٹی ظالم اوجت یون نین برمایا آوان جت یون نین دی... کب بی‌پرو نهان سمجهایا اوهلی لک دی تیری نین شوری میان کسی عاشق نو برمانا ...خیال جهنجوٹی چروالی میرا من لی کیو شهر بنی داواری کس تو سنانندی رب میرے جندری تو دوکهه دے گیا.

ٹپہ:

تین تو میرا رآولا سپاہی ژا ڈھونڈی بہرا ندی تنو ... کمانی ژا
دل دی کل لان ساڈی وہ قادر جانی کتول چھپا شاہ میرا وہ سبحانی ژا

ٹپہ:

تو سپاہی پیارا جانی مورا کس دے کارن اپنی نگری چھوڑا
شوق دلوندی کیسی نہان جھوڑی مست پیا کو اپنے مکھ دیکھلا پوڑا

ٹپہ:

کی جاندا پردیس دو سپاہی ژا ساڈی کل سہانی وہ کمانی ژا
شرماندی بہری کہہ نے سکدی وہ میان مست نایل مل پیالہ پی جے... نی ژا

راگ سارنگ بہ‌وقت دوپہر یک گھڑی روز برآمدہ دھرپد پی بن... وزت تن سیکا اوثہ و این برم بھولت کاھو نین جل جلین... بنا چاھت... خیال تمسی مبارا کا جوکا جوری کا جوان چھر مال سب تو جوان لاگے مست وا [۱۵ب] موری گھرائی سوباج ری مندیل را با جو تمسی مہاراکاجو دھرپد آری مائی ھیت کرہ اسپر بسائی عجب تپھا سمجھتائی کنوار ھم جانی پیا چاتر ھوکی ھم سی بپت کنوار.

ٹپہ:

پہلا پیارا نینو والا کئی چٹی مینو مارا ساڈا محرم مطلب دلدا لاج نکردہ مورا
ماچتری بہی تاسکڑتی شرم ہنائی تینڈا مست جہانیان دین دی دھوکی نت لیندا پیارا

ٹپہ:

میرو من لے گیو وہ میان ما ژوڑا ٹونا تا من کرکے پیارا کیا ہے کاجا دوڑا
دل کھیراندا پیارے بھر بھر دیندادا ژوڑا بسم رکاندی مست پیاری اور اوی سالوڑا

راگ ساونت بەوقت دوپهر دو *گھڑی* روز برآمده کرمائین کری ری کنوار ناریا جونباون جارهون جو مناونین آئین مین پرهون بدوهر کیون منوهارا خیال مینی جی تهانو راد را بلاوے نانواد موئی ابلارا نین مویک بهلی سی تهماری اونکری سائیان پلن بیلی تهاری مائین ادمری ایلا را نین.

ٹپہ:

تو[1] ہی ہے والی اوّل آخر مجکو دلدار کیا
ہے وہی کیا یار نے سما دیکھا جب دلمین اپنے متین کیا
خاصی خاصی پہر لگاکر پھول پھل سب رتن کیا
کچے پکے پھل تروا کرمست نے سب جتن کیا

ٹپہ:

فعل کریندا وو پیارا جو چاہے سو کرتا
حکم کریندا ہر شی او پر من مانی سو کرتا
انکھیاں نال دیکھ پیاری نہی کسوے ڈرتا
اپنے مست نال پیارے جوسا جی سو کرتا

راگنی گوڑ بەوقت دوپهر سه *گھڑی* روز برآمده دهرپد چوتاله آراتی کهی اجهی نین نین کی جس کے... بهاوان کمان بر مین یان تیری چست وت تان سین کی کام مون جدهائین.

ٹپہ:

..... چھوڑ اب آئے پراے دیس مینو عشرت چھوڑ کے لیا فقیر ہی بھیس
نسدن ہر... مست مارا... ... ... پیارا شاہجہانیان ادی واوی سب کو ہے آدیس

---

۱. اصل: کیا تو، ولی «کیا» خط خورده است (کیا).

[ٹپہ]:

[۱۶] نا تو فنا ہے نا تو بقا واللہ تو رہو خاموش

عدم سے ہجر مین اکی پھر وصل ہوگئے ہم

فانوس مین شمع ہنس ہنس کے مست رہو خاموش

... ...

راگنی گونڈ بہوقت [۱۶ب] دوپہر چہار *گھڑی* روز گذشتہ خیال چون چون برن لاکی *برکھٹی* چرن لاکی من هون کرن لاکی پیا هون نه ایوالی هون جوکی پناهون مناون آج هون نمائین پیا موری الی چون جیون برن لاکی.

ٹپہ:

رب نے بھیجا کئی رسولان غافل ہوکی رہیان

جنگلا جنگلا ڈھونڈی پھردی صدقی جاون سیان

مصحف اپنا مکھڑی دین لوگان پردی پیان

شاہ چھبلا تجرنہ اند کل دج والا پیان

ٹپہ:

دیکھا جو ایک شاہ کامین آج زرخ برخ مین پوچھا اوس ستی کہو کیا ہے تیرا نرخ

اوسنے کہا لعل بی قیمت ہون میان مست جوہری تجکو دیا ہے شوخ سرخ

راگنی نٹ بہوقت دوپہر پنج *گھڑی* روز گذشتہ پوت ری ری تو تو میری نین نن منکی بھاوان کمان چھت نین کی *لاکٹ* جبا سنک کی بھونه اونری ری خیال هون پیا تیری آنکھه بن پرواری مین واری سکھه یان لی واری هون بروس ساری کئی یک رنگ کرکر دیکھی کوک رنگ کرآری خیال پیاری موسون کیسی پھنا اوکی پھت *گھڑی* ایک هسنت *گھڑی* ایک اوست کون رئی تو هی سنگ.

ٹپہ:

پیاری تم ہم سے خفا ہو کہو کون سا باعث
اب دلکی گوندی کھول ذرا مونسی بول کیا باعث
نین سُر تیری پاوں پر رکھابنی ہی تقصیر
مست پیاکا بھید نہ پایامین نہی سمجھا کس کا باعث

ٹپہ:

اوس زلف عنبر فام ہو درسن سے کیا غرض
جسکو سخن کی بوج نین اسکو سخن سے کیا غرض
پروا نین شاہ کو اس باغ محبّت میں
جو سرد یا عشق میں اسکو کفن سے کیا غرض

راگنی دھناسری بہوقت دوپہر شش گھڑی روز گذشتہ دھرپد لیجئی ہم سنگ بسوھی تو پاس رھی بجای بانسری بجائی گانا ھمین سنگ جنی تم سُر پی اوتی ھم بھید کئی جھان راگ وھان تان روم روم سی جے بیان تان سین پیا ھنس ھنس کرت موسی رنگ زار خیال ای کین کرب یکی حئی جب سی تال مردنگ مھانج وھیب باجی اور چرچہ کھنی کھین بجو ماوری نایک گوپال آکی پی جھی چلی سب مراری.

ٹپہ:

جو لکھ دیا تقدیر مین حق وہی بجا ہے — تبدیل وہی کرتا جب وعدہ رسایی
تدبیر کتین دیکھ کر تقدیر ہی ہستی — شاہ مست الٰہی تونے کہا سو نہی وفا ہے

ٹپہ:

گر دیکھی حسن شاہ کا ہو بیقرار آج — قربان ہی یہ دل ہزاران ہزار آج
عشق کے پھندے مین جو آپھسار سوا ہوا — جان سے بی پروا ہوا مست دل خاکسار آج

راگنی پوریا به‌وقت دوپهر هفت *گھڑی* روز گذشته یعنی سه‌پهر خیال میان منونسی هست یکی جی نی فایده[1] جو هی تن لاکی واری سوهی تن جانی دوستی واهی فایده[2] خیال میان تسی وی که پی دنیا عجب تماشا *سمجھ* بوجهه لی رسیا جاجم لی بیتهی کی سب کاکین کی کئی کها یهه لی دیکها وی پی دیکهه لی خیال مسرت اپنی اپنی کهان هان ری کنائی من میرو لینو کهیر ترت آئی مور کی دهن سُن بر آن او *ہین* کنیوسرن کو کنیو پهیر پهر سُرت خیال من هرینوای ری مان بهرو من هر تیو بهکواجات الیکی بهرو من هرنیو پوچهت هو سر هو چهیله و دیکهه سکهه دنیو اس نار مورت بستی سدهو نه منومن هرنیو خیال اب تو پایل مونسا *آڑی* اینو پایل موری هون توری دک بر هار هونکی ساس نندکی پوری سون آری ابتو... جو کوئی همین ایک... نین هی لاکهه کرور کهونکی ابتو پایل موری خیال اب موری... لو هست بن چهروکی مین جانو سر دارد [۱۷] موری کلی کر بهر.

ٹپہ:

سپنے اندر جو دیکھا سو کرچکا　　دردِ دل دلبر کا تھا سو پھر چکا
خوشنما یار کی صحبت میں ہم رہے　　مست شاہ اب بیگانہ ہوکے مرچکا

ٹپہ:

اےدل دیکھا تماشے اب دام نکو پھنس　　بےحرمت رسوا ہو بس کام نکو دھنس
آزاد ہے من میرا اب قید نکو ہونا　　تومست شہنشاہی اب دل مین خوب کس

راگنی پوربی به‌وقت سه‌پهر یک *گھڑی* روز گذشته دهرپد موری *موکٹ* کندل یی سیی چهائین جهل کت کهولا براجی بن مال بیت لحس موری

---

۱. اصل: فایدا.
۲. اصل: فایدا.

موکت کیسرکی فرمانی موری بی‌بھکی دھار سب نی وارون چمک دس موری موکت خیال یھی سھاگن ری رب منومانگی حی کمر من جائین اللہ بھلی برنی کنی سون اون سی اپنا تنھا لگایا.

ٹپہ:

آج دنیا مین کوئی وفادار ندیکھا　　اور ہم نے خوب عاشق غمخوار ندیکھا
بی‌رحم تو معشوق بہوت ملتے ہین　　اب مست کوئی عشق میں سرشار ندیکھا

ٹپہ:

پیا نے مجکو درس دیکھایا　　لوک لاج مین سہی سنایا
اس برہن موہی کون ستادے　　مست ہو جگ مین پھر ہات نہ آیا

راگنی پوریا بہ‌وقت سہ‌پھر پنج گھڑی و دو گھڑی و سہ گھڑی روز گذشتہ میانکی ملار سارنگ بندرابنی **گوڑ** سارنگ سارنگ دھولیا بھیم پلاسی خیال اری بی‌کھتا سو یاری جاکہ **سوھاگن** کیتا سو یاری سنگ رھی رین موھی تل پت پی نی جی ناسو یا کھو یاری... میری یان کیسی بھرون دین رین نا آنند تو اوجٹ کئی لال بن او منشد گھمندائی... بدرا تبہ پھر کب ھون بھری.

ٹپہ:

یار میرا جال بچھاکے مکرا نہین دیکھایا　　آپ اخذ ہو... رہا اور احمد کو پہنچوایا
اسی واسطے... ... ... رہی　　سب جہانیان...رہی پیارا دل کا بھید سنوایا

ٹپہ:

... ... رہندا

ملاملا کر [۷اب] سیکون پیارا نہین بد لامی سہندا
کوئی بولاوی من سے اپنے کوئی اوسپر جان دیوین
مست شاہ رہے اکیلا تم بکو ہے کہندا

ٹپہ:

پیا پیاکر لوگ پکارے پی کو مین نہین پایا
صاف کیا جب تن من اپنا ایک جھلک بتایا
اپنا پی مین مین دیکھا تب میں سبکو پایا
ڈھونڈرہی تھی مست پیاکو نینون مین برمایا

راگنی ماروا بہ‌وقت چھار گھڑی روز باقیماندہ دھرپد مین ساھونی دیکھہ دیکھی اور سرور بچن سن دیکھی او چارن جھی وت آنکھون ھوجاھت جاھت مل نین کو شک جاھت کھری ظالم نکھہ دیکھی خیال منوکی مارھی وی و سدر سندر کون کردھارے چتری ماھی دی تن من دولا و کل نارنر چرچی کرتار دیکھن ھاری کنول نین کردھارے چتری.

ٹپہ:

اوس رسیانی کانن مین کیا ڈالا رس نام سنایا اپنا مجکو اب ہوگیا پر بس
پیت لگا کر مجسے پیارا اب چھپ رہا وہ یار مست ہوا ہشیار کنیلا دلنور کہا کس

ٹپہ:

میان تو دیکھ لے اس دم سین دو روز کا تماشا
دنیا تو یہ بستی ہے ہستی کا تماشا
اب کاہے کر ہوتا ہے نسدن تو ہراسا
مست الٰہی اپنا آپی ہی دیکھا تماشا

راگنی ترونت بہ‌وقت سہ گھڑی روز باقیماندہ خیال تیری پھن کاکی ادب پان کا کھون آپی پیتم ماتی سبہ سوتن مین اب پاوی توری چاتربن تابین خیال پیا کی پیت دراوت مون مین کاھی تین سب... میری سب باتین کچھونکی ترکت چنور تیر ری ہین مین کھان دیکھی جاکی ری جان.

ٹپہ:

کیم بہا... یاد پیاری نہیں... آئی بی پروانان کرداب کہتی ہے تولدا
پیت... ستّی نہین... ... کہدا حال دلوندی ہمدا

ٹپہ:

عاشق... گاہی او... ... ... کیا کام کو فراموش
قربان ہی و...[۱۸] چشم کمان ابرو پر معشوق ہو صبح کی کئی شام کو فراموش

راگنی گوری به‌وقت که گھڑی روز باقیمانده خیال شرنائیان بترمان دھول مین واری شرنائیان تیرمان دھول دھولن می‌داد و تهرا جانداده رو بهتری تو منایان وه شرنائیان.

رباعی:

ای پری‌چهره بیک ناز دلم سوختی شیوهٔ جور و جفا راز که آموختی
نین کے حجرہ کی ای فلک ناانصاف به همین داغ بسوزی که مرا سوختی

دھرپد هار همبل کی هینن کی لاکت اور گوریدندن جوری ری هاری کنت پوت پهرن جوت کبر کی اوتا پرلت سوتاری خیال کهوسی ٹھڑا لاؤن سی دی بان کرن رندی اپنی او منکسی... وک کهین نتو چهونی دی.

ٹپہ:

جلوہ خلق اوپر دیکھتے ہو سب نہان گونا گون اوپر رنگا رنگ ہے نت عیان
ذات کو او سکی بقا ہی اور ہی سب کو فنا مست کیا کہے حقیقتِ قول ہے اسکا بیان

ٹپہ:

عشق کے دام مین ای دل نکو پھسنا جال بچھایا شاہ نے تو دیکھ کر ہنسا
دل شگفتہ کو قید کرنا خوب نہیں مست پیارا دل مین لٹ پٹ ہو بسنا

راگنی سری دیپک به‌وقت گجرِ شب خیال مری ری جنتا مین اسی آوت هی کنیان چراوت مین رهی آون سنک اسی تم جانرجتر آئی کنی اب چترائی تم چهاند اوها دیک...ل هون جوکی تهی کهری سی کچو جانین نهین مرپی کی دهن سن مری بده بام کی نهین... ودات بات نامین کاهو مل جاهون اسی کو هو کام کونا مین کوهو کی کام کی.

ٹپہ:

... ...کے ... ... نت ہو رام چنا مردم بیاری کی ... ... شام حنا

آباہی وقت... ... ...

ٹپہ:

تو ہم سے رہتاہے کیون بددماغ
جو دل کو ہمارے تو دیتاہے داغ
اس مست قادری کی کس کو قدر نہین
کیاہے دل کے اوپر روشنی بمثل چراغ

ٹپہ:

دمدا میرا چراغ ہے رب سنکات محفل میں بھیٹے جب تک رہی حیات
پروانہ رہا مین اوسکی دم کے سات مست جہانیان پھرتاہے دن اور رات

راگنی حمیر بہوقت دو گھڑی شب گذشتہ خیال ہو نہین جان سحھرن تم بن اسی ہی ہو کری بل جھان مو ہی باوری بھی آب اون منرین سک متوالی ملار.

ٹپہ:

سائیں مورا وہ عاشق دمدا من آسا مداوہ لیکے رمدا
کملا دنیا سج خوش ہو گدا شا... پیاپر چندری وارون جوگی ہو حمدا

ٹپہ:

ہم سے کام کچھ نہوا اب ہوے دنیا سے وداع
افسوس رہا مجکو اوس شاہ کے آجانے کے وداع
بی کل ہورہا مین مثل سد.....

... ...

[۱۹] بڈی بڈی نہین مین لال لال تو ری ناوین کالی کالی بھورا بجھوندن سو بھت زویسو روپ تریا روپ کنندگی انکھیان تیری ترک دیکھین مین کنجن لیجات جھت.

ٹپہ:

کہان بیٹھا حجاب اندر شاہتاب　　نین نظر آتا من مین میرے مہتاب
فراموش اتنا ہوا میری طرف سے　　مست بیکل ہورہا رنگ سیاہ تاب

ٹپہ:

چا ترکی چترایان دیرک نینان اب　　امرت ساور رنگ کی رت را جنا اب
رسیا رس لیون ہاری مست تہاری　　شاہ بنولی کچھ من کی کون آوت جاناب

راگنی جھمٹ وقت چھار گھڑی شب گذشتہ چل رس کرھین رس بیرم مدآون جائی بوجون کی ہوت رس ھون جوکئی پیا تو ھی مناون تو نھین مانت میری کھی اوٹھ چل میری کھی.

ٹپہ:

آج آئے ہو سجن اب رہو تم رات کی رات
غیر سے مل کر صنم ہم سے کرتے کرآفات کی بات
ایکدن وہ تھا کہ نہ چھوڑی کبھو تم ہم سے ملاقات
مست ہو پٹھ رہی اب کرتی ہو ایک بات کی بات

ٹپہ:

چھپ رہندا وہ چیرے والہ یار
سانڈی نال بیجان کریندا کین میں جوڑا پیار
بات بتاند جانے پیارا آن ملے اس ٹھار
شاہجہانیان مست رہندا تجھ سے ہو محرم یار

راگنی یمن وقت پنج گھڑی شب گذشتہ دھرپد کاری کھن کھتا بھاری مین لی ری کاری ساری دیکھہ تیری نینن مین کاردی کجرائی کاری لوکر

نک سیری کیس کی لگائی رنگ کاری نینن چھٹہ یه جهودی سنای هی پنی یار ایسی هووی جائی میل کانا جی سی اپنی کاری کرائی تیری آج کام آئی ہے

ٹپہ:

نت نت ہوون مبارک بادیان اور جم جم ہوویں... شادیان
بنا بنی مل جگ جگ جیوبن... ... ... نی بیماریان

ٹپہ:

[۱۹اب] ہے آرزو دل مین میرے پیو کے ملنے کی فقط
ازبس کے جدائی میں تیری غمخواری ہے فقط
گر پیارے ملے اوس کے مین واری جاوں
مست رہا تیرے درسن کا کب ملے جان سے فقط

راگنی بھوپالی وقت شش گھڑی شب گذشته خیال کهی رهی کهی ری دوربین دوری آنگن مین پیا کی اون کی بهلی یار کیس نین کی بدارکی کس را گهت انچر اسدهارت سکی مین سی مینی بولی خیال آری آب مین کهاکرون ری پیا مجسّی مکھ هونا بولی اری اب مین کهاکرون رهی پتی پتی کهندی ویندا ساندی اپنی جیا کی تهه نه کهولی آری آ همین کیا کرون خیال توری مین موهی ایسی کینی ایسی کرهونکو آپ هیکی اور مهوکو تهکاوی باند بوند چری کرری جهجاونتی و برج و کهناوتی.

ٹپہ:

ڈرتا ہوں مین یار و دلبر سے خداحافظ جب آملے وہ اوسکے دیدار سے خداحافظ
ماہ جبین پر جسکے وہ شاہ کی ہے سعادت فرقان کا تو ہی حافظ اس گفتار سے خداحافظ

ٹیپہ:

میری سنگ بول داہنے پہلا میرا ماڑوڑا

دل لگایا پیتم سے وہ کیسا کیتا جا دوڑا

چٹ پٹی اب من میں بس گئی پیلکے میری

مست شاہ جب ہل مل رہند انت اوٹھ پتی دا روڑا

راگنی چھابا ناتھ وقت هفت گھڑی شب گذشته یعنی پهر خیال صورت بساری واری سجناری هون تو نهارے بات مین کهیو نه جانی اپنی عالم پر رحم کرم کیجئی تهاری پت کهو نه پهچهانی.

ٹیپہ:

اوس دلکوہی لے گئے ترب بتلاوی مکھڑا ایک جھلک

کیا نینو مین ہی اوسکی چھرپ دلکولیوی ایک پلک

جب اوس کے کھولی موچھی نت جیو جی تو اپنا لیووی

کوئی مست ہوا دیکھ پہلو کوئی سُر کو ماری لاپک

ٹیپہ:

اوس نینومین..... ک خنجر بانکی نینو پر دہ ڈانگانکی پرلوک

سینی... ... لگادو پی .... جیون کیاہے زنا روک

راگنی.....[۲۰] یکپاس و یک گھڑی شب گذشته دهرپد کیهو هو پیاری سون اتنی بتنی موری موهی تو جیون پران یاهی نین سک هوت جنم جنم کی چهری کهسو هو پیاری سون خیال کتم کی کتم کو کوتهری توائی راگهو چن دی دچری بن روک راکهون کلین سارنگ کو ساتھ دی دی لی پرپین مین سارنگ کو ساتھ دی دی حوت راکهون کلیان بس نبان بهو کن بهلی ادهریان کرون پٹھ کی هر چنداور من میلی مان اور مهی مل پیاری هو دهیر کی چتر

ایسی آ آهو بنک چندا پیاری منداجال چهیان خیال هان یهه مان مستی دولهن گهونگٹ نه کهولی مکه هو نه بولی مان متی بنکی ساعت سون دوا پئے لائی لوکرت کلول‌ها یهه مان متی دولهن.

ٹپہ:

سانورا سلونا پیارا کیونکر مورا ہونا رین دنیا موہی نرتپہ پتی تونا تا من ہونا

روپ دیکھاوی ہر آن پیار ایک پل نہیں مست پیا پر چندری وارون جو ہونا سوہانا

ٹپہ:

بھلا پیاری شام مورے گھر آنا رین یہان بس جانا

تکھدی کارن پیت لگائی مست کے بتیان پر بل بل جانا

راگنی مسهارا [ملهار] به‌وقت یکپاس و دو گهڑی شب گذشته مان کری پیاری سی دولیها لاحت هی سس نویا سوندهی نهیا سوها یالکا اب سوهی ذری دیکهنا منگل گاومندیلا بجاو سیس کو سهرا هاتهه کو کنکنا اسد سوهاگ کی رین رسیلی دولهه دولهن دام دلوندا مست تو پهندوایان.

ٹپہ:

جو دیس بس رہی پیکی بندیان احسان کیا یار نے پار لگائی ندیان

دید جہانکی کرکے اپنا بلاوے دمدا مست شاہ کی دام و تال می مہندیان

راگنی شهانا به‌وقت یک‌پهر و پنج گهڑی شب گذشته خیال بندی اتهی میسکا تیر ہے... گیان هی دهنان پیابن آ ایو سن ری سکی... دهر دیکهی جاکت هی ملیگا برنی سوا در جو مورت سوهی گزاوت ہین ابتر... سرت نهر شد سورت گانا.

[حاشیهٔ راست]:

... ... تنا نادیم آن پیٹھ رہی مست ہم تم نا تادیم

ٹپہ:

یار میرا جب مجھ سے ملا قدم رکھا سنبھل سنبھل
دنیا مجھ کو تانا کرتی بتیان کرت کھیل کھیل
کئی کام دنیا کی مینو چاتی تھی بُہت
مست میرا مکھ سے بولا بہ جاہی خلل خلل

*

میرا من پھر واکردہ نینووالا... دل نے پایا دھوکی وہ ٹور ٹور
ناچلی کانکر کسی کا تیرے سر مست رنگلیان رنگ مین ای گُیان

ٹپہ:

ہو کر بند... تین مکلی نو پرمائیان شاہ سات بکائی... ... ...
[حاشیۂ چپ نامنظم است].

... ...

[۲۰ب] ایمن اور لات سو ہی کدارا برج کانا

ٹپہ:

رین بولا کر پیارا میرا مطلب دلکا کھولا
بہوت دنو کا بیچھرا پیارا دو دو باتان بولا
گن و نت چترا دیکھا دلکی گونڈی کھولا
مست پیا را بھولا بھالا اپنی من مین تولا

ٹپہ:

خواب جو دیکھا مین نین تھی قمر کی تصویر
بیدار ہو جب مین اوٹھا یہاں ہوا دلگیر
پھر دیکھا نہ وہ صورت جن انکھیاں کھول کی
اب مست شاہ کہو تم اس خواب کی تعبیر

راگنی اڑانا یکپاس و شش *گھڑی* شب گذشته خیال مان مواس پاس گھونگت کی اوٹ چوٹ بلکه پاٹ آٹ انجن بنائی پرکنی دھنک دھار یارجی کاٹ جی بان نارکی تال لی *کڑنز چڑایئے* کابیکو *لڑت لڑائی* چت ناسکیکی الی دو برج ناٹ جاکی جگمین دھائی هی میری باهان اوٹ چل مل ری بهاری لال ناتو توپان کام کی مار نین کو دھائین ہے

ٹپہ:

اب شام کہتا گھبرائی رے میں ہنسی خوشی پھر آئی رے
گرج گرج بجلی چمکت جیوڑا ڈرا مست پیا جب گھر آنے گھبرای رے

ٹپہ:

استبو ساندھی پی دامودی بندیان کین نال چھیڑا کردا پار لگاندیان
تیری کلان من وجہ اپنی بھید جانی مست نال پت لگائی میری کردابدیان

راگنی سورٹھ به‌وقت یک‌پهر و هفت *گھڑی* شب گذشته یعنی دوپهر شب خیال ما پیاکی سی پابی نینم هاری نیند جگائی سیج سیتی منو نیند نه آوے کویل کر گئی کلول پر بخش سائیان مهارے دیری ائیلو اوکهر سا این کی دهاری خیال مست دار و مهار *دانوٹ* لی کیو سیج ستی منو نین و نه اوی ستی مین کروت لی کیو خیال ای ماروجی *ڈھولا* اور راجا مانو تهاری بل جا اُون هو ماروجی *ڈھولا* رنگ رس تو پیا تو نهین مامین ایسا گئی هوا بهولا اوماروجی *ڈھولا*.

ٹپہ:

جداہی یار جب ستی جی ترپتا ہے خیال... شب کو خواب پرتا ہے
پھر بستر پر کلی لاک او الگ ہین... جب شاہ وہ قبع ہات لگتا ہے

ٹپہ:

آن میری نین مین اوس پی کی خماری

[۲۱] امرت ہے مجھے پیاری یہ جان ہے تمہاری

رسیارس لیون ہاری مست تہ ہاری

شاہ پیاری سب سے نیاری میں تیرے بلہاری

راگنی کھماچ بہ‌وقت دوپہر یک گھڑی شب گذشتہ خیال همارو بالم جی پیا مہاری سد لنو همارو بالم جی عام کی داری پر کویل بولی بیرن کن نی سک لایو همارو بالم جی خیال اری موری سکی سہیلی ملنا دو مبارک آج لالنا گھر کاج ساتون سکی ملابن ائیو موتی یا نہ جوک برادو خیال سو پیاری سو هی کمانی نان بھری نت دولری اوک سہاوی چمپاکلی پر آس بری سو پیاری ری کمانی مان بھری خیال اری مورا بھونرا اولجر هوری اونمین کون انو گھر یار اورن سی پیا هوری کھلت هی هم سی اوس رهو ری خیال او دواو نین نت پر اولج رهو ری جھٹ پر چنچل نار چھلی اچپل من اٹکا نیز الٹہ پر.

ترانا:

دو میان کملی تو ٹھک دانی تمری جانی همری دانی تمری نوتدانی

پینو ایسا دانی جیسو بتاسہ پانی مست ومانو آپ بہکانے سندری نوندانی

ٹپہ:

دو راج مین تو جانی لکھ لکھ بتیان من مین مانی

جو دیس کا لکھا مین تو پای مست شاہ کی جانی مین قربانی

راگنی کھٹ بہ‌وقت دوپہر و دو گھڑی شب گذشتہ خیال سنکرابھرن کجھای سکی ری نہ تھور تھور پیا پردیس کون کینو هو جو کئی عالی ری بیرن هری سکی نہ تھوڑ و میان راتجھی جو ترکھین تم یھان هم تھرت نرد.

ٹپہ:

راج والی تو راج چھوڑ چلی دکھ مین دے ہمکو مکھ کو موڑ چلی
حسرتان اپنے جی کی جی مین رہ گئی مست سے دل لگا پھر داغ کر چلی

ٹپہ:

و... جن والی پیار آج کر گئی بھلا جانےوالی کیا نام چھوڑ گئی
دنیاکے پھندے میں سہی... رہی شامل شاہ کی چوری چوری ایک ہوگئی

راگنی سہ... بہوقت دوپھر سہ گھڑی شب... سنکر موھی کل لاگو ھی آدم... روک [۲۱ب] کاھی کو جانب اپنی برائی خیال تی مج سی پر کیوری مھنی یار جب سی او ھار دھرے ھرمن موھن تب سد نارھی ہے مھوتی یار خیال جھکروجھی با نحیلی رات وہ رسیا شام بدھاری ھوری آوی مین جا توجھی پتری کھاٹ وہ رسیا جھکر وجھی خیال جاوجی جاوجی میرا مت او پیاری جن سنک رین بھاتی وہین جاوجی جاوجی میری سب آواو ہین تنت پیا تم بن مین راجہ نی کی موتی گنی تارے جاوجی جاوجی من سامن خیال چھترینی رور ھودنے رہے دھنی شاہ عالم غازی جاکی دھاک ستی کاھنی کوٹ نکر نکر دھایو پورب دیسا سی مسدل کڑول نرول بیدل آیو پودت ویسا کوتم دھامو ہے آلو چھتر بنی خیال سلونی سانورا سی مین کب کی بھلی ھمی نو جھاند اورن سنگ مست کینوواری دانا کنول مین نارین سون مین کھکی بھلی سلونی سانوری.

ٹپہ:

آئی سکی پیتم کی نین ڈوری لالیان
مکھرے پہ شرما کے اپنی گھونگٹ والیان

موتی مالی کل بج ڈالی ہے شاہون کی پیارے

پیت لگاکر مستون سے دلوندی جانیان

ٹپہ:

میان نینو والی جوبن کھول دے

آوی پیاری نال کبھو تو مکھ سے بول دے

کئی بی پروائیان کریندا مت والا مورا

مست جوبن پرست رہو تم اپنی جندری تول دے

راگنی راگ ہنڈول وقت دوپہر چھار گھڑی شب گذشتہ آن کن بھولی پیلی کاتن کی چل ہوچکائی مراد ہی سنگ جوری آای لالن نہ پر مباکنی کاھکو کرت پر جوری انکن بھوتی.

ٹپہ:

زمانی میں بہوت سے مکر و فن ہے سمجھ کر کام کرنا سورتن ہے

خلق کے کہنے پوست بھول اے دل ہے شاہ کو فریبو کی جتن ہے

ٹپہ:

یار سمجھا ہمکو قدرت اپنے پانے

جندرم کر اپنے ہات رکھا جب بلاوے جانے

شاہ سر عشوہ لگادے وہی ہے کامل

مست ہے اوس دید... وہی ہے سیانے

ٹپہ:

... ... اپنا دم خوشی نال لے جاوے

[۲۲] تماشے جگ دے وہ آپی ہی دیکھا وہ مست الٰہی پھر سب کے سنگ ملاوے

راگ مالکوس بہوقت دوپھر و پنج گھڑی شب گذشتہ خیال دھرپد سمجھ جن کرری تار بھت جاندوی میری کھی اور اوٹھ چل پیا سنک ھی تو چسرات برمین لال اب آئی گھین کو بھو باطن کرمتائے تکالئی ایک سمجھ مین خیال سو آج مھی آئیلو منگل کاو جوک لاملو سومت پیارا کرونگی ریس ریس باو ھاورا اج مھی ایلو منگل کاو جوک بور ادو من رمک رس رس رنگ رلیان اج مھی ایلو خیال ھمی شانو کر رھین ری لنکر و انت اوٹھ کر بولی ٹھولی ھمی سانو شاہ اعظم پیا من کی بھادل دا دیکھو لوکو میری دھرک کئی پا جوری ھمی سانو کر رھین.

ٹپہ:

پی میرا بس راندا کوئی جا سمجھاتی شاہ کے مکھڑے پر سے می واری جاوان
مست تہاری راجنیدی کوی جا سنانے ... ...

ٹپہ:

پی کے درس کے لئے ہمنے بستی چھوڑی اپنے تین کم کیا تب یہ ہستی چھوڑی
یاد میں اوس کے ندادم کو رکھو یار مست وہ ہیکا پیارا نینو نمین کستی چھوڑی

ٹپہ:

پیا مورا روٹھا جاندا ہے جا سمجھاوے
تو میراسیان می پرہوں پیان کوی جامناوے
پیا کو دیکھے نہ دیکھے وہ برا کلہار
مست دل غم نہ کھاوے شاہ نو کوئی دیکھلاوے

راگنی بھاکڑا بہوقت دوپھر شش گھڑی شب گذشتہ تیری دوار چل آئی سیس نوائی یا حضرت امین اللہ حسنی تیری ہے دار کھری کھری بل بل

جھن جھن دیت میرا داد ہین کی کاون بجاؤن رجھاؤن کن بن کین مائین
تیری دوار خیال نیاسی... حری سن میری میان ادا نام رنگ نن و رام دھائے
کار مست کرمان گمان بھری ری نشاہ سمر پراس پروھی.

ٹپہ:

بھید اپنے پیا کے سب چلھین ہین پائے
... ... مین من اوس پر لوٹائے

[۲۲ب] تب اس شاہ کی ہات مین نے بگائے

... ...

ٹپہ:

بیت کر ہم سے پیارا روٹھ روٹھ نت نداری
نت پشتا دہ دلمین اپنی بھید نہیں کچھ باندای
حال دلوندا کس سے بولون من میرا کھیر انداب
شاہجہانیان مکھ سے بولے دلکو اپنے تھپانداری

راگنی دھولسری وچتی بہ‌وقت دوپھر و ھفت گھڑی شب گذشتہ:

دلبر میرا عاشق ہوگیا رسیا سپہر ہی
رسواہوے نال تو پیارے نظران میرے حق پر ہے
عشق نال متوالا کیتا بیکل ہے جند مورے
مست پیا پھندا ڈالا بھی پکارا جنگ پر ہے

ٹپہ:

اس لاج کی نینن کی مجھ دلمین خماری ہے رسیا رس لیون ہاری شاہ تہاری
اس مست نینن اوپر ہم جانسے واری ہے ... ...

ٹپہ:

سانور رنگ کے جادنکے میں وارے واری
چاتر کی چرائیان رسیارس لیون ہاری
دیرک نینن پیا امرت ہے مست تہارے
آج کی ادا سے پر جان سے بلہاری

ٹپہ:

دیکھنے جاتے ہیں صورت یار کی انتظاری ہی مجھے دیدار کی
نا تو ہی مجکو سواری نا تو ہی توشہ راہ کا مست پی پرواہی عاشق لے خبر لاچار کی

ٹپہ:

چشم کی پتلی مین پھرتی ہے صورت کے
یک نگہ مین میرے تین سرشار کے
ماجرا کہا نین جاتا اوس شاہ کا
مست کیا بولے حقیقت ستار کے

راگنی بھاگ و راگ سندورا بہوقت سہپھر شب گذشتہ کرو نٹ لیت

کیتن موری راتیان مہی اکیلی چھاند مہروا جاو سوتن کی پاس کرو نٹ لیت
وہی سیج مہی من نین بھاوی کیسی لکھون وا کون پایتان کرو نت خیال کا
لواد و دیس جاؤن بلما ٹوتانا من سیک لاؤن جنتر منتر نین سونیا... حسن
بسی کور جھاویکا پور و دیس خیال علی اسراتھا رو تمرین موھی... ور
علی اسرارتھا رویم میری بچپن کی علی بتو... را کھونگی پنج... کی میری
نور علی سرا خیال سن ری جندری.

[۲۳] پردیس کے پیت کت ہونا کرینی سن ری
کبھی پیت کو نام نہ لیجی لرجت ہی ایاری سن رے ایاری

ٹپہ:

وہ راجہا انینو بچہ بس گئی
اب نہان لگا کے سپنے انتروش گئی
لوکوندی بدنامی سے مکھڑی ساری ہستی
مست پیاری سب سے نیاری اپنے من میں کس گئی

ٹپہ:

یار میرا بس رندا گر دیکھے تو کلی ملتے
نت خواب مین ملدا ہی شریان لاکی کلتے
شاہ ملے تو صدقے جاون نینا میرے روتے
رکنیلا کتول ڈھونڈھا بتیان وانکی سلتے

راگنی سنکرابھرن بہوقت سہپھر یک گھڑی شب گذشتہ باور آئی ری
دھرم مورت سانجی سور پی جگت کریال بھرن پوکن مادر وھی ہین پیت
سور سوتی کرتاوی سر در بھو کن یادر آئی ری آئی ری.

ٹپہ:

سب ہی دلکو لگاتے روشناسی سے روز شب دید ہی نگاہ سی سے
رازدان ہویکی جب ملے وہ خوب مست سب رہتی ہیں پارسائی سے

ٹپہ:

کی کملا چترائیان کردادی
تاجان میں پھمکیان من اساندا لیتاوی
نسدن مینو پیاری اتنا تماشا کیتا
مست میرا رنگی ہی لیتا رنگین رنک پتاوی

راگنی جھجوٹی و ججونتی به‌وقت سه‌پهر دو گهڑی شب گذشته دامنی دمکو پیا موهی درآوی مین تو هونکی پیرا کن توری سنکو الکهه هجو سکی اوس پیا کو موری اچک بیان نین مروری او هی رات سندروان کو بخهر یمین تو هونکی بیرا کن کهول جیا خیال دهرپد بهوت دن هی تیری اجهونین آئی لعل هوت دن جب تو کان... برا آن دانی دوست... جم تنا ننده ثناثیا در ننادر [۲۳ب] گوری بهروی تانی راهیت رهی اچها.

ٹپہ:

جندری میری لےگیا وہ نینو والا مکھڑی بچہ بھس گیا سینی کرنو والا
دل لوبھاندا من پر چانداوی میان مست الٰہی آپی ہی وہی پہنانو والا

ٹپہ:

وہ یار موری نینو کمین بسدا گیانی ہو سو اوسے وسدا
رنگ روپ مین دلنو مورے رہتے ہو مست پیارا عاشق رسدا

راگنی کدارا به‌وقت سه‌پهر گهڑی شب گذشته په هون نه جانن تی بجهرن کی سرا ایسا کچه جانتی تون جانی نه دیتی پیت کی ماها سار خیال کیا نتر چاند نی ساونکی رین بهول رهی بهول مین کین ات هی سهاوی نتر نی چاندنی جیسی چنچل چتر ناز جوبن مین جوت سوائی امنگ سی پهلو بن سیج بنای اور بهابری کل لائی پهول رهی پهل باری مین کهین آت سهائی نتری چاندنی خیا عاشق جو کوئی هووی مرا جوبن هوتاهون اوسکا عاشق فاسق کو جای ناهین کهنی اوارنک لاشک.

ٹپہ:

اچپل پیا یو تو نادہ کرگئی سیانی من لے گئی پیکانہ ہشیار ہو دیوانی
ہر طرح وہ جانی اپنی اوپر کہانی ہے مست وہ گیانی کچھ بات وہ نہ مانی

ٹپہ:

آج موہی مل کیو پیاری کمانی وہ عشرت مین رین بہانی
اوس بنا مین ہورہی مستان اب شاہ پر می ہوئی لبنانی

رگنی سوھنی بہوقت سہپھر و چھار گھڑی شب گذشتہ ساجن کی مین واری رھی نندی صورت لکی گئی... مین لو واری پریم جنبر تنید کل سوھادتی ھو نہ مین نہاری ساجن مین خیال... کت ری پیا بن کیون بھری حیران... مین دیک رھی سانت دھنونت آئی [۲۴] گرد اوی ساندی نال بدیان *ڈھونڈ* وا پھر واکن کن کلیان مست پیارا تھاری رنگ رلیان خیال موری ھنس گریبان *مروڑی* ابیر گلال اور راگ جا مکھہ مارونکی مین روزی.

ٹپہ:

کبھو نہ بولے مکھ سے پیارے بولی تو یہ بولے
من لگایا عاشق سے چو ہونی ہو سو ہولے
پیت ہمارے دل سے گئی کیسے جان کھوئی
مست پیارا رنگ مین رہندا اپنا مکھڑا کھولے

ٹپہ:

صفتون سے پہچانو وہ رب تو عیان ہے
انکھیان کھول دیکھو وہ سب سے نہان ہے
پردا دل کا دور کرو سب ہے کا نمایان
مست جہانیان پوچھتا وہ رہندا کہاں ہے

راگنی کالنگڑا و کانڑا بہوقت سنہپھر پنج گھڑی شب گذشتہ کوتھی جا سی بلم پی باری ری بھونر کوتھی جا سی کاجی کل رس کانین جھنو صاحبان

پاکی کل وارس لوت مهاری هاری داهوترا خیال هر دی بس رهیو کیون جی میرا مامدار پیا مانکی او اسبحه تین مین رس رول کیو کیون جی میرا پیارا.

ٹپہ:

تم فیض کے چشمہ ہو یہ نالہ کرو جاری
فیاض زمانے کے ہو کچھ حق سے کرو یاری
تم سودا تو کرتے ہو خوب ہوا پیار
مدد کرو مست پراب دید کرو درباری

ٹپہ:

کوئی یار کو دیکھے وہ سرشار ہوجاوے
متوالی جوبن ہو اپنے سنین ہو مناوے
جوہل مل رہے وہ ہوا قربان
مست پی پروا ہے عاشق خود عشق مین ساوے

راگنی ثلث بہوقت سہپھر و شش گھڑی شب گذشتہ حرفی... اب موٹھ تھاری رویہ... ھجران سکی ر... بہجا عطرارکی... نہ دی کہ منک... خیال...

ٹپہ:

[۲۴ب] چھپ کیا بہر جاہی ملادیوے مالک ہے تو دلدا دنیا مین بتادیوے
مختار ہے وہ پیارا جو من مانی سو کرے مست کو اپنے کرم سے تو ہی بہلادیوے

ٹپہ:

مست پی پروا ہے دنیا سے یہی آرام ہے
عشق مین اوس یار کے رہنا ہمیشہ کام ہے

دیکھ لے دنیا دو روزہ بھی بجہان
رب نے بیجھا محمدؐ کو بہت غمخوار امت ہے
جو رہے حکم رسول پر اوسے دربارِ جنّت ہے
روز محشر مین ہے شفیع و نبیؐ سب جہان کا
ہے مست کیا ہو نمین بھرا اوسے آوہار رحمت ہے

... ...

راگنی رامکلی بہوقت سہپھر هفت گھڑی شب گذشته گوری یوهین ساری رہین همکو او ہین تهی زور هم تهی باتین تهی مطلب دی رس مسی منریمین باهم هم‌آغوش اپنی مین صبح صحبت باقی لامرهی لذّتِ یک شب واگدری خطال اب باچکا او پیاری موهی کولا کلی لال موری کهری مل جهن جکی جکائی پیاری سو نین دیت کو کلی لاگون کی کیسی توری جهٹ یان سیرنی ابتو محب جا او.

خیال:

یاردی اچهے اچهے تم رے هم تو جان
تم رے هم تو کیا جادو کیتا میان
ٹونا منتر کیا کیتا وہ دمدا میرے
اب پیت لگے مست کو یار کے مین قربان

ٹپہ:

پیا میں بلہاری ابتو مکھڑا کھولو جی
تم سجن کے پاس ہو دل بتیان بولو جی
جب عشق ہووے دو طرف خوش رہے ہمدم
شاہ سے ملکر مست جان موتیان رولو جی

ٹپہ:

اللہ والے سب کا قادر کری... ... ... کو تو باسط رحیم ہے
خالق سبحان ہے... تو مالک بی...

... کلی بہوقت کجر... سی... پھی را لیکر... کر لجکانی تر...

[۲۵] میرا دل تو تول لیا اب کیون بی پرواہی کیتا میان
مست بی پرواہی عاشق تونا کردے دوجے

ٹپہ:

حق جلوہ نما ہوکے بی پروا ہوا ہم سے کس عشق سے پیدا کیا ناکام رکھا تم سے
سب دیکھا تماشے مل رہا سات صنم ہے مست پی پروا ملا رہتا ہے دم سے

پنچم بہوقت ھشت گھڑی شب گذشتہ بعد از گلن کلی خیال پنچم مائی میری پیا دھک بھتی رس کلھون لائی و اس سس تمکو رھی میری غورمائی میری پیا دھک خیال پند ہے اتھی پلتین پاٹ انجن سجن بھوک ناکین بال نادان بسنت بدیسی بی‌صورت کر کل پاجی ہین باجی پندی اتھی.

ھوری:

لنکر نہ در سنگ کھلے ہولے بجگئی انکیا پھساٹی جولے
عبیر کلال مکھ پر مورے ڈالے مست کے نال دلکی بتیان کھولے

خیال ساون و بھادو:

رنگ رنگ کی مستی پیانہ بولے کچھ منکی اب رتھ آئی ساون کی
چو دیس بدر اکھڑا بجلی چمکی بھادو کی
چھم چھم بوندا برس رہی ہیں رہ گئی ہتارے
مست جہانیان کن بر ما یا تاتی دیندی جل جانو کی

ریختہ:

آشکارا تجھ سے خورشید مین ایسا دیکھا　　راز تپہان تیرا بر ذرّہ مین پیدا دیکھا
شعلۂ حسن کے آگے تیرے ماہ تابان　　شرم سے بلکہ چھپے ابر میں ہوتا دیکھا
انہی کو چار مین ... رانجو مین واہ　　سات او ... ... مارا دیکھا

*

آہ تاثیہ نکی ... ...　　... ... ... [۲۵ب] جنہین پھر سنادیا
تقدیر مین لکھا ہے سو وہ ہم سے کب منے　　تدبیر وہان نہین شرم سے سر جو ہوگا دیا
اوّل کو گرفتا تو بقا ذات کے ملے　　آدم کو اوس بقانے ہی یہان تک بقادیا
اوّل بھی وہ آخر بھی وہ سبمین ہے وہی　　باطن مین وہی کہ چو ظاہر دیکھادیا
ای مست کیو نہ بندہ قادر تو ہو رہے　　جب نور پاک ذات کا تجھ پر کہلادیا

ریختہ:

بھلا دل تو کوچہ مین اوسکے نجانا　　سمجھتا نہین ہے اپنا بیگانا
اگر دیکھ کر تجکو ہم چشم ہوویں　　تو اوسکے لو بہانے پہ ہرگز نجانا
اگرچہ گیا دل پھر آتا نہیں ہے　　جو مرضی ہو دلبر کی اوس کو نبھانا
وو ہے مست قادر و وصیّت کیا یون　　تو اپنے ہی محرم سی نا ہو لگانا

ریختہ:

اگر ہوتی شکل اوسکی تو کل کو وہ بتادیتا
خوشی سے دیکھتا کوہِ طور کو کیونکر جلادیتا
ولیکن شکل بنی اوسکی ہر ایک مین تپہان
وہ کرتا کام ہے سب کے آپکو بھی چھپادیتا
مگر ہین چشم ہریک کو ولی پہناہے وہ ناہی
اگر پہچان وہ ہوتی تو موسٰی کو جتادیتا

ہوا تھا ہم کلام اوسکا ہمیشہ رات دن پیارا
دیکھاتا شکل گر اپنی تو وہ اوس کو رولادیتا
کبھوای مست قادر اوسکو پروانہین کسوکی کچھ
جسے چاہے جلادیتا جسے چاہے مٹادیتا

ریختہ:

گر عشق ستمگار میرا یار نہ ہوتا
اوس حسن کے دریاستی مین یار نہ ہوتا
کیا موج ستم کہتے ہیں اور شیرین تھا وہ آب
غواص تھا اوس غوطہ میں لاچار نہوتا
فرہاد طرح سر کو دھر آتشی کے نیچے
اس موج مین یہ ناؤ مرا یار نہوتا
مانند موصوف کھول... ... ...

... ...

... ... [۲۶] وہ اور اسمین ہے محیط
محرم نہین ہے کوئی بھی[1] اوسکے جلال کا
تم دیکھتے ہو چشم سے اور سبھی نام
واقف کیاہے تم کو یہ قال و مقال کا
ہم پر تو وہ فدا ہے ہم اوس پر ہیں نثار
قابو بلا کہا یہ سخن پی‌مثال کا
اس مست قادری کو سوا تیرے چین نہیں
آتاہے جوش رہ رہ کے تیرے ملال کا

---

۱. اصل: یہ.

طالب اگرچہ اپنی طلب مین وصالی جو اشک چشم ترسی بھایا بھلایا ہوا

*

کیا خوف ہے کہ صاحب خوف ور جاگتیں

دوزخ بہشت دو بھی پایا بھلاہوا

ای مست مجکو عالم ہستی کی کیا خبر

وہ مست غیب آگہ غیب سمایا بھلاہوا

ریختہ:

دنیا تو باغبان ہم سے کہ انکے اسکے کیا ہوگا

چمن کی سیر کیۓ حسینی کہ انکے اس کے کیا ہوگا

گلی میں وصل ہونے کی یہ مشکل بہوت ہے منزل

بتادی راہ تو اوسکی کہ ان کے اس کے کیا ہوگا

یہان ترسان مسلمان سے عبث کھوتا عمر اپنی

نہ حاصل دیر و کعبہ سے کہ ان کی اس کے کیا ہوگا

صنم کا جو عاشق ہو کہ تن مین دیکھ لے یار

ادھر کا نور اودھر جاوے کہ ان کے اس کے کیا ہوگا

قادرا مستی کو چاہے و نہاوے عق کا بلبل

نظر وہ گل کے بو دیکھی کہ ان کے اس کے کیا ہوگا

ریختہ:

حسینی کی دیکھا چشموں میں سیر و بہار مردمک

بادہ سے ہے زیادہ تر نشہ و خمار مردمک

کیونکے خوش آوے بوستان غور جو رکے دیکھے

لالہ کی طرح جب کھلے تختہ زار مردمک

ریختہ:

دم ہر ایک تن مین جو بساہے کا جانی کس پر یہ اس مساہے کا
فکر کر کچھ مقام کی اوسکے جب تلک تن میں پارساہے کا
ہے پریشان سدا اسی خاطر زلف میں یار کی پھنساہے کا
جانتے ہوں یہ عشق کس سے لگا یعنی اوسکی طرف رساہے کا
مست ہی یار کی محبّت میں اوس کا قادر نے دل کساہے کا

ریختہ:

ای دل تیرے آغوش میں جب سُیمبر آیا
بیگانہ ہے گر پھر تو کہے اپنا پرایا
ہر شیخ برہمن کو کرے ہوش سے بیہوش
وہ نورِ نظر ہو کہ جہان جلوہ گر آیا
کعبہ مین یہ اور دیر میں از دیدہ تصرف
دیکھا تو نظر مین میرا نورالبصر آیا
ہے ہستی موہوم کا سب اپنے تماشا
جاتاہے کہاں کون کھاٹ سے کدھر آیا
اوس آئینہ سان رخ میں جو دیکھا تو ای مست
پرنور مجھے چہرۂ قادر نظر آیا

ریختہ:

آنکھ کے پردہ کو اوٹھا دیکھنا برزخ احمد میں خدا دیکھنا
زاہد و نکو ذات خدا ہے یقین مسجد و محراب میں جا دیکھنا
ہے کا طریقت کا یہی راہ و رسم اپنے مین اپنے ہی کو آ دیکھنا
طاق میں... ... ...
... ... ل اور فراق جب جان کو اپنی یاد میں لایا بھلایا ہوا

وہ مست ہے ای قا... خاطر مین کسی لاتا
اسرار ستی اوسکے سرشار ہوے ہم تو

ریختہ:

پی حکم صنم کے کبھو کچھ کار نکیجئے
حاشر... کسی واق اسرار نکیجئے

شکوہ جو کرے اپنا وہ ہر یک کے مکان پر
اوس شخص ستی دل دین کا اقرار نکیجئے

ایسون کی مین خدمت میں رہاہونگاشب وروز
بی‌در دونکی ان باتون کو اظہار نکیجئے

خود مطلبی شوق ہو اوستی نہ ملتا
اپنا جو کوئی عاشق ہو اوس خار نکیجئے

ای مست مین قادر سے سنا ہونگا یہ مطلب
معشوق سے اس طور کا انکار نکیجئے

ریختہ:

دنیا کی سیر کرکے جو ایک ہار ہوگئی — مطلب نہ ہات ہوا ایک ہار ہوگئی
آرام و عیش ہیچ نہ کچھ فکر ہم نے کی — آیا خزان کا وقت تو ایک تاز سوگئی
[۲۶ب] ..... جان کہ ای شیخ — ہر دیدہ اعمی کی وہ کحل البصرائی
ہم جانے اس کعبۂ مقصود پھر امنیت — اوس ماہ کے ابرو کے اشارت جدھر آئے

ریختہ:

چشم حیرت مین بجز یار سما کون سکے
غیر شاہد کی وہ شاید کو تبا کون سکے
یہ کہنے کی باتے ہین تیری ای واعظ
وہ حدیثِ عشق کی ہے اوسکو سناکون سکے

خاک و باد و آب میں خالی نہووے کوئی طرح
کہ بھی کیا خبر ہے شور و شرار مردمک
لحظہ بلحظہ دمیدم جوش و خروش عشق پر
نقد دل اب یہ... ... ...
... ... شاہد خوب دیکھ کر غیر مقام جرساب
قادر مست کیون نہو مست نگار مردمک
... ...
... ... پھر غور جو کر دیکھو بیگانہ کا بیگانہ
فرمان کو وہ کل روکے سر پر جو اوٹھالیتا
ایام بھاری ہیں ہنگامہ جانانہ
مین پہلے ہی دیکھاہوں اوس مار کا مصحف رو
واعظ ہے یہ لاحاصل مجکو تیرا سمجھانہ
ہر بزم میں قادر کی ہر شب رل افروزی
یہ مست نہو کیونکر اوس شمع کاو پروانہ

ریختہ:

اب عشق لگا پیاری سے رسوا ہوے ہم تو
میدان یہ بھاری تک سنبھل چل ہم تو
بیٹھی تھی رقیب اس جا کین جانے دیتی
ہے وصل پیا ستی اب بچکے ملے ہم تو
رسوا تو ہوے اب یہ عشق لگا تم نے
کیا نظر کرین اوس کی اب دل کے چلے ہم تو
ارمان ہے ای یارو اب اوس ستی ملنے کا
فرمان بجالائے قربان گئے ہم تو

وہ جو تھا بارِ امانت کا اوٹھایا نہ گیا
بجز انسان کی وہ بار اوٹھا کون سکے
عجب شانے مخمور کی آنکھیں سرشار
اوسکی وہ آنکھ سے یہ آنکھ ملا کون سکے
غیر رندان و خرابات و بلاکش ای مست
عشق جانانہ کی یہ راہ کون سکے

ریختہ:

پریشان حال ہمارا یہان کہی کچھ ہے
سدا یہ دل نہین یکسان کبھی کچھ تی ہے کچھ ہے
نہ ہی سپایانہ دیوانہ نہ ترسانہ مسلمان ہے
یہ چشمونکے مکان درمیان کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے
عجب جادو بھرا دریا کہ جس دریا کا ہے جلوہ
یہ کشتی ملّاح کا سامان کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے
نہ دیول ہے نہ کعبہ ہے مکروہ دیدہی اپنے
دیکھو اوس یار کی نظران کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے
کہ جب تک نہ جلال ہو تو تجلّی اوسکی کب پاوے
جمال اوس یار کا ہر آن کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے
یہ مست قادر کے دوران میں سمان کیا خوب وہ ماندا
کہ اس عاشق کا ہر عرفان کبھی کچھ ہے کبھی کچھ ہے

ریختہ:

تجہ نظر میں آن کافر ہوگئے بی سر و سان کافر ہوگئے
کیا ہے حیرت ہے کہ سب کچھ دیکھ کر جان اور پہچان کافر ہوگئے
ای مسلمانو غیر سرار ہے... ... ...م جان کافر ہوگئے

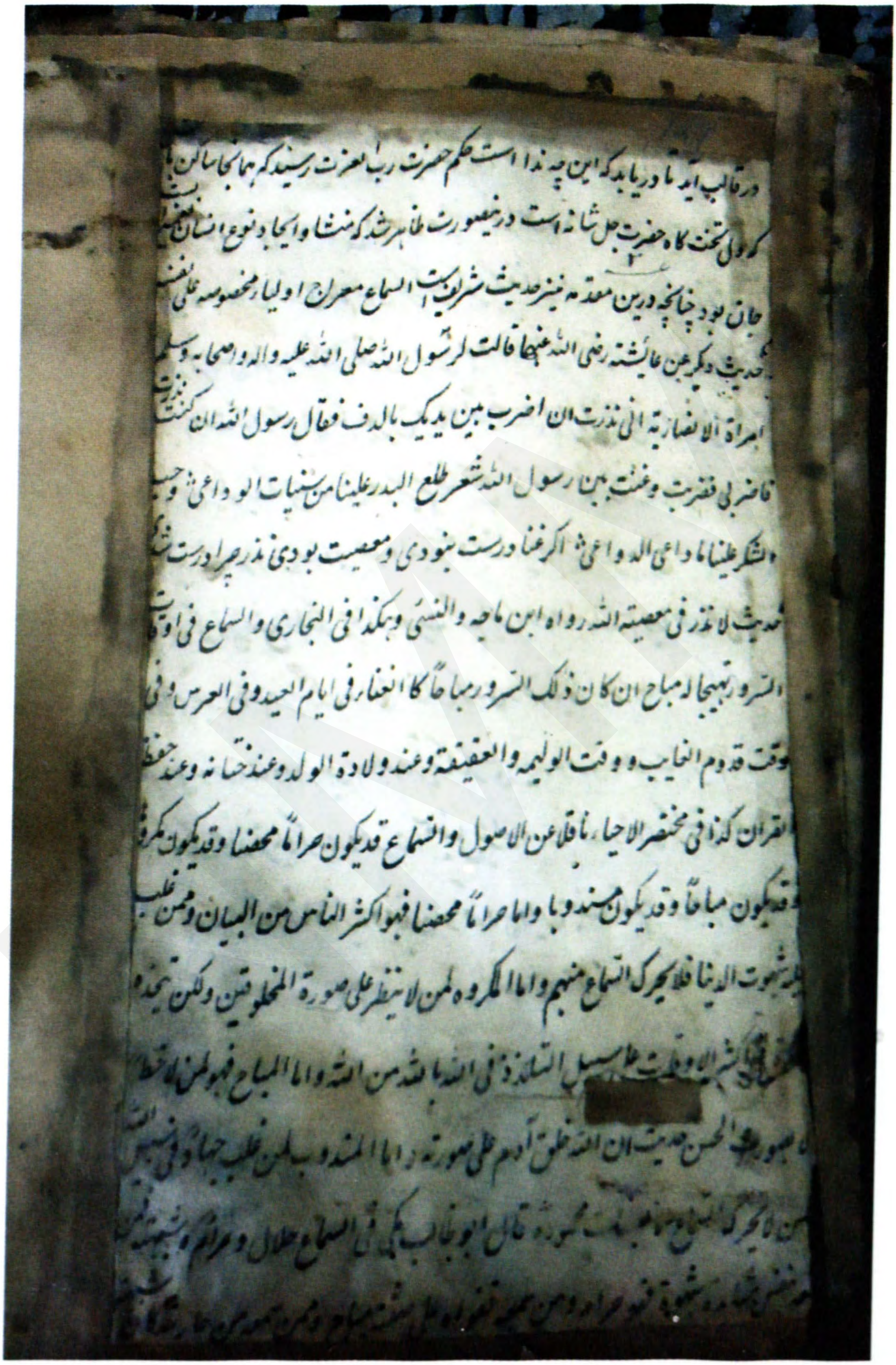

Description about the validity of music as art in
Islamic theological works.

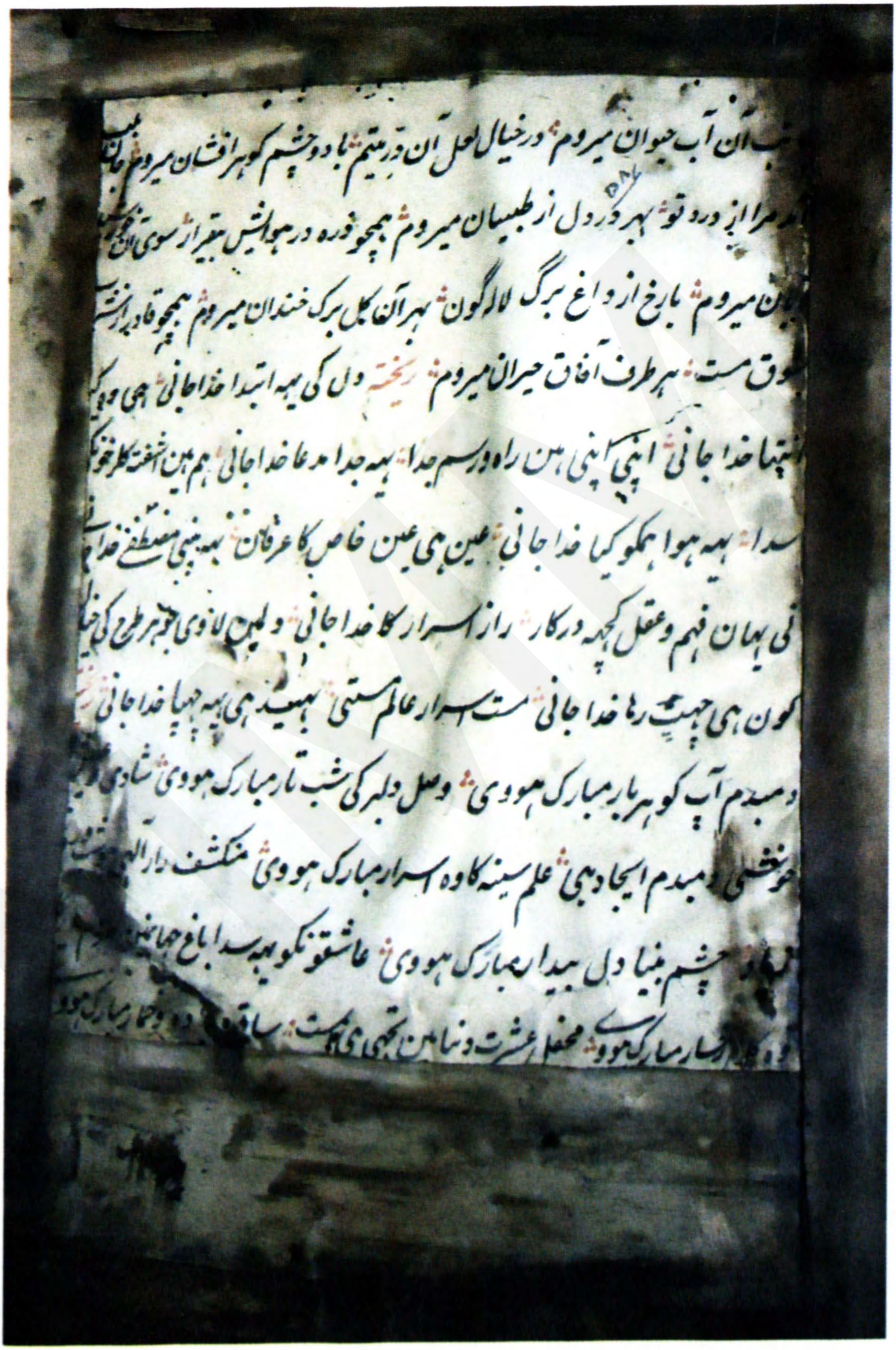

Folio of Risala-e-Musiqui-e-Mast (incomplete Ms.).

Rag Darshan : Folio 24.
Khushhal Khan, Raja Ranbha Rao and Chanda bibi Mahlaqa Bai.
Painter : Haji Ghulam Hasan Zawwar, 1214 ah.

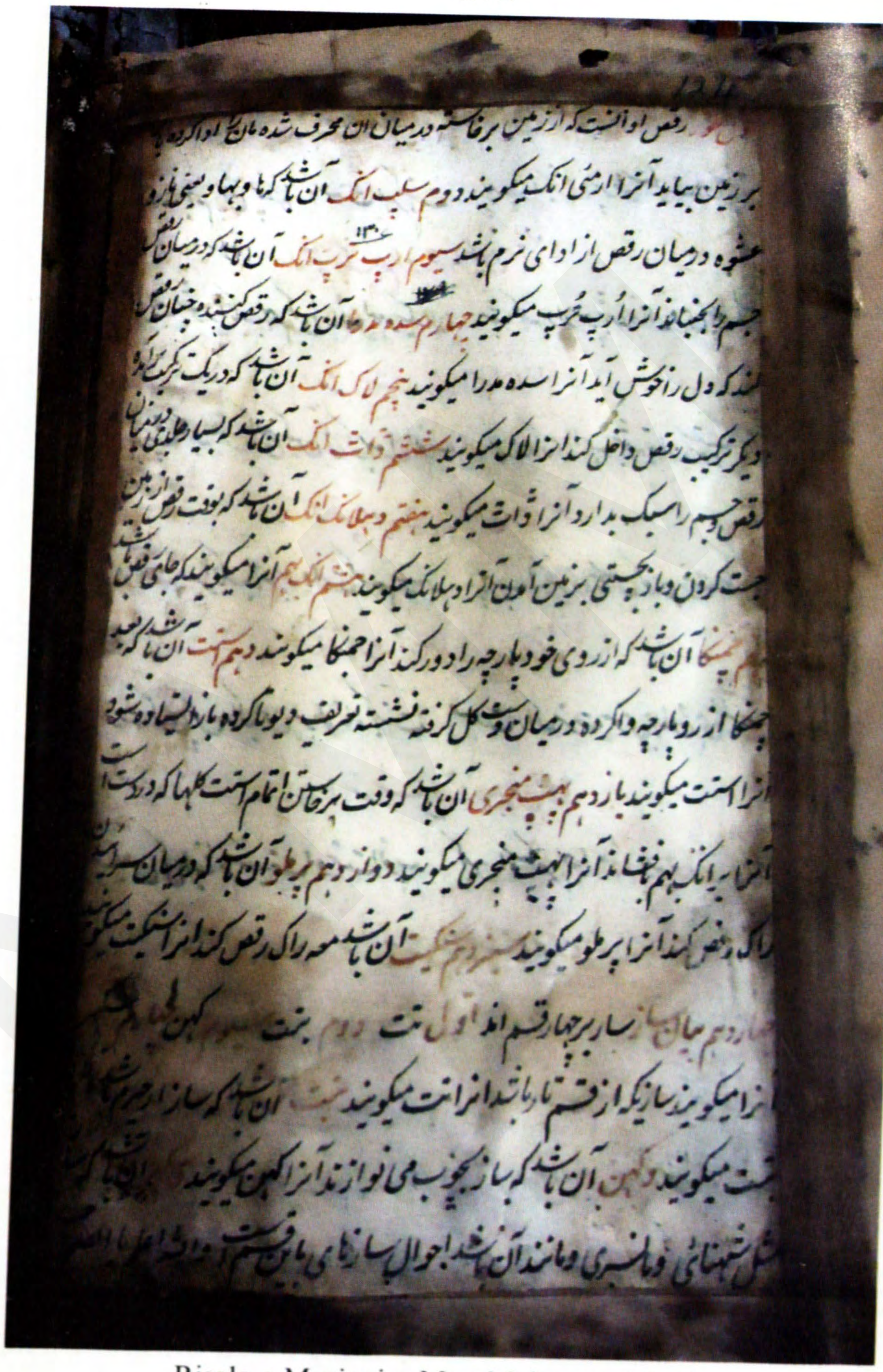

Risala-e-Musiqui-e-Mast Muhammadshahi.

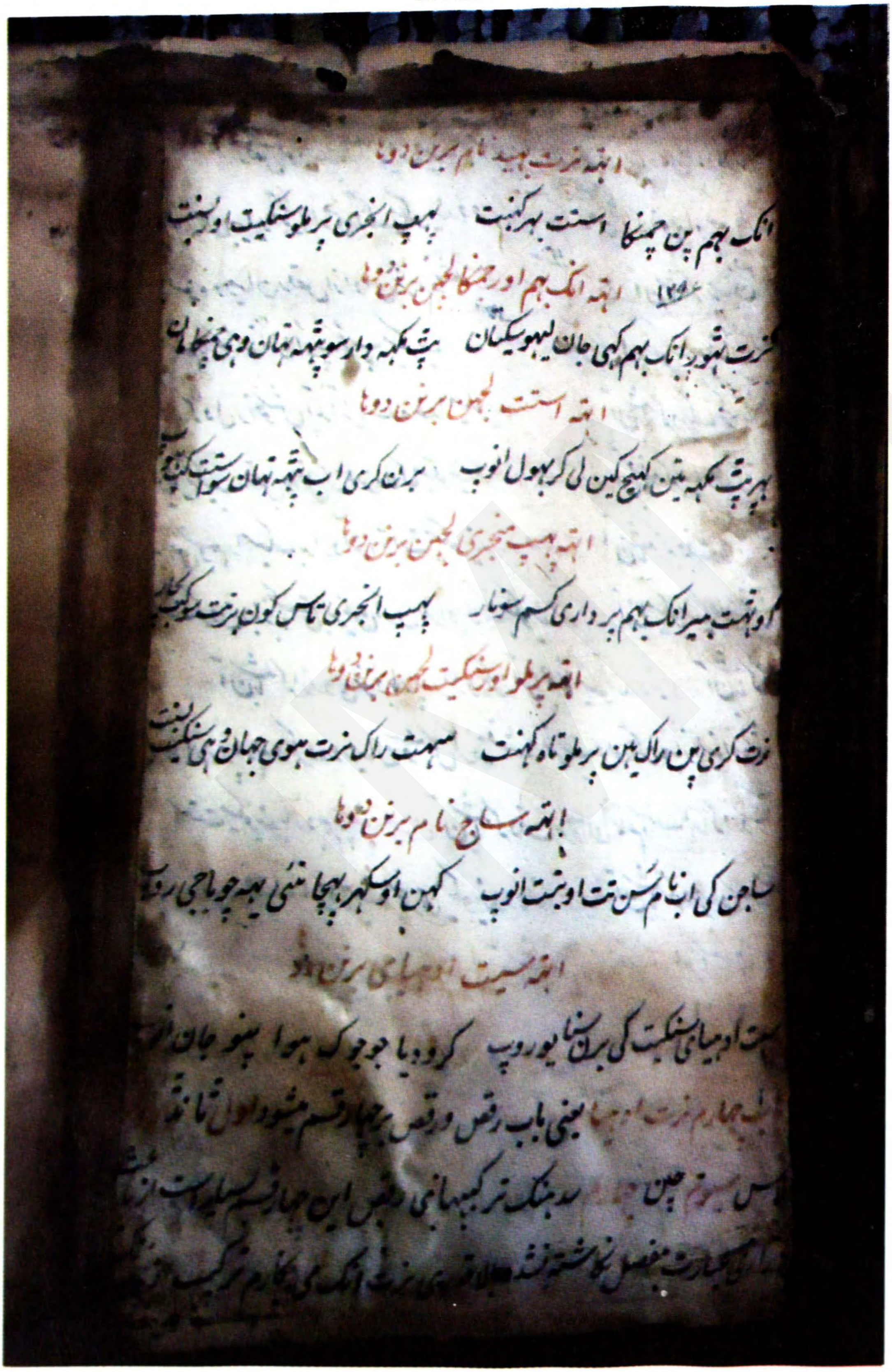

Risala-e-Musiqui-e-Mast Muhammadshahi.

from right to left: Shah Sada Rang i.e. Mian Naimat Khan,
Shah Ada Rang, Mian Tansen, Karim Khan (father of Khushhal Khan)
and Khushhal Khan (?not scribbed on picture)

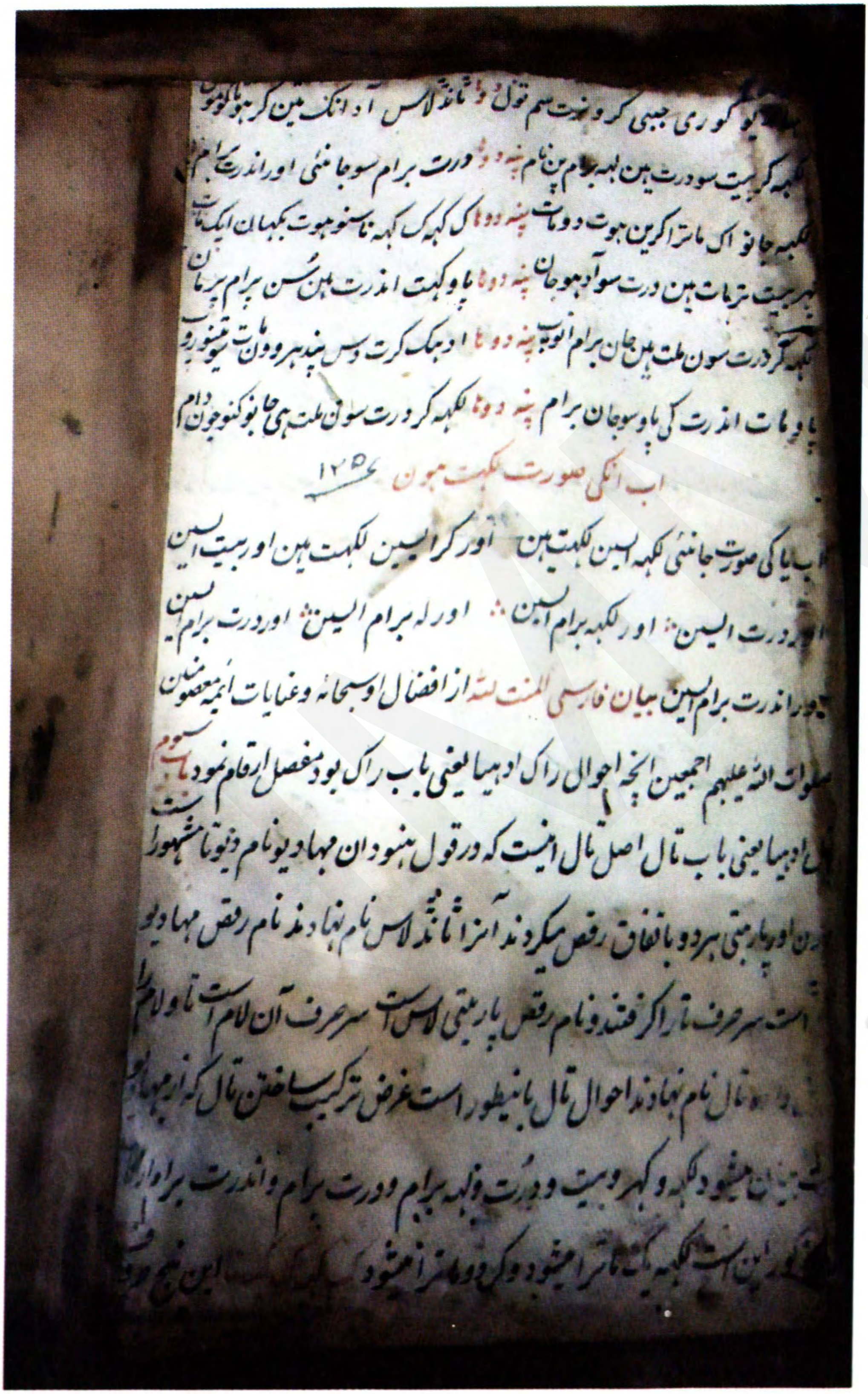

Risala-e-Musiqui-e-Mast Muhammadshahi.

اس بت کافر کی آنکھیں دیکھ کر کہو کہ سب ایمان کافر ہوگئے

[ریختہ]:

... ...

[۲۷] ... ... عاشق بنا تیار کی صورت

کیا ہے چشم ظاہر دو مکر دنیا میں یک دیکھا
یقین کی کرکے منزل کو لیا دیدار کی صورت

کمان کر اپنے ابرو کی یہ کھینچا عشق کا چلّہ
نفی کی پٹھ کو شہ مین دیکھا اظہار کی صورت

جمع ہو پانچہ خلوت میں نقاب اوس یادِ حیرت کے
تماشا سیر کا کرکے نکالا چار کی صورت

درودین بھیج تو ای دل ہمیشہ آلِ احمدؐ پر
رہی تا تجکون محشر میں یہی گفتار کی صورت

شراب وصل کو پیکر تو ہوجا مست ای قادر
نظر آوے تجھے تا صاحبِ اقرار کی صورت

ریختہ:

چشم نہان میں جلوہ گر نقش و نگار حیف ہے
غیر جمالِ حسن یار دیدہ ہزار حیف ہے

روز و شب مشغل میں تم جو ہو سو زاہدو
زہد پہ اپنے جان کا نقد نثار حیف ہے

باغ جہان میں دیکھ تو دیدۂ غور سے ملا
ہات سے اپنی عمر کا جاوے بہار حیف ہے

عشق کی رہ میں دمبدم ای دل پختہ دیکھ لے
عاشق بیقرار کو صبر و قرار حیف ہے

خلوت دل میں قادرا شاہد خوش لقا سے مست
غیر شراب ناب کے بوس و کنار حیف ہے

ریختہ:

دن گذرتا ہے کہیں ہوتے کسو جا شام ہے
پر اوسی کی آنکھ میں دلکا سدا بسرام ہے
مت بھٹک تو ڈھونڈتا ہر گز کبھو صحرا و دشت
دیکھ لے برزخ میں ظاہر پنج تن کا نام ہے
جو کہ ہیں اربابِ عرفان اور اصحابانِ عشق
نکتیں معلوم یہ آغاز اور انجام ہے
مو تو قبل انت موِ تو کی وہی جانیں خبر
خواب و بیداری میں آن جنگتین آرام ہے
ہیں جوانمردان وہی قادر جو اپنے کام پر
مستی میں روز و شب جنکو وہ ... ...

[۲۷ب] روزِ اوّل سے مجھے پھر سجود ای قادر
طاق و محراب اوسی ابرو ہے خمدار میں ہے

غزل:

ز ہرچہ بود ترا دردِ عشق یار مرا — بکار و بار جہان بعد ازین چہ کار مرا
بسوی گشود عشقم نمی‌گذاشت فرو — نمود حسن بتان رہ درین دیار مرا
منم درین چمن آن عندلیب گلشن قدس — کہ ہجر روی گلش کرد خار و زار مرا
ہوا گرفت پی صنعتت غبار تنم — رساند بر فلک آن تند شہسوار مرا
چگونہ پائے طلب درکشم بدامنِ صبر — کہ زلف سرکش او کرد بیقرار مرا
ز آہ و نالہ و فریاد منع من مکنید — کہ در دلست ازو در و بی‌شمار مرا
خوش است جانب دارالقرار یارای مست — سفر نمودن ازین دار پی مدار مرا

غزل:

جز زدل و رخ ابروئے دلدار ندیدم　　کس راز می عشق تو هشیار ندیدم
در ظلمت تن بهر دل افروزی جانها　　جز مهر رخت مطلع انوار ندیدم
گفتیم که دل را بوصال تو فروشم　　غیر ار غمِ هجرِ تو خریدار ندیدم
مطلوب توئی بر همه کردیم جو تحقیق　　در کون و مکان جزِ تو طلب کار ندیدم
از سیر تو گفتیم و شنیدیم بهرحال　　یک دل که بود قابلِ اسرار ندیدم
دیدیم بسی همدم اسرار اناالحق　　جز حضرت منصور سردار ندیدم
قادر بره مست جو دیدیم بهر جا　　یک رند گداپیشهٔ عیار ندیدم
به بحر دل یکی دردانه دیدم　　دو عالم را در آن کورا نه دیدم
بما بی‌واسطه همدم شد آن شاه　　ز لطفش منّت در ما نه دیدم

(تپه[1]):

[۲۸] ... ... تب آن آب حیوان می‌روم
در خیال لعل آن درِّ یتیم　　با دو چشم گوهر افشان می‌روم
جان بلب آمد مرا از دردِ تو　　بهر درِ دل از طبیان می‌روم
همچو ذرّه در هوایش بیقرار　　سوی آن خورشید آبان می‌روم
با رخ از داغ برگ لاله گون　　بهر آن کل برگ خندان می‌روم
همچو قادر از شرابِ شوق مست　　هر طرف آفاق حیران می‌روم

ریخته:

دل کی یہ ابتدا خدا جانے　　ہے وہ کیا انتہا خدا جانے
اپنے اپنے ہیں راہ و رسم جدا　　یہ جدا مدّعا جانے
ہم ہیں اشفتہ گلرخون کے سدا　　یہ ہوا ہم کو کیا خدا جانے

---

۱. مثل اوراق سابق بخش آخر ورق نیست و بدون تمت ورق به‌پایین می‌رسد. کاش کپی نسخهٔ دیگر به‌دست این مصحّح بود.

عین ہی عین خاص کا عرفان بہ بنی مصطفیٰ خدا جانے
نی یہان فہم و عقل کچھ درکار راز اسرار کا خدا جانے
دل میں لاوے جو ہر طرح کے خیال کون ہے چھپ رہا خدا جانے
مست اسرارِ عالم مستی بھید ہے یہ چھپا خدا جانے

ریختہ:

دمبدم آپ کو ہر بار مبارک ہووے وصل دلبر کے شب تار مبارک ہووے
شادی و عیش خوشی دمبدم ایجاد ہے علم سینہ کا وہ اسرار مبارک ہووے
منکشف راز الٰہی ہو شب و روز نماد چشم بینا دل بیدار مبارک ہووے
عاشقون کو یہ سدا باغ جہان میں ہردم کا... وہ کل رخسار مبارک ہووے
محفل عشرت دینا میں تجھے ہی ای مست ساقی... [می] دہ و خمار مبارک ہووے

• • •

Chanda Bibi Mahlaqa Bai with Raja Ranbha Rao.

Rag Darshan

Prakashika Series

Number-17

General Editor

V. Srinivas

Joint Secretary

Ministry of Culture

Govt. of India

&

Officiating Director

National Mission for Manuscripts

Rag Darshan

by

Khushhal Khan bin Karim Khan

And

Risala-i-Mosiqi Mast Mohammadshahi

by

Mohammad Shah ibne Maulavi Mohammad
Yousuf Lahori

Successor of
Syed Makhdoom Jahanian Jahangasht

Edited and Annotated by

Chander Shekhar

National Mission for Manuscripts

Dilli Kitab Ghar

Published by:
National Mission for Manuscripts
11, Mansingh Road,
New Delhi-110001.
Phone : + 91 11 2307 3387
Email : director.namami@nic.in
Website : www.namami.org

Co-published by :
Dilli Kitab Ghar
3961, Gali Khanekhanan, Jama Masjid,
Delhi-110006.
Phone : + 91 11 23252696
E-mail : dillikitabghar@gmail.com

Price : ₹ 600

Prakashika Series

ISBN 978-93-80829-02-9

ISBN 978-93-80829-27-2

First Edition 2014

© 2014, National Mission for Manuscripts

All rights reserved, including those of translation into foreign languages. No part of the book may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form, or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the written permission of the publisher.

List of Contents

1.	Foreword	Dr. Sanghamitra Basu	vii
2.	Preface	Dr. R. C. Mehta	ix
3.	Introduction	Chander Shekhar	xi
4.	**Rag Darshan**	Khushhal Khan bin Karim Khan	۷
	a) Personal Ms. of Prof. Mehta		
5.	b) Ms. of Govt. Oriental Manuscripts Library, Chennai, Tamil Nadu	Khushhal Khan bin Karim Khan	۱۵۱
6.	**Risala-i-Mast Mosiqi Mohammadshahi**	Mohammad Shah ibne Maulavi Mohammad Yousuf Lahori	۲۱۵
7.	**Pictures of Rag Darshan**		

Foreword

The National Mission for Manuscripts, committed sincerely to recover the lost links of our heritage and preserve it for future generations, publishes the rare unpublished important manuscripts for wider awareness amongst the keen readers. The Mission takes the arduous task of nurturing the flames of knowledge (be it any form worth preserving) as ever glowing. The scholars of high repute lend their generous arm in this formidable task.

Music, like a star, is studded in the firmament of rich cultural heritage of India. It expressed itself in wide varieties starting from spiritual invocation to court music, from raga-based classical form to folk tunes through vocal or instrumental songs. It took its colour from different regions of our country as well as from the newcomers' culture from foreign lands. Vedic period onward music played an important role in our day to day life and old manuscripts on music are the testimony to this fact.

The Mission has already published the critical edition of a manuscript containing Hindustani Ragas under its Prakashika series. The present publication is another important manuscript on music. Here we find an amalgamation of Indian Ragas and Persian *Maqams*. The writer described in detail the nuances of both separately as well as the resultant of their amalgamation. The Work, because of this special characteristic, occupies a unique place in the legacy of the past and a resourceful asset for the future.

The Mission is grateful to Prof. R.C. Mehta for providing the manuscript from his personal collection for its publication. Our sincere thanks are due to Prof. Chander Shekhar who in spite of his busy academic commitment accepted our request to prepare the critical edition of the manuscript. He really worked hard on it and gave the text a new shape by discovering the contextual illustrated manuscripts. But for his generosity and hard work we would not have been able to publish it successfully.

December, 2014

Dr. Sanghamitra Basu
Coordinator
Research & Publication,
National Mission for Manuscripts

Preface

History of Indian Music, covering Hindustani and Karnatic music of the South is important to the understanding of the history of fine arts and Indian culture.

A Persian manuscript was given to me, after a month or two, of the demise of Faiyyaz Khan, a great and well known musician and court musician of Sir Sayajirao III of Baroda.

I got the manuscript from Afzal Hussain, a close relative of Faiyyaz Khan who in turn got this from someone, thinking that I am the right person. It must be some day, soon after I had taken charge of the College of Indian Music, which was part of the Maharaja Sayajirao University of Baroda. He knew that I knew, Faiyyaz Khan closely and had visited his residence.

The manuscript was quite old, not in good condition. I had shown it to a lecturer of Urdu and Persian in the Faculty of Arts of the M.S. University. He told me that it was written by someone, named

Khushhal Khan and the contents are useful for understanding music of the 19th century period. I did not know what to do with the manuscript. One day, I contacted Prof. Nanavati of the Oriental Institute of the M.S. University of Baroda. He advised me to contact the National Mission for Manuscripts, New Delhi.

After contacting the Mission, I sent the manuscript to them. The task of handling the manuscript was entrusted to Prof. Chander Shekhar of the Delhi University. He took so much pain to transcript and to prepare a critical edition of the manuscript.

I understand the manuscript is now ready for publication.

I don't know how to thank Prof. Chander Shekhar and the National Mission for Manuscripts.

The publication would be useful to Musicians-Musicologists, in India and other countries where Indian music has reached and appreciated.

My sincere thanks are due to late Afzal Hussain, Prof. Nanavati, Prof. Chandra Shekhar and the Mission.

Prof. R.C. Mehta
Padmabhushan (Govt. of India) 2008,
Pt. Omkarnath Thakur Awardee / Govt. of Gujarat,
Indian Musicological Society, Hon. Gen. Secretary

Introduction

In the illustrious corpus of Indo-Persian writings, one may find writings on almost every subject and discipline. The style of these writings may vary for various reasons but it is Persian, also named as Indo-Persian, for its specific characteristics. Amongst these versatile writings, one may lay hand on a large number of books written as sources to know what music is. In majority of these works, writers who were musicians themselves endeavoured to present description in many cases even along with illustrations of the minute detail of every aspect of Music. Music of Indian system as well as its counterpart the Persian music and also consequent amalgamation of all these including the development in the regional innovations also found their way in these descriptions. Beginning of the compilation of these works may have taken off from the earliest time of Persian writings in India as music has been a part of court culture always. Amir Khusrau's works are splurge with the information on this art. Apart from

creative works, there are number of translated or trans-created texts on this art. *Ghunyat-ul Munya*[1] of an anonymous writer from 14th c. compiled in Gujarat is an example of such beginning.

Present work was planned initially to comprise two treatises, entitled, *Rag Darshan* of Khushhal Khan bin Karim Khan and *Risala-e-Mast Muhammad Shahi*, both from late 18th c. and early 19th c. Both the treatises are part of a manuscript gifted to renowned musicologist Padam Shri Prof R.C Mehta of Vadodara, Gujarat by the family of the renowned musician Late Fayyaz Khan Sahib.

Prof R.C Mehta gave the same manuscript to Prof Nanavati to approach National Mission for Manuscripts, New Delhi to put the work on public domain. On the advice of Prof. Dipti Tripathi, former Director, NMM, the undersigned accepted the editing of the work.

For preparing a critical edition of these treatises, only for first one i.e. *Rag Darshan* some manuscripts mentioned in the catalogues of some museums and libraries, especially Govt. Oriental Manuscripts

---

1. Shahab Sarmadi, *Ghunyat-ul-Munya*, Asia Publishing House, New Delhi, 1978.

Library, Chennai, Tamil Nadu, Asafia Library known as Govt. Oriental Museum and Research Institute, Hyderabad and Salar Jung Hyderabad were found. One was found in the library Pennsylvania University library where its copy arrived from Bikaner state Library.

Manuscripts of Rag Darshan

There are three copies of this work, apart from Prof. Mehta's manuscript. Interestingly, the content of these versions are different to a larger context but the writer is the same. Even the date of compilation mentioned in the colophon is different.

The first text *Rag Darshan,* entitled *Rag Darshan* (Manuscript copy of Prof Mehta) is prepared only on the basis of Prof. Mehta's personal copy, stated as base manuscript [نسخۂ اساس]. The folios of this manuscript is brittle at the lower portion and likewise, in many other places, moth-eaten too. The missing text of such folios has been marked as .... But in some cases the lost text retrieved from other manuscripts is placed in [ ]. In the manuscript, after completion of the detail on one *Rag* or *Ragini*, the last paragraph describes the environment as well as the dress of the singer and mentions "as the following picture depicts". The edited version is collated with the manuscript of

Pennsylvania University library, listed here under. There are spaces for illustrations on the folios but no illustration is available in this manuscript. The manuscript seems to be a copy of the original or base manuscript. It is stated, according to Katherine, "that there are two versions of this work: one Hindawi *Rag Darshan* and other Persian *Rag Darshan*. Thus, there are two types of manuscript copies, entitled as *Rag Darshan* by the same author - one the Persian version intermixed with Hindawi and other purely Hindawi." But it is not so, both has Persian text. Prof. Mehta's copy has explanation of various aspects as well as the translation of Hindawi text into Persian. Interestingly, there is line to line translation entitled as *Bayan-e-Farsi; Bayan-e-Hindawi*. The data can be useful for the translation studies too. The *Hindawi* (Braj) version was prepared in 1229 A.H. while the Persian version which was prepared for Chanda Bibi Mahalaqa Bai, according to Prof Mehta's manuscript, completed in 1230 A.H.

There are two copies of *Rag Darshan* in Govt Oriental Public Library, Madras (Chennai) Tamil (D1024 & D 515). But the contents of the both the works are different. The preamble part of GOML provides different kind of information too. (See the first and last folios of the said ms.) The manuscript is

completed on 11th Rabi'II, 1229 A.H. In the last line of the ms., it is stated that the work *Rag Darshan*, from the Hindawi Pothis (books/works) is written into Persian. Likewise the copies of *Rag Darshan* available in Asafia Govt. Oriental Museum Library and Research Institute, Hyderabad are different from the present text. Salar Jung manuscript, entitled Rag-*Ragni-e-Roz-e-Shab* is only part of this work. Therefore, for the total variation of the continuity of the texts of these manuscripts and the manuscript provided by Prof. Mehta, the later one is taken up in the present work. It is also interesting to mention that manuscript copy of *Rag Darshan*, of Prof. Mehta mentions the date of compilation 1230 A.H. and seems to be the last version in the line of succession. The comparative study of these show that last one has some additional information while some which are available in the previous versions are dropped. Thus, it is apparent that the author created two or three different versions with minor textual variation. However, it is up to the readers how to categorize these two different texts of the same subject by the same author. For a better comparison, the text of the GOML is also presented in this volume for the reading facility of the readers as it has its own merits. The contents of the GOML is explicitly states that Karim

Khan who was honoured with unit of fifty mount soldiers, drum beating and standard by Raja Rao Ranbh Bahadur had compiled a text on music and entitled it as *Rag Darshan* in Brij Bhasha. Khushhal khan, on the desire of his patron, brought out the same Brij Bhasha text into Persian and the date is stated 11th Rabi'II 1229 A.H. But one may not found this statement in the personal copy of Prof Mehta. One does not find any reference of Raja Ranbha Nimbalkar in the last copy already mentioned. No clue to this fact could be traced in this copy of this treatise. It is pertinent to mention that both copies have lot of differences. For example, in the Persian version, the author has tried to explain each subject in Persian and then he provided the Deccani poetic form for the each mode of Hindustanti music. He even describes the detail of amalgamation of the different *Rag* (s) or the *Ragini* (s) and the new outcome. But in Hindawi version, this detail is not available.

The chronology of these mss copies and the inner evidences states that original work was written in Hindawi, most likely was written for Raja Rao Rambha Jiwant Nimbalkar.

The third version is another manuscript of this work mentioned by Sudev J Sheth, for the manuscript

collection of University of Pennsylvania under the project, Transformation of knowledge. This is a highly illustrated copy, once held in the Bikaner royal library. In June 1996, it is sold by Sam Fogg Ltd. (London) to Lawrence J. Schoenberg, according to www//*Rag Darshan*. Omka (net). Now it is in the collection of Pennsylvania University collection, referred as Ragmala. The facsimile of the ms is available on line. There are also many historical portraits of Nizam Ali Khan and his nobility included in the manuscript. Please see for instance the inscribed portraits of Raja Rao Rambha, a prominent courtier at the court of Sikander Asaf Jah II and Khushhal Khan, court-musician at the same court, and said to be a descendant of Tansen of Muhammad Shah's period. According to the colophon, it was completed between 1214-19 A.H./1799-1804 B.C. while the other copies are from 1229 A.H./1813 B.C. and 1230 A.H./ 1814 B.C. The said Raja with whom, according to other sources, Maha Laqa Bai was in love but never married. The Raja was a Maratha military chief. He was the descendant of Rambhaji Nimbalkar who had defected to Asaf Jahi Nizam. Beed and Osmanabad were the areas of his Jagir. The word Nimbalkar is scribed as Nebalkar and should not be confused with Nepal, as done by a scholar.

The colophon of the above-said ms. says:

اتی سری من مہاراج راجہ راور نبھا جیونت نبالکر ہتوی گرنتہ راگ درسن تال بھید رس نام
دوادس ہتوی بھاوا تھ نرت ادھیای. دوھا:

سپت ادھیای سنگیت کی برن سنایو روپ
کریو دیا جو جوگ ہو اپنو جان انوپ
(تمت الکتاب بالخیر فقط)

[Ati Sriman Maharaj Raja Rao Ranbha Jiwant Nibalkar hetue Garnth Rag Darsan Tal Bhed Ras Nam Dwadas Hetue Bhav Ath Nirt Adhaye, Doha:

Sapt Adhyae Sangit Ki Barn Sunayo Roop
Karyo Diya Jo Jog Ho Apno Jan Anoop]

The author, Khushhal Khan states that he compiled this work as a translation on the basis of some known works of this art.

There are fifty two miniatures highly illuminated, according to Sudev, from the Rajasthani School of Painting, painted at Amber. The painter, Haji Ghulam Hasan Zawwar, sitting with Raja Ranbha Rao while Maha Laqa Bai is performing her dance, may be seen on the illustration on folio 24r. It is stated in the said painting that these paintings are of his own hand (بدست خود کشیدہ), depicted in the illustration available in this text. It is also strange that the work belongs to Asaf Jahi dynasty of Deccan but the manuscript is prepared at a far distance place in Rajasthan. It has 43

folios. The first 25 folios comprises the said work while onwards 26th folio, it has a short treatise entitle *Anup Saransh*. As referred above, Anup is the poetic name of Khushhal Khan. In foot notes of the present edited text, this ms. is mentioned as پين.

The folios of this manuscript are not bounded in proper order. For instance, the folio 8v with the catch word *Ath Dipak* is placed on 11r instead of 8v. However, the manuscript is beautiful and deserves to be published even in facsimile format.

Khushhal Khan Bin Karim Khan, a descendent of Tansen of Gwaliar and one of the nine gems of Akbar Court, was the second son of Karim Khan Kalawant of Muhammad Shahi court of Delhi. On the basis of GOML copy of this work, Dr. Katherine, stated that the said musician later moved to Nepal-Kathmandu court [1] and then to Asaf Jahi court. Khushhal Khan was a known musician of Asaf Jahi court with the patronage of many elite nobles like Raja Ranbha Rao and Mir Nizam Ali himself. He had two sons and amongst them Khushhal Khan was a prominent Kalawant of Sikander Jah Asaf Jah III (1803-1829) court. Khushhal Khan also used Anup as

---

1. Rag Darshan, Ms. No. D1024pm, GOML, Chennai, folio.3.

his poetic name as can be witnessed in many places in this work.

Rag Darshan is an important text for many reasons. According to the preamble of the writer, as stated in base manuscript, this version was compiled on the desire of the renowned noble-elite musician, dancer and patron of music and Sufi culture in the city of Hyderabad in late 18th/early 19th c, Chanda Bibi Maha Laqa Bai (1768-1824). As Khushhal Khan states that one day he was engaged in some work and the illuminating gem like beautiful and star studded damsel of the Mehfil(s) of singing and dancing Chanda Bibi entitled as Maha Laqa Bai entered the Mehfil where performing and enchanting was in progress. After being entertained and a consistent listening to the singers, she opined that though there are innumerable books on this pious art by the great musicians and master minstrels yet there is a scope of fresh work providing more comprehensive detail and explanation. It is interesting that Khushhal Khan compiled first version in Hindawi, as the Penn manuscript reveals and then the others. Manuscripts do have some textual differences in these versions too. In the base manuscript there appears word of Maharaja but not the complete name. Only name of Maha Laqa Bai who was patron as well as a disciple

of Khushhal Khan appears in all the versions. Consequently, Khushhal Khan accepted the task as referred in the base manuscript. In compilation of this work, he also received the patronage of Maharaja Chandu Lal Shaida (d. 1845), prime minister during Nawwab Sikander Jah II and a man of literary and the art lover. He was a poet of Persian and Deccani language. Khushhal Khan lauded him in his work at some places.

The work is a compendium of Hindustani Music. For the transparency of the two systems – *Rag*(s) of Indian and *Maqam* of Persian music's amalgamation, the writer described in detail the nuances of both separately as well as the resultant of their amalgamation. He has also given a brief detail on the contribution of great music Ostads or the Master musicians of their times, beginning from Amir Khusrau and Naik Bakhshu, Sultan Husain Sharqi, Ostad Sada Rang, i.e., Naimat Khan Been Nawaz and Adarang who was Sitar player, according to Dargah Quli Khan, to his own ancestor Tansen and Khushhal Khan. *Rag Darshan* also provides all Hindustani music genres prevalent in those days, like Khayal, Tappa, Kalbana, Todi, Doha, Ghazal, Rekhata etc. He transcribes samples from Hindawi into Persian script. One may notice that the writer preserves the Hindawi

pronunciation of Perso-Arabic or Turkish words in his Persian transcription. For the translation studies, the present work can be a good source of data. One may find, Hindawi passages translated into Persian. In some cases, these are not the trans-creation or adaptation but merely the translation. In the recent past, two major Persian texts on music: *Tarjuma-i-manakutuhala* and *Risala-i-Rag Darpana of Faqirullah*[1]; *Shamsul-Aswat* of Ras Baras[2] present basically the theory and practice of Indian music system for the then migrants but do make their own assessment and recent innovations and the result of the amalgamation. *Rag Darshan* steps ahead and quotes all the available kinds of wording of different genres, *Tappa, Kabit, Doha*, variety of *Dohas, Khayal, Kalbana* etc which were in vogue in Hyderabad. It is to mention that Maha Laqa Begum whose parents had moved from North India[3] was fond

---

1. Edited and Annotated by Shahab Sarmadee, IGNCA, New Delhi, 1996.
2. Edited and translated by Mehrdad Fallahzadeh & Mahamoud Hassanabadi, Uppsala Univ., South Asian Studies, Uppsala, 2012. (This work is incomplete as it does not have the last chapter on dance, as available in Salar Jung ms. which is not used unfortunately in the edited version).
3. For more information see: Scott, Kugle,. "Mah Laqa Bai and Gender: The Language, Poetry, and Performance of a Courtesan in

of Tappa singing. For the non-Perso-Arabic sounds i.e. Indian vernacular especially Hindawi and Deccani origin, the representing phonemes reflect the development of Urdu script. It was not an easy task to transcribe the Persian transcription of such Hindawi or Deccani of 18-19th c. as the then pronunciation of the words has gone under a sea change in these languages too. Moreover, the original Sanskrit words' transcription into Persian script was based on the basis of the Persian phonetic system only. In this process, many original words were given the form which distanced up to too far. The editor of the present work still has doubt about some of the words transcribed into Devanagari. The errors are deeply regretted.

The second version of *Rag Darshan*, presented in this work is from GOML, Chennai manuscript, provided to me by Dr. Katherine, along with three folios of the base manuscript of the same library. These folios, which are reproduced at the end of this work, are badly moth-eaten. The scribe who transcribed it from the ms no 515 in Oct. 14-Nov. 1st 1952 and numbered as manuscript number D 1024

Hyderabad, 2010; Azmi, Rahat. Mah Laqa: Halat-e zindage ma dewan (Mah Laqa: Account of her life with poetical compositions) (in Urdu). Hyderabad: Bazm-i Gulistan-i Urdu, Hyderabad, 1998.

was not a trained in musicology as he has made many errors in transcribing the terms. However, it is too creditable that the text is retrieved at least from such badly moth-eaten manuscript copy of *Rag Darshan*. Many corrections of this version are made from Rag Darpan of Faqirullah Khan, edited and translated by Prof. Shahab Sarmadi.

The **second treatise** presented in this ms is entitled as ***Risala-e-Mast Muhammad Shahi***. It is a work of Muhammad Shah ibn-e Maulavi Muhammad Yousuf ibn-e Shah Abdul Qadir ibn-e Sher Ali Lahori, descendants of Makhdum-e-Jahaniyan-e-Jahan Gasht, as per the introduction of this treatise. It does not provide information that for whom this work was compiled. This *Risala* has only one section on Rag system and the last section reflects its unending portion. In the preamble, the writer discusses the validity or permissibility of the art of music in accordance to Islamic tenets. He emphasises on the validity of this noble art on the concurrence of much inner evidence and cites example from Hazrat Daud and other relevant valid Hadith. The writer also informs that the genre Qawwali saw its growth onwards 530 A.H. He says:

طور نایکی چه نام دارد فرمودند که این ربط قوّال است چنانچه سر رشتهٔ قوّالان از آن روز جاری شد پانصد و سه ہجری صلّی اللہ علیہ وآلہ وسلّم و بانی خیال چہار استادان مکمل بودند اوّل کبیر، دوم راجہ اندر سنگ، سیوم شیخ چاند، چہارم سلطان شرقی شاہی بود که در امورات سلطنت بیشتر میل طبیعت به طرف علم موسیقی می داشت بلکه در این فن کامل بود که اکثر خیال مشہور و معروف اند و در دور سنهٔ الف و مأتین در ملک دکھن شہرہ داشت که علم موسیقی و عقاید سرگم و غیرہ اخذ کردند اگر کسی خواہد بیاموز و بدین طور بخواند که آن را سرگم گویند الفاظ سرگم که استادان این فن طرح فرموده اند. [fol.4]

The author also provides information on the various musicians, the Naiks, Kalawants, Dhodis of his regions as well as of other centres. He lauds Muhammad Yousef Dholak Nawaz, his son, Ghulam Husain, Naik Hari Das, Mian Lal Khan, Mian Khushhal Khan, Mian Inchha Baras, Naik Bikrama Jit Parmar, Palas Khan, Nathu Khan, Mitthu Khan, Nanhe Khan, Miran Sahib, Mir Fazl Ali, Haji Subhan, Lakkhu Bhai, Dil-Nawaz Khan and Mir Ghulam Husain and Ghulam Mahdi Kinkar Nawaz too in his work for his immaculate and exponent renderings.

This editor as stated above is not a musicologist but has endeavoured to bring forth these two treatises in its best form out of illegible mutilated state of the manuscript. Lesser knowledge of this fine art may allow one don of this art to find the errors but making the text available for further research is the main motive. I will be highly thankful to those who will

bring errors into the notice so that the next edition may have a better text.

It is my humble duty to thank Prof. Padamasri R.C. Mehta sahib who provided me an opportunity to work in this field of Indo-Persian studies and also wrote a foreword for this book. I am sincerely thankful to NMM specially its former Director, Prof. Dipti Tripathi who encouraged me to take up the task of editing of Persian texts. I am also indebted to Dr. Sanghmitra Basu, Coordinator, National Mission for Manuscripts, who is always helpful to enrich the corpus of textual heritage through her consistent encouraging persuasion.

I am sincerely obliged to Dr. Katherine Butler Scholfield, Department of Music, Kings' College, London for her generous academic help as soon as she was contacted. She provided some detail on the music treatises of Indo-Persian and also sent me a copy of GOML, Chennai, Tamil Nadu mss. of *Rag Darshan*. It is unfortunate that the GOML, Chennai, did not provide me the same copy despite my umpteen number of reminders, in writing and telephonic requests, especially to the 'Urdu Pandit' of the same library. This is the biggest hurdle in textual editing of the manuscripts in our country.

It is a pleasure to convey thanks to Dr. Sudev J. Sheth, who for a short period was my student of Persian at Center of Historical Studies, JNU, for providing me detail of Pennsylvania library manuscript as well as procuring permission for me to publish the illustrations from the said library. I acknowledge my sincere thanks to the authorities of the said library too for giving me permission for the publishing the illustrations. Dr. Farah Adeeba who has been consistently assisting me in my research works I am sincerely thankful to her.

Abdur Rehman Qureshi deserves to be thanked especially for his patience with my consistent and repeated corrections of the text in computerizing the format. His own insistence in bringing out the text in more uniformity helped me to a good extent for which I am sincerely obliged to him.

I also thank Janab Abdul Mughni Sahib, Jamal, Kamal and Dr. Abdur Rasheed as well as Akram Parviz and also my student Ali Raza Khan for their assistance in bringing out this work in the present form.

Apart from familial attraction to this pious art, the undersigned is indebted to the renowned pupil of Begum Akhtar, Madam Shanti Hiranand, who herself

is a famous singer for inculcating in me more interest for music. However, without hesitation, I confess that I am not a trained student of music but only for personal love for this art put this work in present form. Therefore, for the errors which would have definitely remained in this work I owe responsibility without any hesitation. I hope this text will be of some help in knowing the historic development of Hindustani music, especially in 18-19th c Hindustan.

The task of editing the texts requires much time and tranquillity and it has been provided to me by my better-half, Dr. Neelima Asthana. I cannot express my deepest sense of gratitude for her contribution in the form of words, thus I just thank her for all this.

Chander Shekhar
Prof. & Head, Dept. of Persian
University of Delhi,
Delhi - 110 007

پرکاشِکا - ۱۷

راگ درشن

از

خوشحال خان بن کریم خان

و

رسالة موسيقي مست محمّدشاهي

از

محمّد شاه ابن مولوي محمّد يوسف لاهوري

مقدّمه و تصحيح و تنقيح

چندر شيکهر